

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشکده حقوق و علوم سیاسی
گروه روابط بین الملل

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل

**گروه های قومی و ساختار سیاسی قدرت در افغانستان (۲۰۱۵-
(۲۰۰۱)**

استاد راهنما

آقای دکتر محمدولی مدرس

استاد مشاور

خانم دکتر فریده محمدعلی پور

دانشجو

محمد امیری

دی ماه ۱۳۹۶



Kharazmi University

Faculty of Law and Political Science

International Relations Group

Thesis for a Master's Degree in International Relations

Ethnic Groups and Political Structure of Power in Afghanistan

(2001-2015)

Supervisor

Dr. Mohammad Vali Modares

Advisor

Mrs. Farideh Mohammad AliPour

Student

Mohammad Amiri

۲۰۱۷

تقدیم به پدر و مادر و همسر مهربانم

پدر و مادرم که دعا‌های خیر آنان همواره بدرقه راهم بودند؛

به همسر مهربانم که همیشه مرا هم راه دلسوز و یار مهربان است.

به برادرانم که همیشه مرا قوت قلب بودند.

و برادرم شهید رسول بیگ که برایم هم برادر و هم پدر دلسوز بود و تقدیر حق خیلی زود جایش را در بین ما خالی گذاشت.

تقدیر و تشکر

وظیفه خود می دانم که از تمامی کسانی که در مراحل تدوین و دفاع این پایان نامه، مرا یاری کرده اند تقدیر و تشکر نمایم. بویژه از استاد راهنمای ارجمندم جناب دکتر محمد ولی مدرس که با صبر، متانت و دلسوزانه در طی مراحل این پایان نامه بنده را راهنمایی نمود. همچنین از خانم دکتر فریده محمد علی پور استاد مشاور محترم که نظرات روش تحقیق ایشان بسیار برایم مفید بود. از سرکار خانم بامستی مسئول آموزش گروه حقوق و روابط بین المللی که در تمام دوره تحصیل بنده را یاری فرمودند و همچنین از تمامی مسئولین دانشگاه خوارزمی بخاطر حمایت هایشان سپاسگزارم.

از حجت الاسلام و المسلمین سید غلام حسین صادقی تشکر می کنم که به پرسش هایم به خصوص در مراحل پایانی پایان نامه، به صورت تمام وقت پاسخ دادند.

چکیده

پس از سقوط طالبان و به وجود آمدن خلأ قدرت در افغانستان، گروه‌های قومی در این کشور بر ساختار سیاسی قدرت تأثیر گذاشتند. این گروه‌های قومی گرچه در گذشته کم‌وبیش در عرصه قدرت سیاسی جایگاه و حضور داشتند ولی کمرنگ بود؛ اما بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۵ این گروه‌ها نقش تعیین‌کننده یافتند. از میان همه گروه‌های قومی، چهار گروه قومی بزرگ افغانستان مانند پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک، در ایجاد تحولات و تغییرات در ساختار قدرت نقش اساسی بازی کردند و با موضوع گیرهای خود موجبات پدید آمدن رویکردهای سیاسی در کشور شدند.

گروه‌های قومی برای به دست آوردن قدرت و نقش‌آفرینی در عرصه رقابت‌های سیاسی و کسب قدرت در کنار استعدادهای داخلی، به پشتیبانی خارجی نیز متوسل شدند و در برخی از عرصه‌ها این حمایت چشمگیر می‌نمود و با توجه به توانایی‌های نظامی و پشتیبانی قومی و بعضاً حمایت‌های خارجی، از نظر جایگاه، اهمیت و نفوذ در قدرت سیاسی، میزان جلوه‌گیری و تأثیرگذاری بر رویکردهای سیاسی، هر قومیت به استحکام پایگاه خود در میان طیف‌های جامعه مربوط به خود، تلاش ورزیدند و در کنار جایگاه سیاسی از جایگاه و موقعیت فرهنگی نیز برخوردار گردیدند. جلوه‌های این رقابت و نقش‌آفرینی در عرصه قدرت سیاسی، در دوره انتقال قدرت و برپایی لویه جرگه آشکار گردید و قومیت‌ها استعداد و توانایی‌های خود را آزمودند و جایگاه خود را بخصوص در زمان تدوین قانون اساسی تثبیت نمودند و به سختی از آرمان‌های ملی و قومی دفاع کردند و با توجه به میزان تلاش و کمیت خود در ترکیب اجتماعی، به موفقیت دست یافتند.

در این پژوهش که از روش تحلیلی استفاده شده، گروه های قومی در ساختار قدرت سیاسی در افغانستان در سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۵ مورد کنکاش قرار گرفته است و به این سوال پاسخ داده شده است که؛ چگونه گروه های قومی بر ساختار قدرت در افغانستان پس از سقوط طالبان تأثیر گذاشته اند؟

کلید واژه ها: گروه های قومی، اقوام، قومیت، ساختار قدرت، کنفرانس بن، لوی جرگه، حکومت

وحدت ملی

Abstract

Following the fall of the Taliban and the emergence of a vacuum of power in Afghanistan, ethnic groups affected the political structure of power. Though ethnic groups, although in the past, were more or less in the political arena, were silent, but between 2001 and 2015, these groups had a decisive role. Of all the ethnic groups, the four major ethnic groups in Afghanistan, such as Pashtun, Tajik, Hazara and Uzbeks, played a major role in creating change and changes in the power structure, and they became the main cause for political approaches in the country.

Ethnic groups have resorted to foreign support for gaining power and role in the political arena and gaining power alongside domestic talent, and in some areas this support has been remarkable, and with regard to military capabilities and ethnic support, and some support Foreigners, in terms of the place, significance and influence of political power, the level of appearance and influence on political approaches, each ethnicity has been struggling to consolidate its base among the spectrum of its own society, and along with its political status, it also possesses a cultural position. The manifestations of this competition and role play in the field of political power, during the transition period, and the establishment of the Loya Jirga were revealed and the ethnic groups tested their talents and abilities and established their position especially at the time of the drafting of the Constitution and hardly defended national and ethnic aspirations. And, given their level of effort and quantity in the social mix, succeeded.

In this research, which uses the analytical method, ethnic groups in the political power structure in Afghanistan from 2001 to 2015 have been investigated and the question has been answered. How are ethnic groups structured in Afghanistan after the fall of the Taliban? Have influenced?

Keywords: ethnic groups, ethnicity, ethnicity, power structure, Bonn conference, Loya Jirga, national unity government

فهرست مطالب

عنوان	شماره صفحه
۱_ بیان مسئله	۱۵
۲_ پیشینه تحقیق	۱۶
۳_ فرضیه پژوهش	۱۸
۴_ اهمیت و ضرورت تحقیق	۱۹
۵_ روش‌شناسی تحقیق و اجزاء آن	۱۹
۶_ متغیرهای تحقیق	۱۹
۷_ سازمان‌دهی پژوهش	۲۰
فصل اول	۲۲
مقدمه	۲۳
گفتار اول: آشنایی با افغانستان	۲۴
جغرافیا	۲۴
جمعیت	۲۵
زبان	۲۶
گفتار دوم: اقوام و ساختار قدرت	۳۰
تعریف گروه قومی	۳۰
مفهوم گروه قومی در افغانستان	۳۳
تنوع قومی در ولایات افغانستان	۳۶
تضاد قومی در افغانستان	۳۷
چهار گروه قومی بزرگ افغانستان	۴۱
پشتون‌ها	۴۱
تاجیک‌ها	۴۳
هزاره‌ها	۴۴

۴۶	ازبک‌ها
۴۸	دیگر اقوام افغانستان
۴۸	گفتار سوم: نقش گروه‌های قومی در تاریخ گذشته
۴۸	قدرت در دو خاندان از قوم پشتون
۴۸	۱- قدرت در دست سدوزایی‌ها
۵۰	۲- قدرت در دست محمد زایی‌ها
۵۲	قومیت در حکومت‌های مختلف
۵۲	۱- قومیت در حکومت پادشاهی
۵۶	۲- قومیت در حکومت کمونیستی
۶۰	۳- قومیت در حکومت مجاهدین
۶۴	۴- قومیت در امارت اسلامی طالبان
۷۳	نتیجه‌گیری فصل اول
۷۵	فصل دوم
۷۵	کنفرانس بن، حکومت موقت و انتقالی
۷۶	مقدمه
۷۷	گفتار اول: کنفرانس بن و حکومت موقت
۷۷	کنفرانس بن
۷۷	راه‌حل سیاسی کنفرانس بن ۲۰۰۱
۷۸	پیامدهای کنفرانس بن ۲۰۰۱
۸۰	سهم‌گیری اقوام در کنفرانس بن
۸۵	راهکار تقسیم قدرت در کنفرانس بن
۸۸	الف- تشکیل ائتلاف
۸۹	ب- حفظ حقوق اقلیت‌ها
۸۹	ب- شیوه تصمیم‌گیری
۸۹	ج- تمرکززدایی
۹۲	گفتار دوم: لویه جرگه اضطراری اساس حکومت انتقالی

۹۲ بررسی تاریخی لویه جرگه
۹۲ معنی و مفهوم لوی جرگه
۹۲ علل تشکیل لوی جرگه
۹۴ رقابت میان اقوام مختلف در لویه جرگه
۹۶ نقش گروه‌های قومی در دولت انتقالی
۱۰۲ گروه‌های قومی در ارتباط با کشورهای
۱۰۶ نتیجه گیری فصل دوم
۱۰۸ فصل سوم
۱۰۸ انتخابات اول و دوم ریاست جمهوری
۱۰۸ (۲۰۰۹ - ۲۰۰۴)
۱۰۹ مقدمه
۱۱۱ گفتار اول: دور اول ریاست جمهوری
۱۱۱ نقش گروه‌های قومی در اولین دور انتخابات
۱۱۲ کاندیداتوری نامزدان چهار گروه قومی بزرگ افغانستان
۱۱۲ کرزی پشتون
۱۱۶ یونس قانونی تاجیک
۱۱۹ محمد محقق هزاره
۱۲۱ عبدالرشید دوستم ازبک
۱۲۴ گفتار دوم: انتخابات دور دوم
۱۲۴ قومیت و انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹
۱۲۸ عبدالله عبدالله رقیب کرزی در دومین انتخابات ریاست جمهوری
۱۳۰ گفتار سوم: نقش گروه‌های قومی در پارلمان
۱۳۱ نقش گروه‌های قومی در دومین پارلمان افغانستان
۱۳۵ دلایل افزایش مخالفان کرزی در پارلمان
۱۴۲ نتیجه گیری فصل سوم
۱۴۴ فصل چهارم

۱۴۵.....	مقدمه
۱۴۶.....	حکومت وحدت ملی
۱۴۶.....	گروه‌های قومی در انتخابات سال ۲۰۱۴
۱۵۷.....	مفهوم مدرن دولت وحدت ملی و نفاق ملی
۱۶۲.....	نتیجه گیری فصل چهارم
۱۶۴.....	نتیجه گیری نهایی (پایانی)
۱۶۸.....	منابع

۱_ بیان مسئله

افغانستان کشوری است کوهستانی، با جمعیتی متشکل از اقوام مختلف و مذاهب متفاوت، همچون سنی، شیعه، هندو و سیک. اکثریت جامعه افغانستان اسلام و پیروان دو مذهب سنی حنفی و شیعه جعفری هستند؛ اما جمعیت عمده اقوام افغانستان را چهار قوم بزرگ تشکیل می‌دهند که عبارت‌اند از: پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک. این چهار قوم بزرگ افغانستان دارای نیروهای انسانی هستند که نخبگان اقوام را در سهم گیری قدرت و مطرح شدن در حوزه سیاست مدد می‌نماید. در بین این اقوام پشتون‌ها همواره توانسته قدرت سیاسی را در دست بگیرند و دیگر اقوام را از ساختار سیاسی قدرت دور نگه دارند.

افغانستان در تاریخ خود حکومت‌های پادشاهی، جمهوری، کمونیستی، دولت اسلامی مجاهدین، امارت اسلامی طالبان را تجربه کرده است. در دوران اخیر زمان امارت اسلامی طالبان افغانستان دچار وضعیت نابسامانی شد و محلی برای گروه‌های افراطی و تروریستی شده بود. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گروه القاعده که توسط طالبان حمایت می‌شد به مرکز تجارت جهانی در نیویورک حمله کرد. در پی این حمله ایالات متحده خواستار تسلیم اسامه بن لادن و سایر رهبران القاعده به منظور محاکمه آنان شد. طالبان همچنان به حمایت از بن لادن ادامه داد، بنابراین در ۷ اکتبر ۲۰۰۱، نیروهای آیساف به افغانستان حمله نمود. در پایان سال ۲۰۰۱ حکومت طالبان از قدرت خلع شد و گروه القاعده به کوه‌های تورا بورا در نزدیکی جلال آباد مخفی شدند. پس از این حادثه بنیان حکومت جدیدی در افغانستان پی‌ریزی شد به نام «جمهوری اسلامی افغانستان» که در این حکومت اقوام مختلف اشتراک داشتند. سران قبایل با توجه به تأثیرگذاری‌شان در ساختار قدرت سهم شدند؛ که رهبران گروه‌های بزرگ قومی بیشترین سهم را در ساختار دولت جدید بدست آوردند. علت انتخاب این چهار گروه قومی پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک این است که بدون حضور این چهار گروه

قومی در ساختار قدرت دولت افغانستان با بحران مشروعیت سیاسی مواجه خواهد بود. همچنین این چهار گروه قومی در افغانستان دارای بیشترین جمعیت و بیشترین جغرافیا می‌باشند. در این تحقیق به این سؤال پاسخ خواهیم داد که:

چگونه گروه‌های قومی بر ساختار قدرت در افغانستان پس از سقوط طالبان تأثیر گذاشته‌اند؟ واقعیت این است که از زمان تشکیل حکومت ابدالی‌ها در ۱۷۴۷، با محوریت قبایل پشتون و سلطه کامل قومیت پشتون بر ساختار سیاسی قدرت در دوره امیر عبدالرحمان در دو دهه آخر سده ۱۹ تا جنگ قدرت بین اقوام در یک دهه پیش، تحولات بسیاری در رابطه قومیت و پدیده قدرت روی داده، ولی هنوز هم این رابطه بحث برانگیز و چالش‌زا است. مقوله گروه‌های قومی از جمله مسائل اصلی افغانستان در مسیر تاریخ بوده و تحت تأثیر عوامل متعدد داخلی و خارجی این موضوع شکل گرفته و شنونیم را مطرح کرده است. جنگ بر سر قدرت در گذشته بین اقوام پشتون بوده است و سایر گروه‌های قومی از ساختار قدرت دور مانده‌اند اما با شکست شوروی در افغانستان و ورود مجاهدین به کابل دور تازه‌ای از یارکشی‌های خونین قومی بین برخی از احزاب برای کسب قدرت بیشتر با دخالت بعضی از کشورهای خارجی آغاز شد. بسیاری معتقدند که راه رسیدن به قدرت سیاسی در افغانستان، از دل اقوام می‌گذرد و قومیت تعیین‌کننده بسیاری از رفتارهای سیاسی است. آمریکایی‌ها هم به این مسأله پی برده و برای رسیدن به اهداف خودشان راه حل تقسیم قدرت و شعار آبکی تحت عنوان دموکراسی مطرح کردند.

۲_پیشینه تحقیق

در این پژوهش به بررسی نقش گروه‌های قومی در ساختار قدرت در افغانستان را در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۵ می‌پردازیم. آثار موجود که در این زمینه توسط دانش‌پژوهان انجام شده را بررسی می‌کنیم.

مهرداد خادمی شمامی در پایان نامه خود با موضوع «موانع توسعه سیاسی در افغانستان بر اساس تئوری بحران‌ها» یکی از موانع توسعه را در افغانستان تضاد قومیت‌ها و انعطاف ناپذیری قومیت‌ها می‌داند و اینکه گروه‌های قومی بر اساس احساس و ارزش‌های درونی خود رفتار می‌کنند.

محمدعلی خسروی در پایان نامه خود تحت عنوان «تحلیل سیاست خارجی افغانستان در دوران حامد کرزای» وضعیت پیچیده قومیت در افغانستان را یکی از تأثیرگذارترین عواملی می‌داند که می‌تواند در تعیین و تغییر معادلات سیاسی این کشور نقش بسیار مهمی را ایفا نماید.

محمد مهدی مطهری در پایان نامه خود با موضوع «دموکراسی و مدیریت شکاف‌های قومی در افغانستان» رابطه میان قدرت و قومیت را بسیار تنگاتنگ می‌داند. تحکیم و نهادینه شدن دموکراسی در افغانستان را منوط به مدیریت مناسب شکاف‌های قومی می‌داند.

خانم مریم السادات امیر شاه کرمی در پایان نامه خود با موضوع «بررسی تأثیر قومیت و اسلام‌گرایی بر شکل‌گیری طالبان در افغانستان ۲۰۱۴-۱۹۹۴ م» مهم‌ترین عامل داخلی در پیدایش و ظهور طالبان در افغانستان را قومیت‌گرایی مجاهدین می‌داند.

دکتر حسین دهشیار در مقاله خود با موضوع «آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان» تفاوت‌های قومی، زبانی و مذهبی را راه نفوذ بیگانگان به کشور می‌داند که در زمینه‌های گوناگون باعث عقب‌ماندگی کشور شده است. ساختار جمعیت و چندپارچگی‌های قومی، مذهبی و زبانی نقش بنیادی در تعیین چگونگی ساختار قدرت و دامنه نفوذ بازیگران محلی و رهبران سیاسی داشته است.

مسئله قومی در افغانستان هنوز در جهت‌گیری‌ها و رفتار سیاسی افراد مشهود و نمایان است ولی با این وجود کتابی در این زمینه به چاپ نرسیده است. تمامی این پژوهش‌ها قومیت را عامل مهم در معادلات

سیاسی افغانستان می‌دانند و برخی هم بر این باورند که قومیت و قوم‌گرایی در افغانستان باعث عدم توسعه افغانستان شده است؛ اما تاکنون کسی به میزان نقش گروه‌های قومی در ساختار سیاسی قدرت نپرداخته است و از طرفی جایگاه چهار گروه قومی عمده در افغانستان را بعد از بن ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۵ مورد بررسی قرار نداده است. این تحقیق سعی دارد این خلاء را پر کند و گامی باشد برای سایر محققان و دانشجویان علاقمند به به کشور افغانستان.

۳_ فرضیه پژوهش

افغانستان یک کشوری دارای تکثر قومی است و قومیت مهم‌ترین عنصر در ساختار قدرت بوده و هست؛ بنابراین گروه‌های قومی از طریق نفوذ در حکومت و برقراری ارتباط با قدرت‌های خارجی به افزایش و تثبیت قدرت خود پرداخته‌اند اما در واقع رهبران گروه‌های قومی با استفاده از نفوذ داخلی و خارجی خود تلاش می‌کنند تا به ساختار قدرت دست یابند.

عنصر قومیت‌گرایی در گذشته سیاسی افغانستان به همان حدی که پایه استحکام دولت و قدرت سیاسی بوده، در جهت بی‌ثباتی سیاسی هم عمل کرده است. قبل از سال ۲۰۰۱ گروه‌های قومی برای شریک شدن در ساختار قدرت و به دست آوردن قدرت بیشتر به صورت فیزیکی باهم دیگر مبارزه می‌کردند، اما پس کنفرانس بن نوع مبارزات برای کسب قدرت تغییر یافته و گروه‌های قومی از طریق شرکت در انتخابات و از مجرای دموکراسی در چارچوب قانون سعی دارند در ساختار قدرت نقش و جایگاهی به دست آورند اما باید برخی از بازیگران را از این قاعده مستثنی کرد، گروه طالبان و داعش که سعی دارند از طریق ایجاد رعب و وحشت به خواسته خود دست یابند.

۴_ اهمیت و ضرورت تحقیق

در هر جامعه‌ای، مردم توسط شکاف‌های اجتماعی گوناگون از یکدیگر مجزا شده و گروه‌های گوناگون اجتماعی را تشکیل می‌دهند. جامعه افغانستان نیز توسط شکاف‌های اجتماعی گوناگون به گروه‌های مختلف تقسیم شده است و فعال‌ترین این شکاف‌ها در افغانستان قومیت است؛ و مردم بر مبنای تعلقات قومی، خود را از یکدیگر جدا می‌کنند. این تفکیک هویتی، تبعات خطرناکی چون تضادهای قومی را نیز در پی داشته است. ریشه بسیاری از مشکلات جاری در سطح کشور به تضادهای قومی باز می‌گردد. در افغانستان قومیت و قبیله پایه و پشتیبان قدرت سیاسی شمرده شده است. عنصر قومیت در عرصه قدرت سیاسی در افغانستان نسبت به هر عنصر دیگری پررنگ‌تر است. به طوری که در پس بسیاری از رفتارهای سیاسی می‌شود رد پای قومیت را یافت. در حال حاضر هم ذکر اسامی اقوام در قانون اساسی و سرود ملی، موجودیت وزارتخانه‌ای برای رسیدگی به امور اقوام و قبایل، بیانگر نقش کلیدی آن‌ها در سیاست رسمی کشور است. نقش عنصر قومیت در رفتارهای سیاسی رهبران و نخبگان به وضوح قابل مشاهده است. این عنصر منشأ بسیاری از تحولات اساسی بوده است. آنچه در اجلاس بن توافق شد هم عمدتاً به معنای تقسیم قدرت بین اقوام به تناسب جمعیت تخمینی آن‌ها بود.

۵_ روش‌شناسی تحقیق و اجزاء آن

روش این تحقیق کتابخانه‌ای و مطالعه مقالات و استفاده از سایت‌ها و خبرگزاری‌ها است.

۶_ متغیرهای تحقیق

متغیر مستقل: گروه‌های قومی

متغیر وابسته: ساختار قدرت در افغانستان

۲_ سازمان دهی پژوهش

مطالب مطرح شده در این پژوهش در چهار فصل ارائه می‌گردد که برخی فصل‌ها دارای چند گفتار

است:

فصل اول: به سه گفتار تقسیم گردیده با زیر عنوان‌های آشنایی با افغانستان (کشور افغانستان، جغرافیا، جمعیت و زبان) گفتار دوم تحت عنوان؛ اقوام و ساختار قدرت (تعریف گروه قومی، مفهوم گروه قومی در افغانستان، تنوع قومی در ولایات افغانستان، تضادهای قومی در افغانستان، چهار گروه قومی بزرگ افغانستان - پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک - سایر گروه‌های قومی افغانستان)، گفتار سوم به نقش گروه‌های قومی در تاریخ گذشته افغانستان می‌پردازد (قدرت در دستان دو خاندان - سدوزایی و محمد زایی - قومیت در حکومت‌های مختلف - قومیت در حکومت پادشاهی، قومیت در حکومت کمونیستی، قومیت در حکومت مجاهدین، قومیت در حکومت طالبان).

فصل دوم: دارای دو گفتار است؛ گفتار اول به کنفرانس بن و حکومت موقت می‌پردازد با بررسی‌های موضوعاتی (کنفرانس بن، راه‌حل سیاسی و پیامدهای کنفرانس بن ۲۰۰۱، سهم‌گیری اقوام در کنفرانس بن و ترکیب قومیت در کابینه موقت، نظریه‌های تقسیم قدرت در کنفرانس بن - تشکیل ائتلاف، حفظ حقوق اقلیت‌ها، شیوه تصمیم‌گیری، تمرکززدایی). گفتار دوم؛ لویه جرگه اضطراری اساس حکومت انتقالی (بررسی تاریخی لویه جرگه، معنی و مفهوم لویه جرگه، علل تشکیل لویه جرگه، رقابت میان اقوام مختلف در لویه جرگه، نقش گروه‌های قومی در دولت انتقالی و گروه‌های قومی در ارتباط با کشورهای خارجی)

فصل سوم: به انتخابات دور اول و دوم ریاست جمهوری دوران آقای کرزی می‌پردازد که به سه گفتار تقسیم شده است. گفتار اول؛ دور اول ریاست جمهوری (نقش گروه‌های قومی در اولین دور انتخابات، کاندیداتوری نامزدان چهار گروه قومی بزرگ افغانستان - کرزی پشتون، یونس قانونی تاجیک، محمد

محقق هزاره و عبدالرشید دوستم ازبک). گفتار دوم؛ انتخابات دوم در زمان ریاست جمهوری کرزی (قومیت و انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹، عبدالله عبدالله رقیب کرزی در دومین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان) گفتار سوم؛ گروه‌های قومی در پارلمان افغانستان (نقش گروه‌های قومی در دومین پارلمان افغانستان، دلایل افزایش مخالفان کرزی در پارلمان)

فصل چهارم: حکومت وحدت ملی - اشرف غنی و عبدالله عبدالله - (گروه‌های قومی در انتخابات ۲۰۱۴،

مفهوم مدرن دولت وحدت ملی و نفاق ملی).

فصل اول

افغانستان و ویژگی‌های آن

مقدمه

از آن زمان که دولت‌ها به عنوان تنظیم کننده امنیت و ایجاد توسعه در سطوح مختلف زندگی به وجود آمد و ارزش‌های اساسی جامعه به عهده‌ی قدرت فائده‌ی دولت گذاشته شد، همواره این هراس وجود داشت که دولت از قدرت بی‌هموردش سوء استفاده و به حقوق و آزادی‌های مشروع شهروندان تجاوز و با قومیت‌های موجود در جامعه با خودکامگی، سرکوب و اختناق رفتار نماید و حاکمان از قدرت خود سوء استفاده کنند. از آنجا که اقوامی مسلط با زور خواسته‌های خود را بر سایر اقوام تحمیل می‌کرده‌اند، قومیت‌های که از لحاظ کمی در موقعیت پایین تری قرار داشته‌اند سعی کرده از آرمان‌های قومی خود دفاع و برای حفظ مصالح خود تلاش کنند.

تجربه‌های قومی مسلط در افغانستان این حقیقت را آشکار ساخت که هرگاه یک قومی بر سرنوشت اقوام دیگر مسلط گردد، منافع و حقوق شهروندی به‌طور بایسته رعایت نمی‌شود و عرصه فعالیت برای برخی گروه‌های قومی تنگ می‌گردد و با توجه به رویکردهای منفی در حوزه قدرت سیاسی، گروه‌های قومی در افغانستان در پی بازیابی هویت و دفاع از ارزش‌های ملی و قومی خود، با یکدیگر به رقابت و جدال سیاسی پرداختند.

در ترکیب و بافت اجتماعی کشور افغانستان، قومیت‌های مختلفی وجود دارند که هرکدام با توجه به کمیت و میزان توانایی و استعداد سیاسی و فرهنگی، در ساختار سیاسی قدرت حضور دارند و در تدوین قانون اساسی کشور جایگاه خود را تثبیت کرده‌اند. گرچه گروه‌های قومی در عرصه مبارزات سیاسی با چالش‌های گوناگون مواجه شدند و با ائتلاف‌های قومی به موفقیت نسبی دست یافتند ولی آن‌طور که شایسته حضور و موقعیت باشد نبوده است.

در این فصل زمن آشنایی با کشور افغانستان به معرفی چهار گروه قومی بزرگ افغانستان که دارای جمعیت و پتانسیل سیاسی می باشند پرداخته و میزان سلطه و نفوذ این چهار گروه قومی را در ساختار قدرت سیاسی گذشته این کشور ریشه یابی می نمایم.

گفتار اول: آشنایی با افغانستان

افغانستان سرزمینی کوهستانی و محاط در خشکی است. این کشور در نیمکره شمالی، نیمکره شرقی و در محدوده آسیای میانه واقع است. در قدیم به نام‌های «خراسان» یا «آریانا» شناخته می شده است. اهمیت افغانستان تا حدود زیادی به خاطر موقعیت ژئوپلیتیکی آن است و همیشه مورد توجه سیاست خارجی کشورهای قدرتمند قرار گرفته است، در واقع افغانستان تقاطع آسیای میانه، غرب و جنوب آسیا است. در قدیم افغانستان برای لشکر اسکندر مقدونی و مغولان گذرگاهی برای فتح هند به شمار می رفت، در سده نوزدهم مرز حائل بود برای جدا کردن منطقه نفوذ دو امپراتوری بریتانیا و روس، اکنون به دو دلیل: پایگاه تروریست‌ها و مسیر انتقال انرژی از آسیای میانه، منبع نگرانی برای آمریکا و کشورهای عضو ناتو شده است.

جغرافیا

سرزمینی که امروز افغانستان نامیده می شود، کانون دولتی بود که احمدشاه ابدالی در سال ۱۷۴۷ م تأسیس کرد. مرزهای کنونی اش در پایان قرن نوزده میلادی به دست امیر عبدالرحمن پایه گذاری شد. (طنین، ۱۳۸۴: ۱۹) مساحت کل این سرزمین در منابع مختلف بین ۶۳۶۲۶۵ کیلومتر مربع تا ۸۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع ذکر شده است. (دولت آبادی، ۱۳۸۷: ۲۵)

کتاب سبز وزارت خارجه هم مساحت افغانستان را ۶۴۷۰۰۰ کیلومتر مربع ذکر می کند و افغانستان را در مقام چهل یکم جهان از نظر مساحت می داند؛ و مرزهای افغانستان را نیز حدود ۵۵۲۹ کیلومتر می داند. از سمت شمال با کشورهای تاجیکستان (۱۲۰۶ کیلومتر)، ازبکستان (۱۳۷ کیلومتر) و ترکمنستان (۷۴۴ کیلومتر) هم مرز است. از سمت مشرق و جنوب با پاکستان (حدود ۲۴۳۰ کیلومتر) هم مرز است. از سمت شمال شرقی از طریق تنگه واخان با چین (۷۶ کیلومتر) هم مرز است. از طرف مغرب با جمهوری اسلامی ایران (۹۳۶ کیلومتر) مرز مشترک دارد. (کتاب سبز، ۱۳۸۶: ۱)

درباره ارقام بالا باید گفت که این ارقام در منابع مختلف متفاوت هستند؛ و در اینجا فقط جهت آگاهی و شناخت از همسایگان و حدود هم مرز بودنشان ذکر گردید.

جمعیت

جمعیت افغانستان هیچ گاه مشخص نبوده و همیشه بر اساس تخمین بیان شده؛ از علت های اصلی اینکه چرا سرشماری دقیق انجام نشده است. می توان وجود گروه های قومی و عدم تمایل دولت ها را نام برد. دولت های سابق افغانستان نمی خواستند سرشماری انجام شود تا میزان دقیق گروه های قومی مشخص نشود که بتواند جلوی سهم خواهی و حق خواهی آن ها را در دولت بگیرند. طبق تخمین های سال ۲۰۰۳ قریب به ۲۸ میلیون نفر و در سال ۲۰۰۶ بیش از ۳۱ میلیون نفر برآورد شده است. بیش از چهار میلیون نفر در کشورهای ایران، پاکستان و سایر کشورها مهاجرت کردند. (کتاب سبز، ۱۳۸۶: ۹)

در ۳۰ آوریل ۲۰۱۳ [۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲] بر اساس گزارش اداره احصائیه (آمار) افغانستان جمعیت افغانستان را ۲۷,۵ نفر اعلام نموده که در این آمار مهاجرین که در خارج افغانستان می باشد شمار نشده است که اگر آن ها را هم در نظر بگیریم بیش از ۳۱ میلیون نفر می باشند. (بی بی سی. جمعیت افغانستان)

زبان

زبان یک سیستم قراردادی منظم از آواها یا نشانه‌های کلامی یا نوشتاری بوده که توسط انسان‌های متعلق به یک گروه اجتماعی یا فرهنگی خاص جهت فهم یکدیگر مورد استفاده قرار گرفته است. کارکرد اصلی زبان ایجاد ارتباط یعنی انتقال اطلاعات از شخصی به شخص دیگر است.

مردم افغانستان به زبان‌های مختلف و با لهجه‌های گوناگون صحبت می‌کنند. زبان‌های عمده در این کشور زبان پشتو، دری و ازبکی می‌باشد. در افغانستان این وسیله ارتباطی به دو صورت به رسمیت شناخته شده است. یکی زبان فارسی دری و دیگری زبان پشتو می‌باشد؛ که در قانون اساسی ماده ۱۶، زبان پشتو و دری را به عنوان زبان رسمی کشور اعلام می‌کند:

از جمله زبان‌های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌یی، نورستانی، پامیری و سایر زبان‌ها رایج در کشور، پشتو و دری زبان‌های رسمی دولت می‌باشند. در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبان‌های ازبکی، ترکمنی، پشه‌یی، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم می‌نمایند. آن زبان علاوه بر پشتو و دری به حیث زبان سوم رسمی و نحوه تطبیق آن توسط قانون تنظیم می‌گردد. دولت برای تقویت و انکشاف همه زبان‌های افغانستان پروگرام‌های مؤثر طرح و تطبیق می‌نماید. نشر مطبوعات و رسانه‌های گروهی به تمام زبان‌های رایج در کشور آزاد می‌باشد. مصطلحات علمی و اداری ملی موجود در کشور حفظ می‌گردد. (ماده شانزدهم قانون اساسی، ۱۳۸۲: ۸)

وجود زبان‌های مختلف در یک کشور می‌تواند غنای فرهنگی آن را تقویت کند. دکتر نعمت‌الله فاضلی انسان‌شناس و نویسنده ایرانی در مورد چند زبانی در یک کشور می‌نویسد: «ملت‌ها وقتی تکثر و تنوع زبانی دارند، این تنوع، تمام تجربه‌های همه افراد در زندگی را متکثر، خلاق و دوست‌داشتنی‌تر می‌کند و اجازه نمی‌دهد تعصب و خشک‌اندیشی و جزمیت در احساس و نگرش آن‌ها حاکم شود.

تنوع زبان، تنوع در شیوه‌های زندگی اجتماعی را موجب می‌شود. این تنوع شیوه‌های زیست جمعی، زندگی در آن جامعه را جالب‌تر و جذاب‌تر می‌کند، زیرا مانع از یکنواختی و ملال در زندگی روزمره می‌شود. در محیط‌های چند زبانی، پویایی و خلاقیت بیشتر است. چند زبانی راه زیستن جمعی پویاست. ما باید کمک کنیم که این تفاوت‌های زبانی باقی بمانند و باید یاد بگیریم به این تنوع‌های زبانی احترام بگذاریم. آرمان اصلی انسان‌شناسی احترام به تنوع فرهنگی و از جمله تنوع زبانی است. چیزی که در دین اسلام هم به آن توجه شده است. این تنوع و تفاوت‌ها ودیعه‌های الهی است که خداوند در میان انسان‌ها قرار داده است. کشتن زبان فقط کشتن یک‌زبان نیست، بلکه تصاحب حقوق جمعی دیگران است. نباید به نام هویت ملی، وحدت یا فهم مشترک، زبان‌ها و گویش‌ها را نابود کنیم. وحدت و وفاق این نیست که زبان‌ها را از بین ببریم. اتفاقاً با وجود تفاوت زبانی احتمال شکل‌گیری فهم مشترک و وفاق بیشتر است. باید چیزی باشد تا درباره آن گفتگو کرد و درباره آن به تفاهم رسید. اگر همه شبیه هم بیندیشیم و احساس کنیم، دیگر چیزی وجود ندارد که بخواهیم آن را مبادله یا درباره آن گفتگو کنیم. تفاوت زبانی نیز مهم است زیرا امکان شکل‌گیری و توسعه اشکال متنوعی از بده‌بستان‌ها و تعاملات جمعی را ایجاد می‌کند.

(www.farhangshenasi.ir/persian/node/1048)

متأسفانه در افغانستان نه تنها به این تنوع زبانی اهمیت ندادند، بلکه سعی در نابودی آن گرفتند بخصوص زبان فارسی دری که رقیبی برای زبان پشتو تلقی می‌شد، شخصیت‌های پرنفوذ در حاکمیت سعی نمودند آن را تضعیف نمایند. نجم‌الدین کاوینانی از دولت‌مردان حکومت نجیب‌الله می‌نویسد: «مسئله زبان در افغانستان، از پی دولت امیر امان‌الله، یعنی از روزگاری که حکومت‌ها سیاست‌های تفرقه‌انداز و جدا ساز را همراه با عصیت‌های قومی، پشتوانه زبان قرار داده‌اند، سعی در حاشیه راندن زبان فارسی دری از همه

عرصه‌ها کردند، به مسئله حساس و سیاسی تبدیل شد و تب و تنش‌های زبانی در کالبد قوم‌پرستی، جامعه را فرا گرفت». (اکبری، ۱۳۹۶: ۶۰)

با این که در افغانستان از قدیم الایام زبانهای متعددی وجود داشت، اما اولین کسی که تمام تلاش خود برای تقویت زبان پشتو و تضعیف زبان فارسی دری انجام داد، محمد گل خان مومند است. آقای فرهنگ در این مورد می‌نویسد: «در دوره پادشاهی محمد نادرشاه، محمد گل خان مومند، وزیر داخلی تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولت، بلکه از مؤسسات تعلیمی و خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست او را به عنوان رئیس نظمی به قندهار فرستاد تا اقداماتش در منطقه پشتوزبان مانده، موجب بروز واکنش در سایر مناطق کشور نشود، اما در سال ۱۹۳۲ تغییر فکر داده او را به همان عنوان به ولایت شمالی فرستاد و در آنجا محمد گل خان نظریه برتری خواهی قومی و لسانی‌اش را به محل اجرا گذاشت. در این ضمن، وی مردمان دری زبان و ترکی زبان را وادار می‌ساخت تا عرایض شان را به زبان پشتو بنویسند و به عرایضی که به زبان دری به او می‌رسید، ترتیب اثر نمی‌داد». (فرهنگ، ۱۳۸۸: ۶۹۰)

همچنین آقای فرهنگ در مورد اجبار شدن زبان پشتو در معارف (آموزش و پرورش) افغانستان می‌نویسد: «زبان بزرگ‌تر تطبیق این برنامه، در ساحت معارف نمایان شد. در اینجا ناگهان دستور داده شد که تدریس در سراسر کشور از فارسی به پشتو تحویل شود و برای معلمان هم درس پشتو دایر شود. در نتیجه این امر در مناطق غیر پشتو زبان، ملعمانی که خود پشتو نمی‌دانستند، موظف شدند تا مضامینی را که کتاب درسی در پشتو وجود نداشت به شاگردان که آن‌ها هم پشتو نمی‌دانستند، به زبان پشتو تدریس کنند و در پایان از ایشان امتحان هم بگیرند». (اکبری، ۱۳۹۶: ۶۱)

این تفکر را محمد داوود خان و برادرش محمد نعیم هم دنبال کردند و ادامه‌دهنده را آنان حزب «افغان ملت» است که از چهره‌های برجسته‌اش در حال حاضر انور الحق احدی است. وی ادعا دارد که قوم پشتو و زبان پشتو اکثریت است.

اصل گفته‌های آقای انور الحق احد چنین است: «آن استراتژی محمد هاشم خان صدراعظم که قوم و زبانی که دارای اکثریت باشد (پشتو و پشتون‌ها) در هویت ملی سهم اساسی خواهد داشت، یک استراتژی عملی بود؛ لیکن حکومت‌ها در تطبیق آن عزم و اراده قوی کار نگرفتند، در نتیجه این اولین استراتژی در راه ساختن جامعه ملی ناکام شد».

منظور از استراتژی هاشم خان، بست و گسترش زبان پشتو و طرد زبان‌های دیگر در افغانستان بوده است؛ که آقای دولت‌آبادی هم به برنامه هاشم خان و داوود خان این‌طور می‌نویسد: «تنها ویژگی‌ای که هاشم خان را نسبت به دیگر ستمگران محمد زائی متمایز می‌سازد، تعصب قومی و زبانی اوست؛ زیرا او بود که تعصب لسانی را به اوج خود رسانید و زبان افغانی را به عنوان یک زبان اصلی نه تنها در ادارات دولتی که حتی در معارف، کوچه و بازار الزامی ساخت». (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۲۶۲)

نوشته‌ای به نام دویمه سقاوی (سقاوی دوم)، توسط تعدادی از روشنفکران پشتون جهت ایجاد حاکمیت تک قومی و انحصاری پشتون‌هاست؛ آقای محمد اکبری نویسنده افغانستان از نویسندگان کتاب دویمه سقاوی این‌طور انتقاد می‌کند، این پشتون‌گرایان فاشیست، حتی بر دکتر نجیب‌الله انتقاد کرده‌اند که در یک کنفرانس بین‌المللی به زبان فارسی سخنرانی کرده است: «یک کنفرانس جهانی از سوی یونیسیف در کشور فرانسه دایر شده بود. در این کنفرانس رئیس‌جمهور هر کشور باید به زبان ملی یعنی زبان اکثریت جامعه سخنرانی می‌کرد، اما دکتر نجیب‌الله در آنجا نیز پشتو را از یاد برد و به زبان فارسی و آن‌هم به لهجه

ایران سخنرانی کرد و آنجا هیچ معلوم نشد که میان نماینده‌های افغانستان و ایران کدام فرقی موجود هست یا خیر».

همچنین آقای اکبری ادعا بالا را چنین رد می‌کند که باید از این‌ها پرسیده شود که نمایندگان بیست و سه کشور عربی وقتی در کنفرانس‌های بین‌المللی سخنرانی می‌کنند، چگونه تشخیص داده می‌شوند؟ یا نمایندگان کشورهای انگلیسی‌زبان، در چنین کنفرانس‌های برای شناخته شدن خود چه می‌کنند؟ که نمایندگان ایران و افغانستان نیز همان کار را انجام دهند.

علی‌رغم تلاش‌های حاکمان پیشین و پشتون‌های تندرو برای بسط و توسعه زبان پشتو و تبدیل آن به زبان ملی و مشترک مردم افغانستان، زبان پشتو از نظر عمومیت نتوانسته به پای زبان فارسی دری برسد و امروزه هم که هر دو زبان به عنوان، زبان رسمی افغانستان در ادارات دولتی افغانستان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

گفتار دوم: اقوام و ساختار قدرت

تعریف گروه قومی

مسئله قومیت و کشمکش‌های قومی ذهن بسیاری از محققان علوم اجتماعی را از اواسط نیمه دوم قرن بیستم به بعد به خود جلب کرده است. کشمکش‌های مسلحانه میان دولت مرکزی و گروه‌های اقلیت در برخی از کشورهای جهان (چه صنعتی و چه در حال توسعه) باعث تشدید علاقه این گروه از محققان به پدیده قومیت شده است. در اواخر دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ صدها کتاب و مقاله درباره گروه‌های مختلف زبانی، مذهبی و نژادی تحت عنوان بحران قومیت یا «ناسیونالیسم قومی» انتشار یافته است.

در متون امروزی مربوط به مطالعات ناسیونالیسم، کاربرد واژه‌ها و اصطلاح‌های قومیت، گروه قومی، ناسیونالیسم قومی و کشمکش قومی بسیار رایج است. اصولاً واژه قومیت (ethnicity) تا اوایل قرن بیستم

کمتر مورد استفاده دانشمندان علوم اجتماعی قرار می‌گرفت. مطالعه این واژه‌ها به دنبال گسترش مطالعات مربوط به گروه‌های اقلیت نژادی، مذهبی، زبانی و ملیت‌های گوناگون که به ایالات متحده آمریکا مهاجرت نموده بودند صورت پذیرفت.

اولین مطالعاتی که به صورت گسترده و علمی تر، موضوع «قومیت» را مورد ارزیابی قرار دادند، بیشتر معطوف به بررسی «قومیت» و «قوم‌گرایی» در ایالات متحده آمریکا بود. به این دلیل تعریف آنان از «قوم»، «قوم‌گرایی» و دیگر اصطلاحات مربوط به پدیده «قومیت»، مختص آمریکا بود و این امر موجب شد تا مطالعات صورت گرفته در رابطه با پدیده «قومیت» در دیگر نقاط جهان، متأثر از تعریف «قومیت» در آمریکا شود؛ فارغ از اینکه آن گروه‌های انسانی که در آمریکا تشکیل گروه قومی را می‌دهند و متصف به اقوام مختلف می‌شوند، بومی کشور آمریکا نبوده و از کشورهای دیگر به آمریکا مهاجرت کرده‌اند حال آنکه اغلب کشورها دارای شرایط متفاوتی از آمریکا هستند. در کشورهایی مانند افغانستان، اقوام مختلف در طول سالیان دراز در جغرافیای سرزمینی فعلی‌شان زندگی کرده‌اند؛ برخلاف آمریکا که اقوام آن، از کشورهای دیگر به آنجا مهاجرت کرده‌اند و اساساً دارای ملیت‌های مختلف هستند. (نعیمی، ۱۳۹۶)

نکته مهم در اینجا است که اصولاً تعریف واحد و یکسانی در مورد قومیت و گروه قومی وجود نداشته است. از سوی دیگر، در بسیاری از نوشته‌های مربوط به مطالعه قومیت و گروه‌های قومی، تعریف آشکاری از این واژه‌ها ارائه نشده است؛ گویی نویسندگان این آثار بر این گمان هستند که تعریفی جهان‌شمول و قابل پذیرش در این مورد وجود دارد. (احمدی، ۱۳۷۶)

با توجه به این که تعریف دقیق و همه قبول برای گروه‌های قومی ارائه نشده است اما به لحاظ پیشینه تاریخی گروه قومی در ابتدا مفهومی مذهبی داشته، پس از مدتی این واژه مفهوم نژادی به خود گرفت و

مفهوم مذهبی اولیه خود را از دست داد. بدین ترتیب، برای مدّت‌ها نمونه و مصداق بارز گروه‌های قومی را گروه‌های نژادی گوناگون در نظر می‌گرفتند و در این دوران مفهوم مذهبی قومیت و گروه‌های قومی به تدریج منسوخ شد. اکنون مفاهیم مذهبی و نژادی گروه‌های قومی کم رنگ شده و معنی فرهنگی به خود می‌گرفته؛ یعنی درحالی که گروه قومی در ابتدا به گروه‌های مذهبی و سپس به گروه‌های نژادی اطلاق می‌شد، در مرحله سوّم معنی آن بسیار گسترده شده و دربرگیرنده گروه‌های نژادی، زبانی و مذهبی گردیده و به این تیب همه گروه‌هایی که از لحاظ زبان، مذهب، رنگ، پوست و نژاد با گروه‌های دیگر جامعه تفاوت داشته باشند، گروه‌های قومی قلمداد می‌گردند.

بر سر ملاک‌های تعیین‌کننده قومیت بین پژوهشگران علوم اجتماعی اختلاف نظر وجود دارد بعضی، نژاد را ملاک معتبر برای گروه قومی دانسته است، برخی دیگر مذهب یا زبان را دارای اهمیت بیشتر می‌دانند. پس می‌توان چنین برداشت کرد که یک جمعیت انسانی که از لحاظ زبان، مذهب، رنگ، پوست و نژاد با گروه‌های دیگر جامعه تفاوت داشته باشند، گروه قومی قلمداد می‌گردد.

همچنین عبدالقیوم سجادی در کتاب (جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان) در تعریف قوم از آنتونی اسمیت آورده که «قوم عبارت است از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجدادی مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع مسئولیت». (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۶، ۲۷)

اگر این تعریف را مورد بررسی قرار دهیم مفاهیم زیر را می‌توان از آن استخراج نمود؛ اول، یک جمعیت انسانی مشخص باید وجود داشته باشد. دوم، داشتن افسانه نیاکان و اجداد مشترک است. سوم، اهمیت خاطرات تاریخی مشترک است. چهارم، فرهنگ مشترک است که نسبت به موارد فوق متنوع‌تر

می‌باشد. این اجزاء فرهنگی شامل لباس، غذا، موسیقی، حرفه‌ها، معماری، هم‌چنین مقررات، آداب و رسوم و نهادها می‌شود. پنجم، پیوند با یک سرزمین مشخص و معین است. آخرین مفهوم، همبستگی و وحدت منافع می‌باشد.

از نظر گیدنز عامل تعیین‌کننده قومیت و گروه‌های قومی، فرهنگ می‌باشد، زیرا بر روی پدیده قومیت و گروه‌های قومی حاکی از آن است که اقوام گوناگون با ویژگی‌های جسمانی همسان وجود دارند به عبارتی اقوام گوناگون متعلق به یک نژاد در قاره‌های زمین یافت می‌شوند. چنان‌که در قاره آفریقا که زیستگاه نژاد سیاه می‌باشد تنها یک قوم وجود ندارد. بلکه سیاه‌پوستان به اقوام گوناگون تقسیم شده‌اند (گیدنز، ۱۳۷۴).

مفهوم گروه قومی در افغانستان

افغانستان کشوری است دارای تنوع قومی، فرهنگی، زبانی و مذهبی، که گروه‌های گوناگون قومی، زبانی، فرهنگی و مذهبی که در محدوده جغرافیایی به نام افغانستان زیست می‌نمایند و در یک نگاه کلی بیش از پنجاه گروه قومی با خصوصیات خاص قومی-زبانی و سنت‌های ویژه، در این سرزمین شنا سایی شده. اولین نقشه گروه‌های قومی افغانستان را شوروی تهیه کرده است. این نقشه از سوی «بروک» (۱۹۵۵) در نشریه «سووتسکا یا اتنوگرافیا» منتشر شد که شامل ۱۶ گروه قومی است و تا سال‌های دهه ۷۰ م بارها به همین صورت مورد استفاده قرار گرفته است. در حال حاضر بهترین نقشه قومی موجود «اطلس خاور نزدیک توینگر» متعلق به انستیتوی جغرافیای دانشگاه توینگر (آلمان) است که در آن ۵۷ قوم معرفی شده‌اند اما پرشمارترین فهرست مربوط به «هیستوریا افغانیستانا» اثر ماسون و روموندن (۱۹۶۵-۱۹۶۴) است که در آن نام بیش از ۲۰۰ گروه قومی، ذکر شده است.

اروین اریوال و همکارانش که جدی‌ترین تلاش را برای فهرست کردن اقوام افغانستان انجام داده‌اند، نام ۵۵ گروه قومی را در این سرزمین فهرست کرده است. در سرود ملی و (قانون اساسی) جمهوری اسلامی افغانستان نیز نام ۱۴ قوم از اقوام ساکن این سرزمین درج گردیده است: بلوچ‌ها، ازبک‌ها، پشتون‌ها، هزاره‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها، عرب‌ها، گوجرها، پامیری‌ها، نورستانی‌ها، براهویی‌ها، قزلباش‌ها، ایماق‌ها و پشه‌یی‌ها. در این سرود اقوام عمده و قابل توجه افغانستان ذکر شده است و تعدادی از اقوام از قلم افتاده‌اند مانند قزاق، قرقیز، مغول، تاتار، هندو، سیک و امثال آن‌ها. (نجفی، ۱۳۸۹: ۴۴)

در هر جامعه‌ای، مردم توسط شکاف‌های اجتماعی گوناگون از یکدیگر مجزا شده و گروه‌های گوناگون اجتماعی را تشکیل می‌دهند. جامعه افغانستان نیز توسط شکاف‌های اجتماعی گوناگون به گروه‌های مختلف تقسیم شده است و فعال‌ترین این شکاف‌ها در افغانستان قومیت است؛ و مردم بر مبنای تعلقات قومی، خود را از یکدیگر جدا می‌کند. این تفکیک هویتی، تبعات خطرناکی چون تضادهای قومی را نیز در پی داشته است. ریشه بسیاری از مشکلات جاری در سطح کشور به تضادهای قومی باز می‌گردد. (نعیمی، ۱۳۹۶) و در دنیا امروز بسیاری از جوامع، هم در دنیای صنعتی و هم در جهان غیر صنعتی جوامع چند قومی هستند. جوامع چند قومی، جوامعی هستند که در آن‌ها چندین گروه قومی بزرگ وجود دارد. این گروه در نظام سیاسی و اقتصادی مشارکت دارند، اما از جهات دیگر تا اندازه زیادی از یکدیگر متمایزند. در چنین جوامعی آمیختگی اقوام مختلف وجود دارد، به این مفهوم که گروه‌های قومی مختلف در هم می‌آمیزند ولی باهم ترکیب نمی‌شوند. اقوام در بخش‌های مختلف اجتماع در کنار هم زندگی می‌کنند، اما جداگانه در درون یک واحد سیاسی. (گیدنز، ۱۳۷۶: ۲۷۸)

همان طور که ذکر شد، ساختار اجتماعی در کشورهای مختلف باعث تکوین اشکال متفاوتی از قومیت و گروه‌های قومی می‌گردد و از این جهت باید موضوع قومیت و تعریف قوم و گروه‌های قومی را با در نظر داشت شرایط اجتماعی و تاریخی هر کشور مورد بررسی قرار داد. به این ترتیب، قوم و گروه قومی در افغانستان دارای تعریفی است که فقط مخصوص افغانستان و ساختار پیچیده اجتماعی آن می‌باشد و این تعریف، قابل تسری و تعمیم به دیگر کشورها نیست. در نتیجه مطالعاتی که مربوط به قوم‌گرایی و قوم‌مداری است را باید با شرایط اجتماعی افغانستان تعمیم داد. واقعیت امر این است که اگرچه عناصر فرهنگی در تشکیل هویت قومی نقش دارند اما تجارب تاریخی بر این واقعیت صحنه می‌گذارد که این عناصر در تقسیم‌بندی یا مرزبندی اقوام افغانستان کم‌اهمیت می‌باشند. به‌عنوان مثال، زبان و مذهب جزء عناصر مهم فرهنگی محسوب می‌گردند. ما در افغانستان پشتون‌های فارسی‌زبان زیادی را داریم که علاوه بر تکلم به زبان فارسی (دری)، به دیگر رسوم مناطق فارسی‌زبان (مانند طرز لباس پوشیدن، روابط خانوادگی و قومی و ...) پایبند هستند و اما در نهایت خود را پشتون می‌دانند و در بسیاری مواقع، رفتار سیاسی-اجتماعی آن‌ها در جهت منافع هویت قومی شان است نه هویت فرهنگی شان. همین‌طور جمعیت قابل ملاحظه‌ای از هزاره‌ها را داریم که سنی مذهب هستند و با توجه به اختلافات مذهبی زیادی که با هزاره‌های شیعه‌مذهب دارند بازهم خود را هزاره معرفی می‌کنند و در بسیاری موارد هویت قومی شان بر هویت مذهبی شان غلبه دارند؛ همچنین هزاره‌های سنی که با تاجیک آن‌هم به لحاظ زبانی، مذهبی و فرهنگی یکی هستند اما خود را متعلق به گروه قومی هزاره می‌دانند.

تنوع قومی در ولایات افغانستان

در افغانستان ۳۴ ولایت (استان) وجود دارد که از دید قومی، زبانی و مذهبی سخت با یکدیگر متفاوت اند و گروه‌های گوناگون قومی زبانی، فرهنگی و مذهبی در آن ساکن هستند. تا آنجا که از سرزمین و کشور افغانستان با عنوان‌های چون «موزه اقوام»، «گنجینه اقوام» و «موزاییک قومیت‌ها» یاد شده است. این سرزمین از لحاظ تنوع و ناهمگونی قومی اولین کشور آسیا است و در سطح جهان مقام سی و هفتم را دارا می‌باشد. (نجفی، ۱۳۸۹: ۴۰)

آنچه در افغانستان وجود دارد، جامعه «چندگانه»، «چند پارچه» و ملتی با «هویت پنجاه تکه‌ای» است که ناهمسانی‌ها و تمایزات آن پارچه‌ها، تکه‌ها و گونه‌های موزاییکی به مراتب فزون‌تر از همسانی‌ها و اشتراکات آن‌ها است. (ارزگانی، ۱۳۹۰: ۳۶)

همان طور که در مورد اقوام افغانستان ذکر شد می‌توان به این نتیجه رسید که حداکثر ۵۵ گروه قومی مستقل در افغانستان زیست می‌کند و ۱۴ گروه قومی هم در سرود ملی و هم در قانون اساسی این کشور نامشان آورده شده است؛ اما چهار گروه قومی پشتون (Pashtun)، تاجیک (Tajik)، هزاره (Hazara) و ازبک (Uzbek) در افغانستان بیشترین تأثیر را بر ساختار سیاسی قدرت دارند و این چهار گروه قومی در معادلات قدرت باید حضور داشته باشد تا نظام سیاسی مشروعیت یابد. ابتدا به این چهار گروه قومی بزرگ افغانستان در این فصل اشاره کرده و به این سؤال‌ها پاسخ می‌دهیم:

نقش گروه‌های قومی در ساختار قدرت افغانستان در سیر تاریخ چگونه بوده است؟

جایگاه این چهار گروه قومی بزرگ در دوران‌های پادشاهان، کمونیست‌ها، مجاهدین و طالبان

کجاست؟

نقش گروه‌های قومی در ساختار قدرت از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۵ چگونه است؟

تضاد قومی در افغانستان

در جامعه افغانی انواع تضاد وجود دارد که بسیاری از آنها با شیوه‌های مکانیکی قابلیت حل نهایی ندارد، ناچار باید از طریق مفاهمه و درک درست از یکدیگر بر آنها فائق آمد، مانند قومیت، زبان و مذهب و جز این‌ها که قرار نیست تغییر کنند و یا یکی شوند؛ یعنی هیچ قرار نیست که قومی به نفع قوم دیگر امحای هویت شود. هرکس در راه محو دیگری تلاش کند، فقط خود را زحمت داده است. شهید مزاری رهبر هزاره‌های افغانستان در سخنرانی خود در تاریخ (۱۳۷۲/۱۲/۳) می‌فرماید: «مسئله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند، درصدد حذف یکدیگر نباشد چه از نگاه اقوام چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب... راه حل برای افغانستان تفاهم است».

آقای علامه در کتاب خود «افغانستان سرزمین تضادها» از این ناهمگونی و چند پارچگی به نام تضاد یاد می‌کند و از محققین و تحلیل‌گرانی ذکر منبع می‌کند. با توجه به این که قومیت یکی از اصلی‌ترین تضاد در بین جامعه افغانستان است، می‌نویسد: «در جامعه‌ای با سلطه ارزش‌های نظام قبیلگی، نمی‌توان از وجود یک ملت به معنای واقعی آن سخن گفت. وجود منافع گروهی و قومی باهم متضاد، در بسیاری موارد گرد آمدن به دور منافع ملی را ناممکن می‌سازد و تنها زندگی در محدوده جغرافیایی واحد نمی‌تواند وحدتی ایجاد نماید». (اکبری؛ ۱۳۹۶: ۲۷)

این موضوع که کشور ما هنوز به مرحله ملت‌سازی وارد نشده است. هرچند در دوره سیزده‌ساله حکومت حامد کرزی تلاش‌هایی در این راستا صورت گرفته اما هنوز هم تضادهای قومی و مذهبی پررنگ است چنانچه در تقسیم مناصب و وزارتخانه‌ها در حکومت، هنوز هم بحث این که فلانی از کدام قوم است،

مطرح است. دکتر محمد امین احمدی در بررسی نظریه از محمد ارکون، متفکر الجزایری تبار می‌نویسد: «ارکون به طور خاص در نقد ساختار قدرت در کشورهای عربی به این نکته ارجمند اشاره می‌کند که تمرکزگرایی و الزامات سیاسی و ایدئولوژیک ناشی از آن موجب شده است که به جای تکثرگرایی، شعار ملت واحد، زبان واحد و حزب واحد مبنای اعمال قدرت گردد. او می‌افزاید که این صورت‌بندی از گفتمان سیاسی و اعمال قدرت بر مبنای آن موجب شده است که ملت و فرهنگ ملی به معنای مدرن آن به وجود نیاید؛ بلکه عشایر و قبایل ساختار عشیره‌ای و قبیله‌ای خویش را با منافع و علایق متضاد و ناهماهنگشان حفظ کنند. پیوند قبیله‌ای و طایفه‌ای بالاتر و قوی‌تر از پیوند ملی بوده و مفهوم مدرن شهروندی که هسته بنیادین دولت-ملت است، تحقق پیدا نکند؛ بلکه در این کشورها تنها زور و اجبار دولت است که قبایل و طوایف متضاد را در کنار هم نگه می‌دارد و اعمال سلطه می‌نماید.

نمونه دیگر بر وجود تضادهای قومی و بینش تنگ و محدود قبیله‌گرایی، تشکیل اولین پارلمان بعد از سقوط طالبان است. فردی که مشاور رئیس وقت مجلس نمایندگان بوده می‌نویسد: «تحولات، وقایع و حوادث نخستین پارلمان دموکراتیک افغانستان به خوبی این واقعیت تلخ را برملا نموده و بر آن مهر تأیید می‌زند که هریک از اعضای آن، بیش و پیش از آن که به مجموعه‌ای به نام «ملت» افغانستان متعلق باشند، به جمع محدودی به نام «قوم» وابسته‌اند؛ و قبل از آن که وجود و حضور خود را در پرتو هویت ملی باز شناسند، در سایه هویت قومی جست و جو می‌کنند». (اکبری، ۱۳۹۶: ۳۲)

محقق دیگری که در مورد جامعه افغانستان مطالعاتی انجام داده می‌نویسد: «باید جامعه افغانستان را با شرایط و ویژگی‌های یک جامعه قبیله‌ای با ساختار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ناهمگون و ناپیوسته مطالعه نمود. در چنین جامعه‌ای، مؤلفه‌های ساختاری دولت-ملت به درستی فراهم نشده است.

کوشش و پویش همگانی در جهت تکمیل و تأمین پایه‌های هویت ملی وجود ندارد. خصومت‌های قبیله‌ای، زبانی، مذهبی و منطقه‌ای هنوز تبدیل به یک تلاش جمعی در جهت ایجاد و ایجاب یک خصوصیت مشترک ملی نگردیده است». (اکبری، ۱۳۹۶: ۳۳)

با مطالعه و ارزیابی حوزه جغرافیایی افغانستان، پیش از آنکه با مفهوم «ملت» افغانستان آشنا شویم، با اصطلاح «اقوام» ساکن در محدوده جغرافیایی به نام افغانستان آشنا خواهیم شد.

افغانستان یک کشوری است در حال گذار به دموکراسی، در چنین حالی باید به سوی ملت‌سازی حرکت کنیم؛ پروسه ملت‌سازی نیازمند پذیرش آگاهانه همدیگر به عنوان اجزای لاینفک پیکر سیاسی ملت افغانستان است. روزی که بتوانیم به صورت شعوری به این نتیجه برسیم که نه تنها در زیان، بلکه در منفعت ملی خود نیز شریک هستیم، قسمت عمده‌ای از تضادهای جامعه خود را حل خواهیم کرد. تا زمانی که در این سرزمین ملت تشکیل نشود، هیچ مشکلی حل نخواهد شد. تا هنوز هویت جامعه افغانی مانند شتر گاو پلنگ (زرافه) است؛ زمانی این هویت قابل تعریف خواهد شد که ملت تشکیل شود و ملت زمانی تشکیل خواهد شد که اقوام افغانی به همدیگر اعتماد کنند.

مهم‌ترین مانع در راه ایجاد وفاق ملی، ذهنیت‌های قبیله‌گراست که تمام تلاش‌ها را با بن‌بست مواجه ساخته است. یکی از نویسندگان کشور در تحلیل آخرین سال‌های حکومت ظاهر شاه، این مانع را چنین بیان می‌کند: «روشن‌فکران وابسته به طبقه متوسط با طرح ایده «حاکمیت مردم» در نظر داشت تحولی در نهاد سلطنت و منابع سنتی و مشروعیت قدرت به وجود آورد. این امر ضرورت به ایجاد باورهای جدیدی داشت که روشن‌فکران آن را در تولید «ناسیونالیسم افغانی» و بعضاً ایدئولوژی‌های جهان‌شمول (سوسیالیسم و اسلام) جست و جو می‌کردند؛ اما پیچیدگی کار در آن بود که «ناسیونالیسم ملی» در جامعه‌ای با ساختار

قبایلی و چند پارچگی فرهنگی نتوانست بر پایه‌های وسیع استوار یابد، بلکه با تنزل به «ناسیونالیسم قومی» به سمت احیای هویت‌های قومی تغییر جهت داده و شکاف‌های جدیدی بر مبنای فرهنگ و زبان در جامعه پدید آورد».

استقرار دموکراسی در یک جامعه به ایجاد وفاق ملی کمک می‌کند، اما دموکراسی و قبیله‌گرایی در یک جامعه سنتی، دو پدیده متضاد و ناهمگون هستند که یکی به سوی آینده مدرن در فرایند ملت‌سازی در حرکت است و دیگری به حفظ و تعمیم سنت‌های عقب‌مانده عشیره‌ای دارد.

جنرالی که در دو کودتا نقش داشته، هم کودتای داوود خان و هم کودتای حزب دموکراتیک خلق، در اظهارنظری می‌گوید: «این یک سیاست رایج در افغانستان است که «قوم» خود را «اصل» قرار می‌دهند و سایر اقوام را به نفع خود می‌چرخانند». (اکبری، ۱۳۹۶: ۱۴۶)

آقای کرزی در مستندی به نام مردی موتر سایکل سوار به این موضوع چنین اشاره می‌کند: «دو نوع به کارگیری داریم، یکی استخدام افراد تعلیم‌یافته برای اجرای کار، دوم به کارگیری افراد برای مصلحت مملکت و اتحاد و اتفاق کشور که این‌گونه گماشتن‌ها در تمام کشورها رایج است. این نحوه به کارگیری‌ها، یک نیاز سیاسی است که در هر مملکتی وجود دارد؛ بلی من آن را انجام دادم». (مستند؛ مردی موتر سایکل سوار)

۱. مستند مردی موتر سایکل سوار بر اساس کتابی است به نام «یک مرد و یک موترسایکل؛ کرزی چگونه به قدرت رسید؟» که خانم بیٹی دم نویسنده‌ی هلندی، آن را در ۲۳۶ برگ و در مدت ۲ سال به زبان انگلیسی نگاشته و برای نخستین بار در ماه اگست سال ۲۰۱۴ میلادی در کابل ترجمه دری و پشتو آن توسط انتشارات عازم به چاپ رسیده است.

در کتاب "یک مرد و یک موترسایکل؛ کرزی چگونه به قدرت رسید؟" تمامی رویدادهای زنده‌گی رییس جمهور کرزی تا رسیدن به کرسی ریاست جمهوری بازتاب داده است.

در حکومت کرزی هر شخص در هر وزارت خانه‌ای که جا خوش می‌کرد، فوراً از «الف» تا «ی» آن وزارت خانه، از دوستان و اقوام او پر می‌شد و لیاقت، تجربه و کاردانی به یک سو نهاده می‌شد، یا پست‌های خریداری می‌گردید و پول‌های کلانی جابه‌جا می‌شد. آقای علامه درباره ترکیب قومی ادارات در حکومت آقای کرزی می‌نویسد: «در حکومت آقای کرزی، وزارت‌های کلیدی چون امور خارجه، داخله، دفاع، ریاست امنیت ملی و ... در دست تاجیک‌ها بوده و از صدر تا ذیل، قوم تاجیک را جابه‌جا کردند». (اکبری، ۱۳۹۶: ۱۴۸)

برای این حرف خود استناد می‌کند به گزارشی آقای اسپنتا که بعد از دکتر عبدالله و در دوره اول حکومت انتخابی کرزی هدایت سیاست خارجی کشور را در دست گرفت، و این گزارش آقای اسپنتا ترکیب قومی و ولایتی کارمندان وزارت امور خارجه را ارائه می‌دهد، از جمله کارمندان وزارت خانه مذکور، ۱۰۲ نفر پشتون و ۲۹۱ نفر تاجیک که تنها ۶۶ نفر از ولایت پنجشیر کارمند است. با مشاهده این ارقام متوجه می‌شویم که نسبت به تمام اقوام، قوم تاجیک و نسبت به تمام ولایات، بعد از کابل، پنجشیر بیشترین کارمند را در یکی از وزارتخانه‌هایی که هدایت آن در دست عبدالله نیمه تاجیک و نیمه پشتون بوده دارد. (اکبری، ۱۳۹۶: ۱۴۸)

چهار گروه قومی بزرگ افغانستان

پشتون‌ها

گروه قومی پشتون در عرف سایر اقوام افغانستان «افغان» یا «اوغان» و در پاکستان «پتان» و در هند «پهتان» و در زبان انگلیسی که این اصطلاح از طریق هند به آن راه یافته نیز «پهتان» خوانده می‌شود و خود آنان

علاقه‌مندند که «پشتون» یا «پختون» خوانده شوند. در برخی منابع عربی از آن‌ها بنام «سلیمانی» یاد شده که احتمالاً به مسکن اولیه آنان (کوه سلیمان) یا به دیدگاه یهودی‌تباری بودن آنان اشاره دارد.

هرچند قانون اساسی سال ۱۹۶۴م (۱۳۴۳ ه.ش) واژه «افغان» را مترادف با تبعه کشور افغانستان تعریف نمود و آن را بر تمام اقوام این کشور تسری داد و در سطح بین‌الملل هم از هویت ملی اتباع افغانستان به‌عنوان «افغان» یاد می‌شود؛ اما در عرف مردم افغانستان همواره کلمه افغان و پشتون مساوی و مترادف تلقی می‌شود. مردم سایر قومیت‌ها علاقه‌مندند بجای هویت «افغان» آن‌ها را «افغانستانی» بخوانند. (نجفی، ۱۳۸۹: ۵۰)

ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را مطابق به احکام قانون دارا باشند. بر هر فرد از افراد مذکور کلمه افغان اطلاق می‌شود. (قانون اساسی افغانستان: ۱۳۴۳، ماده اول)

پشتون‌ها عمدتاً در شرق و جنوب و بعضاً در شمال و غرب کشور زندگی می‌کنند. جمعیت آن‌ها در حدود ۴۰ درصد کل جمعیت افغانستان می‌باشد. زبان این قوم «پشتو» می‌باشد و اکثریت قاطع این قوم، پیرو مذهب حنفی از مذاهب اهل سنت هستند. به لحاظ سیاسی حاکمیت را همواره در دست داشته‌اند و برخی اشخاص این قوم داعیه انحصار قدرت سیاسی دارند. از زمان تشکیل افغانستان در سال ۱۷۴۷ م به دست احمدخان ابدالی حکومت انحصاراً در دست این قوم قرار داشته و این ذهنیت به وجود آمده که در افغانستان فقط پشتون می‌تواند حکومت کند. (سجادی، ۱۳۸۰: ۵۳)

قوم پشتون از منظر ساختار درون قومی به سه شاخه یا قبیله بزرگ تقسیم می‌شوند: درانی یا ابدالی، غلزی یا غلجی و کرلانی. هر کدام از قبایل یاد شده در درون خود چندین ریز قبیله یا زیرشاخه دارند. بین درانی‌ها و غلزی‌ها همواره بر سر قدرت سیاسی رقابت وجود داشته است. درانی‌ها که خود به دو تیره «سدوزایی» و

«بارک زایی» تقسیم می‌گردند، در دوران معاصر انحصار قدرت سیاسی را در دست داشته‌اند. برعکس، طایفه غلزی هر چند در ساختار قدرت سیاسی شریک بوده‌اند، اما هیچ‌گاه حاکمیت انحصاری را همچون رقیب خود در دست نداشته‌اند. (مسیح ارزگانی، ۱۳۹۰: ۶۶، ۶۸)

تاجیک‌ها

تاجیک‌ها به لحاظ موقعیت اجتماعی و سیاسی دومین گروه قومی در افغانستان به شمار می‌رود و حدود ۲۰ درصد از جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهند. زبان این گروه قومی فارسی (دری) می‌باشند. اکثر در قسمت‌های شمال شرقی، غرب و جنوب شرقی ساکن هستند. (سجادی، ۱۳۸۰: ۵۵)

در خصوص منشأ نژادی تاجیک‌ها، معنا و کاربرد اصطلاح «تاجیک» در پرتو تاریخ، دیدگاه‌های گوناگون و متضاد زیادی نقل شده است:

غلام محمد غبار مورخ معروف افغانستان، تاجیک‌ها را آریایی تبار، اما به‌طور ضمنی شاخه‌ای از قوم پشتون قلمداد می‌کند.

استاد محیط طباطبایی محقق برجسته ایرانی، تاجیک‌ها را آریایی نژاد و با ساکنان فارس قدیم و بخشی از ساکنان ایران امروز (فارس‌ها) دارای منشأ واحد می‌داند.

این دو دیدگاه درباره اصل و نسب گروه قومی تاجیک تا حدودی مورد قبول می‌باشد. پس از تأسیس افغانستان ۱۷۴۷ م تاجیک‌ها توانستند دو بار قدرت سیاسی را در دست بگیرند؛ یک‌بار قبل از حکومت خاندان آل یحیی (نادر خان، ظاهر شان و داود خان)، یک نفر از تاجیک‌ها به نام حبیب‌الله بچه سقا ۹ ماه در کابل حکومت کرد؛ و دومین نفر از تاجیک‌ها که در این ۲۵۰ سال به حکومت رسید، برهان‌الدین ربانی بود

که در زمان حکومت مجاهدین به قدرت رسید. احمد شاه مسعود، محمد قاسم فهیم و یونس قانونی از دیگر افراد مشهور این قوم در زمان مجاهدین بودند. (نجفی، ۱۳۸۹: ۵۶)

هزاره‌ها

هزاره‌ها سومین گروه قومی در افغانستان هستند و تقریباً ۲۰ درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دهند، عمدتاً در ولایات مرکزی و مناطق شمال و شمال شرقی کشور زندگی می‌کند. زبان اکثریت هزاره‌ها فارسی با لهجه‌های مختلف هزارگی است. قوم هزاره اکثریت شیعه‌مذهب هستند ولی گروه بزرگ شیعه‌های اهل سنت هم در ولایات شمال و شمال شرقی افغانستان هستند که در این اواخر ارتباطشان را دوباره با هزاره‌های شیعه برقرار نموده‌اند. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۲۸) علی‌رغم اینکه در عرف مردم افغانستان، شیعه‌ها و هزاره‌ها مترادف و مساوی هم تلقی می‌شوند، باین حال حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد هزاره‌ها سنی و شیعه اسماعیلیه باشند. (ارزگانی، ۱۳۹۰: ۱۱۰)

در مورد منشأ نژادی قوم هزاره مانند تاجیک‌ها نظریه‌های مختلف وجود دارد. در مورد هیچ کدام محققان اجماع نظر ندارند. به گفته سید عسکر موسوی تنها در صورتی می‌توان به شناخت دقیق منشأ هزاره‌ها رسید که توجه خود را به ورای نام مردمان ساکن در هزاره‌جات کنونی، متمرکز نموده و ساکنان قدیمی منطقه هزاره نشین را ردیابی کنیم. هرگونه تحقیق درباره منشأ هزاره نیازمند بررسی تاریخ گذشته - بامیان مرکز هزاره‌جات - و تندیس‌های قدیمی بودا می‌باشد. سید عسکر موسوی، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که هزاره‌ها: ۱- یکی از قدیمی‌ترین ساکنان منطقه هستند. ۲- آمیزه‌ای از نژادها و گروه‌های قومی مختلف هستند. ۳- ساختار قبیله‌ای و زبانی هزاره‌ها تا حد زیادی از همه این مردمان گوناگون تأثیر پذیرفته است. ۴- نیاکان هزاره‌ها احتمالاً به ساکنان ترک آسیایی مرکزی و شرقی که بیش از ۲۳۰۰ سال پیش از شمال و

جنوب هندوکش به نواحی موسوم به هزاره‌جات کنونی مهاجرت کرده بودند، باز می‌گردد. (موسوی،

۱۳۸۷: ۶۶)

هزاره از نظر مشارکت در قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی و نیز حضور در سطوح مدیریتی کشور و دستگاه‌های دولتی، یکی از محروم‌ترین و منزوی‌ترین اقوام افغانستان بوده است. از زمان تسخیر هزاره‌جات توسط سپاه امیر عبدالرحمن (۱۸۹۴-۱۸۹۱ م) تا دههٔ قانون اساسی (۱۹۶۰-۱۹۷۰) هزاره‌ها در انزوا و گمنامی مطلق به سر می‌بردند، حتی در سطح ولسوال (فرماندار)، قوماندان امنیه (فرمانده پلیس) و مدیر معارف (مدیر آموزش و پرورش) در سیستم اداری کشور نقش نداشتند و حاکمان مناطق هزاره نشین، اغلب از اقوام دیگر بودند؛ اما در دههٔ دموکراسی برخی تغییرات نمادین در وضعیت هزاره‌ها پدید آمد. اولین وزیر هزاره دکتر عبدالواحد سرابی با سمت وزیر مشاور در کابینه چهارم دهه دموکراسی و کابینه اول اعتمادی وارد دولت گردید. در کابینه پنجم دو وزیر هزاره، در کابینه ششم نیز دو وزیر و در آخرین کابینه زمان صدراعظمی محمد موسی شفیق نیز یک وزیر هزاره در دولت حضور داشت؛ اما بعد از حکومت ظاهر شاه در زمان حکومت جمهوری سردار محمد داوود هیچ هزاره به مقام وزارت نرسید.

در دوره نظام دموکراتیک خلق، دو وزیر هزاره (سلطان علی کشتمند و عبدالکریم میثاق) در دولت انقلابی جدید حضور داشتند و تعدادی از هزاره‌های عضو حزب دموکراتیک خلق به سمت ولسوال و یا دیگر مقامات محلی حکومت، در هزاره‌جات مقرر شدند. در زمان حضور ارتش شوروی و حاکمیت جناح

پرچم، وضعیت هزاره بهبود یافت. در این زمان برای اولین بار یک هزاره به مقام صدارت اعظمی رسید و حدود نه سال به حیث صدراعظم کشور فعالیت کرد. (ارزگانی، ۱۳۹۰: ۱۱۱)^۱

این قوم به دلایل متعدد که مهم‌ترین آن شیعه بودن آن‌هاست، همواره مورد ظلم و ستم قرار داشته و تبلیغات منفی علیه آن‌ها بسیار زیاد بوده است تا حدی که آن‌ها را قومی بیگانه، متجاوز و تحمیلی به افغانستان شمرده‌اند که باید به سرزمین اولیه‌شان (ایران) بازگردند. گاهی آن‌ها را از نسل چنگیز خان مغول، روزگاری جزو ترک نژادان و زمانی آن‌ها را ایرانی و دست پرورده ایران می‌خوانند و دولت‌های پیشین به بهانه‌های مختلف سعی در تضعیف این گروه قومی داشته‌اند که در فصول بعدی بیش‌تر بدان اشاره خواهیم کرد.

ازبک‌ها

اُزبَک یا ازبک (Uzbek) نام یکی از اقوام زرد پوست و ترک‌زبان آسیای میانه است که در دشت‌ها و شمال شرق آسیا مأوای اولیه آن‌ها بوده و بخشی از آن‌ها در نواحی شمال افغانستان موسوم به ترکستان افغانی ساکن شده‌اند. ازبک‌ها بزرگ‌ترین گروه قومی زرد پوست و ترک‌زبان در افغانستان و

^۱ در زمان ترکی در سال ۱۹۷۸ سلطان‌علی کشتمند از معدود اعضای پرچم بود که به عنوان وزیر پلان (برنامه‌ریزی) در کابینه ترکی باقی ماند؛ اما وی قربانی بدگمانی‌های حفیظ‌الله امین مرد شماره ۲ حکومت شد. در اوت سال ۱۹۷۸ به عنوان یک پرچمی مورد غضب امین و ترکی قرار گرفت، به همراه ژنرال عبدالقادر وزیر دفاع دستگیر و زندانی شد. کشتمند در یک محکمه انقلابی به صورت غیابی به همراه عبدالقادر به اعدام محکوم می‌شود، اما حوادث بعدی مانع فرصت رژیم برای اجرای حکم می‌شود. بعد از سقوط امین و به قدرت رسیدن کارمل، کشتمند از زندان آزاد شده و به تدریج به عنوان رئیس رادیو و تلویزیون، معاونت صدراعظم و وزیر پلان و در آخر برای اولین بار در تاریخ افغانستان به عنوان یک هزاره به سمت نخست‌ویری افغانستان می‌رسد. او که خود یک اقتصاددان بود طرح‌های زیادی را به مرحله اجرا گذاشت. (خاطرات کشتمند، جلد سوم، ص ۱۰۶۳)

چهارمین گروه قومی در کل کشور به حساب می‌آیند. ازبکان نیز همانند سایر اقوام تحت فشار قرار داشته و از حاکمیت سیاسی محروم بوده لذا مناطق ازبک نشین گرچه غنی و دارای زمین‌های حاصلخیز می‌باشند، ولی به خاطر سیاست‌های غلط حکومت‌ها، بسیار فقیرند. (نجفی، ۱۳۸۹: ۶۴)

زبان اکثریت این قوم ترکی با لهجه‌های ازبکی و ترکمنی است؛ و اکثریت این قوم پیرو اهل سنت هستند. قبل از تأسیس کشوری به نام افغانستان، ازبک‌ها حکومت‌های محلی داشتند، اما بعد از تسلط پشتون‌ها در افغانستان، این قوم نه تنها در حکومت سهم نداشتند، بلکه قربانی غیر پشتون زدایی و قتل‌عام گردیدند. [به‌ویژه در دوران عبدالرحمان خان] با این حال از سال ۱۹۷۸ م، با سرنگونی حکومت داوود و روی کار آمدن کمونیست‌ها ازبک‌ها در قدرت سهیم شدند. ورود محدود ازبک‌ها به عرصه سیاست و تحولات سیاسی - اجتماعی کشور با ظهور جنبش چپ آغاز شد. چهار تن از شرکت‌کنندگان در کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (شهر الله شهپر، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، محمد طاهر بدخشی و انجینر خالیار) به قوم ازبک تعلق داشتند. نخستین وزرای ازبک تبار (شرعی جوزجانی و اسماعیل دانش) از قوم ازبک در کابینه‌های جمهوری دموکراتیک خلق به مقام وزارت رسیدند. پس از سرنگونی حکومت کمونیستی در سال ۱۹۹۲ م، که نیروهای ازبک در سرنگونی حکومت کمونیستی نقش به‌سزایی داشتند و ژنرال عبدالرشید دوستم، از این قوم، در شمال کشور صاحب قدرت گردید. در دهه جنگ‌های داخلی ازبک‌ها به رهبری جنبش ملی - اسلامی یکی از قدرت‌های اصلی به‌شمار می‌رفت. (ارزگانی، ۱۳۹۰: ۱۲۰)

دیگر اقوام افغانستان

علاوه بر این چهار قوم بزرگ، اقوام دیگری از قبیل ترکمن، قزلباش، بلوچ، ایماق، قرقیز و ... نیز ساکن افغانستان هستند؛ اما چهار گروه قومی بزرگ که ذکر شدند بر ساختار سیاسی قدرت بیشترین تأثیر را دارا هستند. در کل بحث اقوام در افغانستان موضوع بسیار پیچیده‌ای است که در اینجا مختصراً چهار گروه قومی که در قدرت سیاسی بیشترین اشتراک را دارند بیان کردیم.

گفتار سوم: نقش گروه‌های قومی در تاریخ گذشته

قدرت در دو خاندان از قوم پشتون

۱- قدرت در دست سدوزایی‌ها

بعد از کشته شدن نادرشاه در قوچان، نور محمدخان علیزایی و احمدخان سدوزایی که در لشکر نادرخان به عنوان فرمانده سپاه مردم افغانستان بودند، عازم افغانستان شدند. در قندهار با سران ایالت برای انتخاب یک حاکم جمع شدند؛ و این جرگه (مجلس) بیش از یک هفته دوام داشت. سرانجام بر اساس توافقات قبیله‌ای، درویشی به نام صابر شاه، احمدشاه ابدالی را پیشنهاد کرد و با وی بیعت کرد و خوشه گندمی را بجای تاج بر سر احمدشاه سدوزایی نهاد و وی را شاه خواند. سایرین هم از او پیروی کردند و با احمدشاه بیعت نمودند. این چنین بود که احمدشاه در ۱۷۴۷ م بر اریکه قدرت تکیه زد. در طول دو و نیم قرن ساختار قدرت و حاکمیت افغانستان در دست طایفه افغان (قوم پشتون) بود که به دو طایفه سدوزایی و محمدزایی تقسیم می‌شوند. قدرت از سال (۱۸۱۸-۱۷۴۷ م) در دستان طایفه سدوزایی بود و از سال (۱۹۷۸-۱۸۱۸ م) قدرت در دستان طایفه محمدزایی افتاد. پست‌های مهم و کلیدی کشور میان خانواده بزرگ درانی تقسیم شدند و مدعیان سلطنت عموماً از بین این دو طایفه بودند. شیوه به حکومت رسیدن این

قوم به قدرت کاملاً متفاوت است چرا که همواره شاهد برپایی جرگه‌ها برای انتقال قدرت بودیم. در جرگه‌ها سران طوایف ساکن سرزمین گردآمده تا فردی را به عنوان حاکم انتخاب کند. لوی جرگه یک نوع توافقات قبایلی است که بزرگان قوم پشتون برای انتصاب یک خان و رئیس از آن استفاده می‌کردند. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۳۳۳)

تیمور شاه یکی از شاهان سدوزایی و بزرگ‌ترین فرزند احمدشاه درانی بود. در زمان حاکمیت پدرش در دارالسلطنه هرات فرمانروایی می‌کرد. پس از مرگ احمدخان در ژوئن سال ۱۷۷۳ م تیمور شاه حکومت را در دست گرفت. در سال نخست حکومت خود پایتخت را از قندهار به کابل منتقل ساخت و شهر کابل و بالاحصار آن، مرکز شعب اداری، سیاسی، نظامی و قضایی گردید. (فیاض، ۱۳۹۴: ۳۰)

تیمور شاه کشور را بین فرزندان خود تقسیم کرده بود. فرزند بزرگ همایون والی قندهار، فرزند دوم محمود والی هرات، فرزند دیگرش عباس والی پیشاور، شاه زمان حاکم کابل و شاه شجاع والی غزنی و زابلستان بودند. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۳۳۶)

پس از مرگ تیمور شاه بین پسرانش بر سر تصاحب قدرت جنگ و درگیری شکل گرفت و وضع حکومت این خاندان رو به نابودی گرایید. بازم بزرگان تشکیل یک جرگه قبایلی را پیشنهاد کردند. شاهزاده زمان پس از تدفین پدر تمام شاهزادگان و خاندان شاهی را در جرگه بزرگان و انتخاب پادشاه جدید دعوت کرد. شاه زمان از نظر سنی هفتمین پسر تیمور شاه بود، وی از شاهزادگان موجود در بالاحصار کابل به زور بیعت گرفت و بعد از یک هفته همه شاهزادگان را در بالاحصار محبوس کرد. (فیاض، ۱۳۹۴: ۳۳)

برادران او این جرگه را تحریم کردند و علیه شاه زمان آماده جنگ شدند. آن‌ها کشور را به صحنه نبرد داخلی مبدل نمودند. حتی لوی جرگه هم نتوانست مانع جنگ‌های برادران بر سر قدرت شود. این کشاکش بر سر تصاحب قدرت زمینه زوال حکومت سدوزایی‌ها را فراهم کرد. با سقوط شاه محمود در سال ۱۸۱۸ م تومار خاندان تیمور و سلسله سدوزایی بسته شد. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۳۳۸)

آقای علی جان رحمانی دوره پس از احمد شاه ابدالی تا زمان کرزی را چنین توصیف می‌کند: «بعد از حکومت احمدشاه ابدالی این کشور همواره به خارج تکیه داشته و از خود طرحی جهت سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی نداشته‌اند. مدیران سیاسی گاهی بر انگلستان و زمانی بر شوروی سابق و اکنون بر آمریکا تکیه داشته و دارند. فقط به حفظ قدرت سیاسی خود فکر می‌کنند و از احساس استقلال و خودکفایی می‌ترسند. تعصب و تنگ‌نظری، آزادی و خودکفایی را معدوم ساخته است و چون قدرت سیاسی در انحصار یک قوم بوده است و دیگران به دلیل تعلق داشتن به گروه قومی خاص از مشارکت در قدرت محروم بوده‌اند، مشارکت و همبستگی سیاسی شکل نگرفته است.» (رحمانی، ۱۳۹۱: ۴۸)

۲- قدرت در دست محمد زایی‌ها

همان‌طور که در بالا ذکر شد، قدرت افغانستان در دستان دو طایفه سدوزایی و محمد زایی قرار داشته و محمد زایی‌ها را گاهی بارک زایی هم می‌نامند، حاجی جمال خان که در قدرت‌گیری احمدخان نقش اساسی داشت محمد زایی بود که بعد از پنج نسل به بارک می‌رسد و به ده نسل به ابدال که با طایفه احمدخان یکی می‌شد.

با قدرت گرفتن احمدخان ابدالی، جمال خان محمد زایی (بارک زایی) با فرزندانش به دربار احمدخان راه پیدا کردند. پس از مرگ احمدخان، فرزند حاجی جمال خان، به نام پاینده محمدخان، تیمور شاه را یاری کرد تا به قدرت برسد. او به پاس این همکاری نقش مهمی در حکومت تیمور و حتی شاه زمان به دست آورد ولی پس از کشف توطئه براندازی حکومت، شاه زمان او را همراه با سایر سرداران که در توطئه مظنون بودن اعدام کرد. این کار باعث شد که فرزندان پاینده محمدخان از دربار شاه زمان فرار کرده و جانب شاه محمود را بگیرند. هنگامی که شاه محمود حکومت را به دست گرفت فتح خان پسر پاینده محمدخان وزیر شاه محمود شد. او تمامی برادران خود را در پست‌های حکومتی ولایات مقرر کرد. با شکست شاه محمود و قدرت‌گیری شاه شجاع، فتح خان را مواخذه نکرده و او را مورد عفو قرار داد. این شفقت شاه زمینه تاخت‌وتاز محمد زایی‌ها را مساعد کرد و باعث شد که این خانواده در کشور جا باز کند. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۳۴۲)

در سال ۱۸۳۹ م تجاوز انگلیس به کابل شروع شد و دوست محمدخان که امارت این شهر را به عهده داشت بدون جنگ و مقاومت از آنجا فرار کرد. قوای انگلیس کابل را بدون مقاومت تصرف کرد ولی مقاومت پراکنده مردمی در گوشه و کنار روزگار را بر انگلیس تیره کرد. دوست محمدخان با شنیدن در ماندگی انگلیس از بخارا به بلخ آمد. با شنیدن خبر ورود او مردم کشور باز هم حمایت خود را از وی اعلام کردند. اینجا بود که دوست محمدخان به عنوان رهبر ملی پیشاپیش قوای ملی آماده جنگ با انگلیس شد. هنگامی که در جنگ پروان نیروهای انگلیس با شکست مواجه شدند، دوست محمدخان ناپدید شد. او مخفیانه مجاهدین را ترک کرده و به قوای انگلیس تسلیم شد و به کلکته هند برده شد، دوست محمدخان با انگلیس سازش کرد و قدرت را به خانواده خود به ارث گذاشت.

انگلیس داخل شدن در افغانستان را به منزله داخل شدن در گورستان تلقی می کرد. در چنین وقتی لارد به امیر دوست محمدخان گفت: «دولت انگلیس حاضر شده که سپاه خود را از افغانستان به هند بازگرداند و شما را به افغانستان بفرستد تا بر تخت افغانستان جلوس نمایید...» دوست محمدخان در سال ۱۸۴۳ م به کابل بازگشت. سرانجام پس از فتح هرات در می ۱۸۶۳ در ژوئن همان سال در هرات از دنیا رفت و حکومت را به پسر خود شیرعلی خان به میراث گذاشت. (دولت آبادی، ۱۳۸۷: ۳۴۶)

حکومت این خاندان و طایفه محمد زایی تا سال ۱۹۷۸ م با کودتای حزب خلق و پرچم پایان یافت.

قومیت در حکومت‌های مختلف

۱- قومیت در حکومت پادشاهی

در دوران پادشاهی حکومت‌ها خانوادگی - قومی بود. پشتون‌ها در طول تاریخ توانست که سیاست و قدرت را در افغانستان به دست بگیرند؛ زیرا قوم پشتون نسبت به گروه‌های دیگر قومی افغانستان پرجمعیت‌تر بوده و از طرفی هم حوزه جغرافیایی پهناورتری در اختیار داشتند. بر این اساس بود که احمدخان ابدالی پس از مرگ نادر شاه افشار توانست، حکومت ابدالی را تأسیس نماید. در آن دوران دسته‌بندی‌ها و ائتلاف‌ها در افغانستان بیشتر بر پایه ملاحظات و پیوندهای قومی، مذهبی و زبانی بوده و پس از آن تبعیضات آشکار قومی، مذهبی در جامعه افغانستان نهادینه شد. هر فرد از قوم حاکم (پشتون) باور یافته بود که یک شاهزاده و از برگزیدگان خدا است. ریاست و حکومت در افغانستان مختص آن‌ها است و از سایر اقوام انتظار داشتند که برتری آن‌ها را پذیرفته و مطیع آن‌ها باشند. برخی حکومت‌های پادشاهی حتی به قوم خویش ماهانه معاش (حقوق) می‌داد و در عوض مالیات‌های سنگین و گوناگون از سایر اقوام مطالبه می‌کرد.

امیر عبدالرحمن خان برای تمام قبیله محمد زایی در سال ۱۸۹۳ م حقوق سالانه مقرر کرد که بدون قید و شرط و خدمت رسمی برای هر مرد پشتون سالی ۴۰۰ روپیه و برای هر زن پشتون سالی ۳۰۰ روپیه داده می‌شد. سرداران بزرگ معاشات (حقوق) جداگانه داشتند، امیر عبدالرحمن خان بعضاً برای سردارانی که در خارج می‌زیستند نیز از خزانه افغانستان معاش مستمری می‌پرداخت، چنانکه برای سردار محمد ابراهیم خان، پسر امیر شیر علی خان که به هند فرار کرده بود. سالانه ۴۸ هزار روپیه معاش می‌داد، در حالی که در افغانستان برای یک هزار روپیه بیت‌المال یک خانواده از بین برده می‌شد. (غبار، جلد دوم، ۱۳۹۰: ۴۷۶)

مرحوم غبار می‌نویسد که: «امیر که اداره‌چی ماهری بود نقایص این طور انتصاب خودش را می‌دانست، ولی عاطفه خانوادگی بر او غلبه می‌کرد. چنانچه وقتی که در ۱۸۹۱ سردار محمدعلی خان پسر سردار پیر محمدخان را به عنوان والی (استاندار) قندهار مقرر کرد، نامبرده گفت که معاش ولایت م. مصارف شخصی او را کفایت نمی‌کند، در حالی که معاش نسبی جداگانه هم داشت. امیر در جواب گفت: این مبلغ تنخواه حکومت قندهار است هر که مأمور شود به او داده می‌شود. این که او می‌گوید کفاف امر معیشت او را نمی‌کند در قندهار نرود. شخصی دیگری که ادعای بزرگی و فضول خرجی در سر نداشته باشد و از فرقه محمد زایی نباشد، مأمور حکومت آنجا خواهد شد، زیرا که مهتر و کهتر این قوم (محمد زایی) اگر دانا و اگر نادان، اگر توانا و اگر ناتوان ... خود را به واسطه هم قبیله‌گی خاندان سلطنت با ایشان در همه چیز مساوی می‌داند». (غبار، جلد دوم، ۱۳۹۰: ۴۷۶)

عبدالرحمن با اینکه به خاطر حمایت‌های بی‌دریغش از خاندان محمد زایی متحمل خسارت می‌شد و اما باز هم تعصب قومی وی به او اجازه نمی‌داد که سایر اقوام را در قدرت سهیم سازد. قوم‌گرایی وی

سبب می شد که تمام والی‌ها (استانداران) و افراد حکومتی را از این قوم انتخاب کند. امیر خود اعتراف می کند که بزرگ و کوچک، دانا و نادان، توانا و ناتوان این قوم به وسیله هم طایفه‌ای که با امیر دارند خود را در همه چیز با ایشان شریک می دانند.

سید عسکر موسوی، پژوهشگر تاریخ هزاره‌ها می گوید که افغانستان طی دو نیم قرن، از سال ۱۷۴۷ میلادی دو مهاجرت انبوه را در مقیاس وسیع تجربه کرده است که هر دو ناشی از خشونت و کشتار رژیم‌های حاکم زمان بوده است. یکی مهاجرت‌های حوالی سال ۱۸۹۳ میلادی و دیگری مهاجرت انبوه بیست سال گذشته از سال ۱۹۷۸ میلادی که تا هنوز ادامه دارد.

این مهاجرین یا آوارگان متشکل از همه گروه‌های قومی بودند؛ اما در این میان، دو گروه بیشتر از همه از این موضوع رنج کشیدند و به همین دلیل اکثریت مهاجران را تشکیل می دادند. بزرگ‌ترین بخش جمعیت آوارگان حدود ۹۰ درصد هزاره بودند که به روسیه تزاری، هند بریتانیا (بعداً پاکستان) و ایران دوره قاجار مهاجر شدند.» (سید عسکر، ۱۷۷ و ۱۷۸)

پس از مدت کوتاه حکومت حبیب‌الله کلکانی معروف به بچه سقا، توانست حکومت و قدرت را از دست پشتون‌ها خارج کند و در دستان اقوام غیر پشتون علی‌الخصوص تاجیکان قرار دهد؛ اما سیاست روسیه و انگلیس به نفع نادر خان بود، به همین دلیل توانست قدرت را که از دست پشتون‌ها خارج شده و به دست حبیب‌الله افتاده بود دوباره به قوم پشتون برگرداند و ایشان در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۹ حکومت را در دست گرفت. و برای جلوگیری از تکرار حوادث گذشته، روش جدیدی در نحوه رفتار حکومت با مردم را در پیش گرفت و پست‌های حساس دولتی را بین خانواده خود تقسیم کرد. به طور مثال هاشم خان برادر خود را به سمت صدراعظم و شاه محمود برادر دیگر خود را وزیر حریه (جنگ) تعیین نمود. نادر خان قوم‌گرایی را

شدت بیشتر بخشید که آقای دولت آبادی در این باره می نویسد: «نادر خان در تشویق قوم پشتون‌ها، پا را از دیگران فراتر گذاشت و علاوه بر امتیازات طایفه‌ای، قبایل جنوبی و شرقی و قندهار را از عسکری و خدمت در نظام و وظیفه معاف کرد و در عوض وظیفه آنان را نیز به عهده سایر اقوام گذاشت.» (دولت آبادی، ۱۳۸۷:

(۴۱۷)

در این حکومت‌ها مشارکت سیاسی دیگر اقوام در قدرت وجود نداشت، فقط در دهه موسوم به دهه دموکراسی، سال‌های آخر حکومت فرزند نادر خان، محمد ظاهر شاه یکی دو نفر غیر پشتون به صورت نمادین در پست‌های غیر مهم حضور داشتند.

در حکومت‌های پادشاهی همان‌طور که قبلاً هم بدان اشاره شد بعد از دو نیم قرن برای اولین بار نظام حاکم به هم خورد و حکومت از طایفه پشتون به طایفه تاجیک رسید؛ و شخصی به نام حبیب‌الله بچه سقا از قوم تاجیک در ۱۹ ژانویه ۱۹۲۹ م پس از استعفای عنایت‌الله خان (برادر امان‌الله) از پادشاهی سه‌روزه‌اش، اداره امور کابل را به دست گرفت. روز ۲۷ جدی دو هواپیمای انگلیس به کابل رسیده معین‌السلطنه را با خانواده‌اش به پیشاور برده و از آنجا به ایران انتقال داد و مبارزین ارگ شاهی را به تصرف در آورد.

نادر خان پس از ورود به افغانستان قوم پشتون را علیه تاجیک به شورش واداشت و از طرفی هم هزاره‌ها را که امان‌الله خان قانون فروش آن‌ها را لغو کرده بود، تحریک کرد تا علیه حبیب‌الله بجنگند. حبیب‌الله پس از اینکه حکومت را از عنایت‌الله معین‌السلطنه گرفت. وی را همراه خانواده‌اش به خارج از کشور فرستاد اما نادر خان پس از تسلیم شدن حبیب‌الله بچه سقا، او و همراهانش را تیرباران کرد.

بعد از تسخیر کابل محمد نادر خان در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۲۹ عده ای مرکب از علما و روحانیون را نزد حبیب الله فرستاده، او را به ترک مقابله دعوت کرد و در عوض وعده داد که جرایم گذشته او همراهانش را عفو کند. معروف است که این تعهد در حاشیه قران کریم نگارش یافته و به امضای شخص محمد نادر خان رسیده بود. سرانجام حبیب الله همراه با هفده نفر از همراهانش توسط پشتون های بیرون مرزی تیرباران شد و اجساد شان بعدا به دار آویخته شد. (فرهنگ، ۱۳۸۸: ۶۴۱)

بسیاری از مورخین دلیل سقوط حکومت نجیب الله را وابستگی وی به قوم تاجیک ذکر کرده اند. آقای علی اکبر فیاض یکی نویسندگان افغانستانی هم یکی از علل سقوط دولت حبیب الله بچه سقا را مسئله قومی می داند و می نویسد: «عامل دیگری که دولت جدید را دچار مشکل می ساخت، انتساب امیر و اکثر همکارانش به یکی از اقوام غیر پشتون (تاجیک) بود». (فیاض، ۱۳۹۴: ۱۲۳)

می توان تیرباران حبیب و الله و همراهانش را نیز به همین دلیل دانست تا دیگر کسی از قوم غیر پشتون جرأت نکند که خواستار دستیابی به قدرت شوند.

۲- قومیت در حکومت کمونیستی

در روز پنجشنبه ۷ ثور سال ۱۳۵۷ در اثر کودتای خونینی که از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (مرکب از جناح خلق و پرچم)، به حکومت نیم قرنه آل یحیی خاتمه داد. زیر بنای حکومت کودتای ۷ ثور با خون خانواده سلطنتی و استخوان سربازان گارد ریاست جمهوری داوود خان نهاده شد و این اولین بار بود که در طول حکمروایی افغان ها، خانواده سلطنتی به هنگام تعویض قدرت و حکومت، به شکل آشکار و خشونت بار قتل عام می شدند. در صورتی که در طول دو نیم قرن گذشته

تمام، تغییر حکومت و تعویض قدرت بر اساس طرح سازش درون خانوادگی (و قومی و قبیله‌ای) صورت می‌گرفت؛ اما عملکرد کودتاگران نشان داد که تغییراتی بنیادین در نوع جابجایی قدرت به وجود آمده است. هرچند ترکیب ساختار قدرت فرق چندانی با گذشته‌ها نیافت و صرف چند نفر غیر پشتون چپی در جمع چپی‌های پشتون مشاهده می‌شدند، از نگاه خانوادگی قدرت از کف محمد زایی‌ها بیرون رفته و به اقوام گوناگون رسیده بود. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۴۷۳)

با روی کار آمدن رژیم کمونیستی و در کنار آن اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی، تعصبات و تنش‌های قومی و مذهبی کاهش یافت که دلیل این کاهش تعصبات و تنش‌ها را می‌توان چنین ذکر نمود:

۱- وجود یک دشمن مشترک و خطرناک به عنوان یک مسئله مهم، توجه همه اقوام و پیروان همه مذاهب را به خود معطوف کرد و همه ملت افغانستان مصمم شدند تا از وطن و ناموس خود دفاع نمایند. به این دلیل تنش‌های قومی - مذهبی تا حدی زیادی کاهش یافت و یک همبستگی عمومی به وجود آمد.

۲- در حکومت کمونیستی قانون اساسی جدیدی جهت تغییر نظام و تفکر اجتماعی، یعنی گذر از اسلام به سوی سوسیالیسم و گذر از تفکر قبیله‌ای و طایفه‌ای به سوی نظام و تفکر سوسیالیستی، تهیه و تنظیم شد. دولت در شعارهای رسمی خود، خصوصاً در رسانه‌ها از قبیل رادیو، تلویزیون و مطبوعات چاپی به تبلیغ و ترویج ایدئولوژی جدید می‌پرداخت و به مسائل مذهبی و ناهنجاری‌های قومی - قبیله‌ای حمله می‌کرد. این مسئله موجب گشت که تعصبات قومی - مذهبی فروکش نماید و مردم از لاک‌های قومیت بیرون آیند.

در سال ۱۹۷۹ م رژیم برای گوشمالی هزاره‌ها به اهالی وردک که پشتون هستند، پول و اسلحه داد، اما آنان اسلحه را به روی دولت نشانه گرفتند و پست‌های دولتی را اشغال کردند و با آشکار شدن ماهیت کمونیستی رژیم، قبایل پشتون هم به بپا خواستند. (فیاض، ۱۳۹۴: ۲۳۰)

این نشان می‌دهد که تعصبات قومیتی گذشته کاهش یافته و دیگر دولت نمی‌تواند برای بقای خود بین گروه‌های قومی تفرقه ایجاد کند و از آب گل‌آلود ماهی بگیرد.

اما دو حزب خلق و پرچم تشکیل‌دهنده حکومت کمونیستی در افغانستان بودند. در این دو گروه قوم‌گرایی به‌خوبی به چشم می‌خورد به‌طوری‌که گروه خلق را اکثریت مطلق پشتو زبان تشکیل می‌داد و گروه پرچم را فارسی‌زبان‌ها تشکیل می‌دادند.

آنتونی آرناuld زندگی‌نامه ۲۹ تن از اعضای برجسته حزب دمکراتیک خلق افغانستان را بررسی کرده که از این جمع، چهارده تن خلقی بوده‌اند و از میان آنان، تنها چهار نفر از چهره‌های غیر پشتون به چشم می‌خورد. در مقابل از مجموع سیزده نفر پرچمی، تنها سه نفر پشتون و بقیه غیر پشتون هستند. (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۳۲)

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ژانویه ۱۹۶۵ به طور غیررسمی با هدف به وجود آوردن یک جامعه سوسیالیستی بر پایه افکار مارکسیسم لنینیسم بنیان‌گذاری شد. وحدت میان رهبران حزب دموکراتیک خلق دوامی نیافت در سال ۱۹۶۷ تنها پس از گذشت دو سال، حزب دموکراتیک خلق دچار انشعاب گردید. در اثر این انشعاب، اعضای مرکزی و طرفداران حزب یا به دور تره کی و یا بیرک کارمل جمع می‌شدند. طرفداران کارمل مجموعه‌ای به نام پرچم (که بیشتر فارسی‌زبان‌ها و اقوام غیر پشتون) و طرفداران تره کی حزب خلق (کثر از قومیت پشتون) را شکل دادند. در انشعاب و انتخاب

افراد در هر دو مجموعه، گرایش‌های قومی و زبانی، تأثیر جدی خود را نشان می‌دهند. فهرست اسامی اعضای مرکزی هر دو جناح، به‌خوبی گرایش‌های قومی، زبانی و سمتی اعضای حزب را به نمایش می‌گذارد؛ بنابراین، در کنار دیگر عوامل انشعاب و جدایی، عامل قومیت و زبان تأثیر مستقیم داشته است.

در جولای ۱۹۷۷، دو حزب خلق و پرچم توافقنامه‌ای را یکدیگر امضاء کردند ولی خصومت‌ها و اختلافات در شکل پنهان خود باقی ماند. وحدت ظاهری و صوری خلق و پرچم منجر به کودتای ۷ ثور ۱۹۷۸ گردید؛ اما این وحدت هم دیری نپایید زیرا دو جناح برای تقسیم قدرت به توافق نرسیدند. کابینه که بعد از کودتای تشکیل گردید اعضای آن به طور نابرابر بین حزب خلق و حزب پرچم تقسیم شده بود به این شرح که یازده پست آن متعلق به خلقی‌ها و ده پست آن متعلق به پرچمی‌ها بود. وزارت‌های حساس نظیر خارجه، کشور، دفاع و... در اختیار اعضای حزب خلق بود و وزارت‌های غیر مهم نظیر کشاورزی، برنامه، فواید عامه و... به پرچمی‌ها واگذار شده بود. (کتاب سبز، ۱۳۸۶: ۱۷۲)

در نخستین کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ترکیب اجتماعی و قومی طوری بود که اعضای اصلی را سه نفر پشتون، دو تاجیک، یک ازبک و یک هزاره تشکیل می‌داد و اعضای علی‌البدل را دو پشتون، یک هزاره و یک تاجیک تشکیل می‌داد. پس از کودتای ۷ ثور اختلاف‌های بین این دو حزب کمونیستی از سر گرفته شد، در ۱۳۵۷/۵/۲۷ حزب خلق، پرچمی‌ها را متهم به توطئه علیه تره‌کی نمود از آن پس تعدادی زیادی از پرچمی‌ها از کار برکنار شد.

۳- قومیت در حکومت مجاهدین

پس از سقوط حکومت دکتر نجیب الله و تشکیل دولت اسلامی مجاهدین، مشاجرات قومی - مذهبی با خشونت زیاده‌تر نمایان شد. این بار هم‌ریشه منازعات تصاحب و انحصاری کردن قدرت بود. هفت گروه جهادی موسوم به ائتلاف هفتگانه، اولین بنای حکومت اسلامی را در پاکستان پایه‌گذاری کردند، احزاب شیعه و ازبک را نادیده گرفتند و برای آن‌ها در دولت جدید هیچ سهمی در نظر گرفته نشد. اعلامیه‌های هم در نشریه المجاهد چاپ پاکستان به نشر رسید، مبنی بر اینکه به هزاره‌ها در حکومت مجاهدین سهمی داده نشود.

برادران ما رهبران مجاهدین، علاقه زیادی نشان دادند که رافضیان و شیعیان را در حکومت اسلامی آینده افغانستان سهم بدهند؛ اما این رافضیان همچنان در گزافه‌گویی و گمراهی خود غوطه‌ورند و روسیه کمونیست و حکومت رافضی و مجوس ایران و حکومت مذکور کابل آنان را حمایت می‌کنند و برخی از برادران ما نیز بعضی از اسماعیلیان کافر و شیعیان رافضی را در صفوف خود جذب کرده‌اند. (دولت آبادی ۱۳۸۷: ۳۷۴)

در این اعلامیه شیعیان را به رافضی و طرفدار ایران معرفی می‌نمایند و ازبک‌ها را به هم‌دستی با حکومت کمونیستی کابل متهم می‌کند. به حزب وحدت که در ابتدا متحد احمد شاه مسعود بود نیز اشاره کرده که این اسماعیلیان کافر و شیعیان رافضی را در صفوف خود جای داده‌اند.

گروه هفتگانه برای تصاحب و انحصاری کردن قدرت، معیار جهادی و غیر جهادی را در نظر داشتند. به ازبک‌ها غیر جهادی می‌گفتند و هزاره‌ها را به خاطر مذهبشان جهادی‌های غیر اصیل می‌گفتند. به این ترتیب و با این عنوان‌ها دو قوم بزرگ افغانستان را از مشارکت سیاسی محروم ساختند و زمانی که از پیشاور پاکستان به کابل منتقل شدند نه تنها نسبت به مشارکت و سهم آنان تصمیمی نگرفتند بلکه بر سر نحوه اعمال

قدرت میان اعضای دولت منازعه و شکاف عمیقی پدیدار گردید. ربانی و احمد شاه مسعود پس از گرفتن قدرت در صدد قانونی کردن آن برآمدند، لذا به عده‌ای دستور دادند تا پیش‌نویس قانون اساسی جدید را آماده کنند. وقتی پیش‌نویس قانون اساسی دولت آقای ربانی منتشر شد، حق شیعیان افغانستان در آن پایمال شده بود. به چند ماده از این پیش‌نویس که آقای دولت‌آبادی بدان پرداخته اشاره می‌کنیم:

ماده سوم: دین افغانستان دین مقدس اسلام است.

ماده چهارم: مذهب رسمی افغانستان مذهب حنفی است.

ماده پنجاه و دوم: رئیس دولت مرد مسلمان پیرو مذهب حنفی بوده، تابعیت افغانی داشته، از پدر و مادر مسلمان افغانی الاصل متولد باشد.

ماده شصت و دوم: رئیس حکومت مرد مسلمان پیرو مذهب حنفی بوده از پدر و مادر مسلمان متولد شده باشد. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۵۲۳)

البته در مورد قانون اساسی دولت آقای ربانی باید گفت که این فقط یک پیش‌نویس از قانون اساسی بود که در سال ۱۳۷۲ ش توسط یک شورای مرکب از حدود پنجاه نفر از افراد انتصابی دولت در ۱۱۴ ماده تدوین شد، اما این متن پیشنهادی مورد قبول احزاب جهادی واقع نشد و به توشیح نرسید. در ماده (۵۲) و ماده (۶۲) این پیش‌نویس نشان می‌دهد که یک شیعه هیچ‌گاه نمی‌تواند رئیس دولت تعیین شود.

قدرت از سال ۱۷۴۷ م تا سال ۱۹۹۲ م به استثنای (۹ ماه حکومت بچه سقاء و هفت سال حکومت ببرک کارمل) به طور کامل در اختیار افغان‌ها (پشتون‌ها) قرار داشته است؛ اما تجاوز شوروی به افغانستان و تحولاتی که بعد از آن به وجود آمد، روحیه حق‌خواهی را در ملیت‌های دیگر نیز تقویت کرد به خصوص

تاجیک‌ها را بیشتر تحریک به تصاحب قدرت نمود. در دولت موقت پیشاور و هم در دولت کابل میزان قدرت جناح پشتون در اقلیت بود.

اینجا بود که گلبدین حکمتیار به نمایندگی از قوم افغان (پشتون) احساس مسئولیت کرد تا هر طور شده قدرت افغان‌ها را به دست آورد. لذا آقای حکمتیار وقتی مشاهده کرد که انحصار قدرت از دست قوم پشتون خارج گردیده و مانند ازبک و هزاره از قدرت حذف و مطرود گشته، تهدید کرد که هر گاه خواسته‌هایش برآورده نشود به کابل حمله خواهد کرد. و یک هفته از قدرت گیری مجددی نگذشته بود که موشک‌باران کابل را شروع کرد.

در جنگ تصاحب قدرت دو قوم ازبک و هزاره، از قوم تاجیک حمایت کردند و حکومت ربانی توانست آقای حکمتیار مدعی قدرت پشتون‌ها با زور از قدرت دور نگه دارد. هزاره‌ها را هم توانست با فریب از حکومت دور نگه دارد و در مرحله بعد نوبت به ازبک‌ها رسیده بود که باید از قدرت حذف می‌شدند تا حکومت خالص تاجیکی شکل بگیرد. بیرون کردن ازبک‌ها از پایتخت آسان‌تر از پشتون و هزاره بود، چراکه ترکیب جمعیت کابل طوری است که بین تاجیک، هزاره و پشتون تقسیم شده است و نداشتن پایگاه مردمی در کابل، ازبک‌ها را با خطر جدی مواجه کرد و نیروهای دولت آقای ربانی و افغان‌ها ضربه کمرشکنی به بر جنبش-اسلامی آقای دوستم وارد آوردند. تنها جرم ازبک‌ها این بود که خواهان سهم شدن در قدرت بود.

با اینکه قوم هزاره و ازبک از دولت تاجیکی کابل ناراضی بودند، این نارضایتی به اندازه خشم و نفرت قوم افغان (پشتون) از این حکومت نبود، زیرا هزاره و ازبک خود را باشنده افغانستان دانسته،

خواهان شرکت و سهم شدن در حکومت بودند، ولی افغان‌ها خود را صاحب افغانستان دانسته و

خواهان تصاحب قدرت بودند. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۵۳۰)

در گذشته پادشاهان برای این که بین گروه‌های قومی ایجاد تفرقه کند و پایه‌های قدرت خویش را

محکم سازد، متوسل به امر جهاد دادن می‌شد؛ که ما نمونه‌های آن را در زمان عبدالرحمن و نادر و امین و...

دیدیم. متأسفانه این ابزار در حکومت‌های اسلامی خیلی مورد استفاده قرار می‌گیرد که یک نمونه آن،

فتوای جهاد آقای برهان‌الدین ربانی علیه دوستم و جنبش است. آقای مزاری در یک سخنرانی، فتوای جهاد

آقای ربانی را این‌طور محکوم می‌کند: «ربانی آمده در اینجا علیه جنبش فتوا داده، اول ربانی اهل فتوا دادن

نیست، اسلام را در مسخره گرفته... بعد سمت شمال کیست؟ جنبش از کی تشکیل شده؟ بر علاوه که اینجا

این منطقه یک مردمی است، ازبک و ترکمن که جهادی و غیر جهادش، عالم و غیر عالمش، در جنبش

آمده، کل احزاب جهادی در سمت شمال عضو جنبش است. خود جمعیت عضو جنبش است». (علامه

(۱۷۴)

این سخنرانی معلوم می‌شود که آقای ربانی برای از بین بردن و از میدان بدر کردن ژنرال دوستم بدون

توجه به تنوع قومی منطقه شمال امر به فتوای جهاد می‌دهد.

بحر حال قومیت و قوم‌گرایی در معادلات سیاسی افغانستان نقش اول را دارد و پس از آن مذهب از

اهمیت دوم برخوردار است. به همین جهت، احزاب اسلام‌گرا نیز اگرچه بر مبنای ایدئولوژی اسلامی

به‌منظور مبارزه با رژیم کمونیستی شکل گرفت، اما وفاداری به آموزه‌های ایدئولوژیکی دینی در حد

شعار متوقف شد. حرکت اسلام‌گرایانه مجاهدین با عناصر قومی و قبیله‌ای آمیخته شد. در همان آغاز

احزاب مجاهدین، برتری عنصر قبیله و سلطه آن بر عنصر عقیده را می‌توان به‌خوبی مشاهده نمود.

حکمتیار که در ابتدا از یاران ربانی و شاگردان او تلقی می‌شود و همه با رویکرد اسلام‌گرایانه به مبارزه آغاز می‌کنند و حتی به لحاظ مذهبی هم هر دو حنفی‌مذهب هستند، به‌زودی راه خود را از ربانی جدا نموده و تشکیل حزب جدید پشتونی می‌پردازد. (خواتی، ۱۳۹۰)

۴- قومیت در امارت اسلامی طالبان

در ۱۰ اکتبر سال ۱۹۹۴ میلادی در اوج جنگ‌های داخلی افغانستان گروهی وارد منطقه سپین بولدک ولایت قندهار در جنوب افغانستان شدند و نام خود را «تحریک اسلامی طلبای کرام» نهادند. طالبان در تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۹۶ (۶ میزان ۱۳۷۵) بر شهر کابل مسلط گشتند. با اینکه تحریک اسلامی طالبان خصوصیت قومی بودن تحریک خود را در وابستگی کامل به قوم پشتون رد می‌کردند، اما عملکرد و سیاست عملی آن‌ها در ابعاد مختلف، ویژگی قومی بودن آن‌ها را به‌صورت افراطی و فاشیستی نشان می‌داد. کلیه و یا اکثریت مطلق اعضای شوراهای طالبان از لحاظ قومی پشتون بودند. به‌طور مثال؛ شورای مرکزی، شورای عالی، شورای سرپرست در کابل و بعداً شورای وزیران، شورای ولایات و دارالافتای مرکزی. تمام فرماندهان نظامی طالبان به قبایل مختلف پشتون تعلق داشتند. حضور افراد از قومیت‌های دیگر در میان مسئولین نظامی و ملکی حاکمیت طالبان به عنوان سرباز، فرمان‌بردار و زیردست مورد استفاده قرار می‌گرفتند. تحریک طالبان در حالی که فرماندهان غیر پشتون احزاب اسلامی و جهادی را بنام فرماندهان شر و فساد از خود دور ساخته و مورد تعقیب قرار می‌دادند، ولی فرماندهان پشتون احزاب اسلامی را در خود جذب می‌کرد و برایشان پست و مقام می‌دادند. در راستای همین سیاست قوم‌گرایانه و فاشیستی بود که تحریک طالبان در شمال افغانستان فرماندهان پشتون تبار احزاب مجاهدین و حتی فرماندهان ملیشیای دوستم را در کنار خود پذیرفتند و شریک حاکمیت ساختند. فرمانده انور مشهور به انور

دنگر در شمال کابل، عارف خان در قندوز از فرماندهان جمعیت اسلامی، ارباب هاشم در قندوز، بشیر و سید رحمن در بغلان، مجید پاچا خان در سمنگان، امیر جان قلعه چه ای در بلخ از فرماندهان حزب اسلامی حکمتیار، ناصر در قندوز از فرماندهان محاذ ملی، باقی در طالقان از فرماندهان حزب اسلامی مولوی یونس خالص، حضرت گرگری در بلخ از فرماندهان ملیشایی عبدالرشید دو ستم و رسول پهلوان و ده‌ها تن دیگر از فرماندهان و افراد پشتون تبار در احزاب اسلامی بودند که مجدداً در فرماندهی و مدیریت مناطق و ولایات خود قرار گرفتند. بخشی از نیروهای قابل ملاحظه‌ای از نیروهای طالبان کمونیست‌های پشتون متعلق به حزب دموکراتیک خلق بودند. جناح خلق تحت سلطه پشتون‌ها بود و بسیاری از افسران آن ناسیونالیست‌های متعصب پشتون بودند. این افسران طالبان را به عنوان یک وسیله مناسب برای حاکمیت مجدد پشتون‌ها می‌دیدند و لذا مایل بودند به آن‌ها بپیوندند. هنگامی که طالبان کابل را تصرف کردند، کل نیروی هوایی و بخش اعظم نیروی زرهی و توپخانه سنگین آن‌ها توسط خلقی‌های سابق راه‌اندازی شد.

این تنها فرماندهان پشتون احزاب جهادی و افسران پشتون خلقی نبودند که تحریک طالبان را مظهر «قامت برافراشتگی پشتون‌ها» و یا وسیله‌ای مناسب برای «حاکمیت مجدد پشتون» بدانند، بلکه عناصر و حلقه‌های مختلف دیگر قبایل پشتون از جناح‌های مختلف حزب افغان ملت، روشنفکران چپ و راست، اخوانی‌های تنظیم اتحاد اسلامی و حزب اسلامی حکمتیار، تکنوکرات‌ها و سکولارهای مهاجر و مقیم کشورهای غربی نیز با همین نگرش به تحریک طالبان امید بسته و در دفاع و حمایت از آن پرداختند. (اندیشمند، ۱۳۸۳: ۶۰)

در سال ۱۹۹۸ م (۱۳۷۷ ش) زمانی که گروه تحریک اسلامی طالبان به ۹۵٪ درصد خاک افغانستان مسلط گشتند. نوشته‌ای به نام دویمه سقاوی (سقاوی دوم)، توسط تعدادی از روشنفکران پشتون جهت ایجاد

حاکمیت تک قومی و انحصاری پشتون‌ها به گروه تحریک اسلامی طالبان تحویل گردید. در واقع این برنامه استعماری فاشیستی پشتون در زمان حکمروایی عبدالرحمن خان، نادر خان، محمد گل مومند، پره ماچ و علامه حبیبی طرح‌ریزی شده بود به دلیل نبود امکانات، نتوانستند آن را به رساله تبدیل و به جامعه پشتون تقدیم نمایند. تا اینکه در زمان حاکمیت و پادشاهی ظاهر شاه پشتو تولنه جدید تأسیس شد و با کمک و همکاری مستقیم جناب علامه حبیبی صاحب دبیره (رسم الخط)، پشتو تولنه به شکل اساسی، پشتو سازی را از مهم‌ترین وظایف خود قرار داد. کلاس‌های زبان پشتو در ادارات دولتی، مکاتب، موسسات اقتصادی و فرهنگی ایجاد گردید و تمام کارمندان دولت مجبور شدند تا زبان پشتو را به عنوان زبان رسمی افغانستان بیاموزند، که در گفتار اول بحث زبان به موضوع پرداخته شد. پروژه سقاوی دوم (دویمه سقاوی) تا ظهور طالبان مخفی بود، بعد از گسترش جنبش طالبان، امکان نشر سقاوی دوم فراهم شده بود. دانشمندان پژوهشگر پشتون به ظن بیشتر سلیمان لایق این طرح و برنامه را نخستین بار در آلمان و برای بار دوم و سوم در پاکستان و حتی در مسکو چاپ نمودند. این رساله برای گروه تحریک اسلامی طالبان پیشنهاداتی ارائه می‌دهد، نویسندگان این رساله از طالبان می‌خواهند که حکومت تک قومی و انحصاری را عملی نمایند در اینجا ابتدا به برخی از دیدگاه‌های این رساله اشاره کرده و سپس به راهکارهای دویمه سقاوی به طور اختصار اشاره می‌کنیم:

الف) دیدگاه‌های دویمه سقاوی

۱- پشتون‌ها یک قوم اکثریت در افغانستان است که نفوسشان دو برابر بیشتر از نفوس مجموع

تمام اقوام دیگر در آن کشور می‌باشند؛ یعنی تاجیک‌ها، ازبک‌ها، هزاره‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها،

پشه‌یی‌ها، ایماق‌ها، عرب‌ها و همه اقوام بزرگ و کوچک دیگر را که در افغانستان در کنار هم بگذارید و جمع کنید، برابر نصف نفوس پشتون‌ها هم نمی‌شوند!

۲- پشتون‌ها، بنیان‌گذاران، به وجود آورندگان، نگهبانان و پاسداران آزادی، استقلال و تمامیت ارضی افغانستان در طول تاریخ اش بوده‌اند و همیشه پیش‌تر و بیش‌تر از هر قوم دیگر قربانی داده‌اند. همین پشتون‌ها بودند که سه بار پوز (بینی) تجاوزگران انگلیس را به خاک مالیدند و آزادی و استقلال افغانستان را به دست آوردند. همین پشتون‌ها بودند که در مقابل تجاوزگران شوروی (روس‌ها) مردانه وار ایستادند و جهاد کردند و با قبول قربانی‌های بشمار افغانستان را از چنگ ارتش سرخ آزاد ساختند و باعث شکست و نابودی شوروی شدند. اقلیت‌های قومی در جنگ‌های آزادی‌بخش هیچ سهم شایسته نداشته‌اند و تاجایی که دستشان رسیده است خیانت کرده‌اند و خواسته‌اند که نام افغانستان را از نقشه جهان پاک سازند.

۳- پشتون‌ها، از هر نظر و جهتی که نگاه کنید، سزاوار، مستحق و شایسته حاکمیت و رهبری کشور می‌باشند و باید قدرت سیاسی در افغانستان در دست پشتون‌ها باشد.

۴- پشتون‌ها، یگانه قومی هستند که توانایی و تجربه و مشروعیت حکومت کردن در افغانستان را دارند.

۵- اما با وصف اینکه پشتون‌ها اکثریت مطلق و دو برابر بیشتر از نفوس مجموع همه اقوام دیگر هستند و با وصف آنکه به‌ظاهر حاکمیت سیاسی در دستشان بوده است، از سال‌ها به این سو در جایگاه یک اقلیت قومی قرار داده شده و از هر نگاه از حقوق خود محروم بوده است. در

حقیقت همه قدرت و امتیازات و حقوق به اقوام کوچک داده شده و با پشتون‌ها برخورد درست صورت نگرفته است.

۶- شاهان و حاکمانی که در جهت تحکیم و گسترش زبان پشتو کار کرده‌اند و خواسته‌اند که زبان پشتو را به زبان همگانی تمام با ساکنان افغانستان تبدیل کنند و پشتون‌ها را به عنوان اکثریت مطلق در جایگاه واقعی و شایسته‌شان در نظر داشته‌اند، شاهان و حاکمان خوب بودند، اما آن‌ها که به زبان پشتو الثفات و توجه لازم را نداشته و حتی خودشان و خانواده‌شان به زبان پشتو گپ (حرف) زده نمی‌توانستند، بد و نابکار بودند.

۷- هر کسی که پشتون هست، هر کسی که زبان پشتو را یاد دارد و می‌تواند گپ بزند و هر کسی که برتری پشتون‌ها و زبان پشتو را می‌پذیرد؛ خوب است، انسان است، قابل اعتماد است، وطن دوست است، باغیرت است، از افغانستان است، اما هر کسی که پشتون نیست و زبان پشتو را بلد نیست و برتری پشتون‌ها و زبان پشتو را قبول نمی‌کند، از افغانستان نیست، قابل اعتماد نیست، حتماً خائن و نوکر (مزدور) خارجی است، مهم نیست که در کدام حزب و گروه و تنظیم مذهبی و سیاسی حضور دارد.

۸- فارسیوان‌ها همگی شان «ستمی» (ظالم) هستند. طاهر بدخشی، ببرک کارمل، برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود و خیلی دیگر از فارسیوان (فارسی زبان) های مشهور، با وجودی که اندیشه‌های متفاوت و متضاد حزبی و تنظیمی و عقیدتی داشتند، همگی شان ستمی بودند و به دستور دستگاه‌های جاسوسی کشورهای خارجی در داخل حزب‌ها و جریان‌های سیاسی و فکری مختلف

جای گرفته بودند. همگی شان خائن و دشمن پشتون‌ها و زبان پشتو و دشمن افغانستان بودند و می‌خواستند کشور را تجزیه کنند و افغانستان را نابود سازند.

۹- تاجیک‌ها و ازبک‌ها و هزاره‌ها و غیره اقوام ساکن در افغانستان، همیشه به کشور خیانت کرده‌اند و آلت دست دشمنان بیگانه قرار گرفته‌اند، وطن فروش هستند. آن‌ها از کشورهای همسایه از تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان و غیره وارد خاک افغانستان شده‌اند و کدام علاقه واقعی به این کشور ندارند. تمام علایق قلبی و احساسی و فرهنگی و زبانی و مذهبی شان به کشورهای هم‌کیش و هم‌نژاد و هم‌زبانان می‌باشند. از همین خاطر است که آن‌ها همیشه به‌سادگی و آسانی در خدمت دولت‌های همسایه قرار می‌گیرند و بر ضد منافع ملی کشور میزبان (افغانستان) عمل می‌کنند.

۱۰- حقوق اقوام اقلیت باید از طرف پشتون‌ها و با در نظر داشت برتری منافع و حقوق پشتون‌ها، مشخص و تعیین شود. هر حق و امتیازی را که پشتون‌ها لازم می‌دانند به اقلیت‌ها می‌دهند و اقلیت‌ها باید از مهربانی و اعطای بزرگانه پشتون‌ها خوشحال، راضی و ممنون باشند و دیگر دعوای حق و حقوق بیشتر نکنند.

۱۱- اقلیت‌ها حق ندارند که خود را با اکثریت برابر بدانند و دعوای حقوق مساوی کنند. حقوق اقلیت‌ها محدود است و از طرف اکثریت تعیین می‌شود. کسانی که حرف حقوق برابر را می‌زنند و اکثریت را با اقلیت مساوی می‌سازند، ظالم و تجزیه‌طلب و مزدور خارجی هستند.

ب) چند نمونه از راهکارهای دویمه سقاولی

۱- دین مبین اسلام توانایی اتصال تمام اقوام افغانستان را دارد. به عنوان عامل اساسی یگانگی ملی نیز به

آن باید نگریست.

۲- از آنجایی که اکثریت مطلق نفوس افغانستان مسلمانان می‌باشند و باز هم اکثریتشان پیروان مذهب حنفی هستند، لذا با در نظر داشت حقوق اکثریت باید مذهب حنفی به عنوان مذهب رسمی کشور شناخته شود.

۳- در کنار یگانگی دینی و مذهبی، کلمات «افغان» و «افغانیت» از منظر تاریخی و قومی برای هویت مردم افغانستان مناسب هستند. همچنین نام این کشور از همین الفاظ به وجود آمده است پس هویت مردم «افغان» در چارچوب «افغان ملت» باید رسمی باشد.

۴- همان طور که در قسمت به رسمیت شناختن مذهب معمول است که مذهب اکثریت به عنوان مذهب رسمی کشور شناخته می‌شود، در قسمت به رسمیت شناختن زبان هم همین قانون مرسوم است. در افغانستان نفوس پشتون‌ها بیشتر از دو برابر از نفوس مجموع اقلیت‌ها می‌باشند. پس می‌توان گفت که رسمی شدن زبان پشتون‌ها در افغانستان حق قانونی‌شان و یک ضرورت اساسی می‌باشد.

۵- برای اینکه روس و حکومت‌های نوین‌آسیای مرکزی نتواند اهداف و استراتژی‌های بلندمدت‌شان را در افغانستان عملی سازند. لازم است تعداد زیادی از مردمان مشرقی، جنوبی و جنوب غربی (پشتون‌ها) به صورت گروهی یا انفرادی به شمال کشور اسکان سازی شود و زمین‌های کشت ناشده را برایشان توزیع کنیم. چون پشتون‌ها مانند یک سد محکم در برابر مداخله روس‌ها و دیگر بیگانگان قرار می‌گیرند.

۶- به خاطر امنیت دائمی شهر کابل و برای جلوگیری از هرگونه هرج و مرج باید یک برنامه جامع طرح شود تا در صورت وقوع هرگونه واقعه‌ای توسط گروه‌های سیاسی و نظامی جلو غارت و چپاول شهر گرفته شود. برای این مقصود باید مردم مشرقی، جنوبی و جنوب غربی اطراف شهر برای ایجاد یک کمربند امنیتی اسکان‌گزین شود.

۷- باید تمام زمین‌های کشت نا شده دولتی از قسمت شمال کابل تا حصه سالنگ به صورت کامل به پشتون‌های مشرقی، جنوب غربی و جنوبی توزیع شود. سودمندی این کار این است که حضور پشتون‌ها توازن قومی را در آن مناطق بهبود می‌بخشد و از شورش‌های ضد حکومت مرکزی جلوگیری به عمل می‌آید.

۸- چون مردم پنجشیر آله دست بیگانگان می‌باشند و در مقابل قوم اکثریت و دیگر اقوام احساس دشمنی دارند و همیشه امکان دارد که مردم پنجشیر به تحریک دشمنان خارجی بر علیه حکومت مرکزی اقدام کنند و از موقعیت سوق الجیشی پنجشیر برای مردم کشور مشکلات ایجاد نمایند، لازم است که دره پنجشیر را از مردم فعلی اش خالی ساخته و پنجشیری‌ها را در منطقه‌های مشرقی، جنوبی و جنوب غربی کوچ دهیم و آن‌ها را از هم جدا جدا کرده در مناطق پشتونی پراکنده سازیم. (کابل پرس، راهکارهای دویمه سقاولی)

طالبان با کوچاندن دسته‌جمعی و اجباری مردم از شمال در ۱۹۹۹ م (تابستان ۱۳۷۸)، راندن و قتل عام مناطق مرکزی هزاره‌جات و ولایات شمال، انحلال کلیه انجمن‌های ادبی و اجتماعی زبان فارسی (دری) از مرکز ولایات، اجباری ساختن نامه‌های رسمی در اداره و دفاتر دولتی پایتخت و سایر ولایت‌ها به زبان پشتون به رهنمودها و پیشنهادات «دویمه سقاولی» عمل کرد. (اندیشمند، ۱۳۸۳: ۶۱)

پشتون‌های معتقدند که آن‌ها اکثریت را در افغانستان تشکیل می‌دهند و از دو برابر نفوس تمامی اقوام دیگر بیشتر هستند و دولت افغانستان توسط آن‌ها تشکیل شده، پس اقلیت‌ها باید هویت پشتونی دولت افغانستان را بپذیرند. گروه‌های اکثریت دیگر در منطقه دولت‌های خود را دارند. مثلاً هیچ اقلیت نتوانسته است به‌طور جدی هویت فارسی ایران، هویت ترکی ترکیه، هویت تاجیکی تاجیکستان و یا هویت ازبکی

ازبکستان را زیر سؤال ببرد. در افغان هم باید اقلیت‌ها برتری پشتون‌ها را بپذیرند و از این قاعده پیروی نمایند. (احدی، ۱۹۹۵)

قدرت این گروه پشتونی هم زیاد دوام نکرد و سیر نزولی قدرت آن‌ها از ۱۳۸۰ به بعد شروع شد و انفجار ساختمان تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م که متهم اصلی این انفجار تروریستی اسامه بن لادن تحت حمایت گروه طالبان قرار داشت و طالبان درخواست آمریکا مبنی بر تحویل بن لادن را رد کرد، منجر به سقوط این گروه از صحنه سیاسی افغانستان شد. البته ناگفته نماند که این گروه هنوز هم در افغانستان حملات تروریستی انجام می‌دهد و باعث ترس و وحشت در بین مردم این کشور می‌شود.

نتیجه گیری فصل اول

در این فصل به آشنایی در مورد افغانستان شامل جغرافیا، جمعیت و زبان افغانستان پرداخته می شود و اینکه زبان و جمعیت در افغانستان از زمان تشکیل این کشور همواره مورد نزاع قرار داشته است. چون پشتون ها در گذشته قدرت و حکومت را در دست داشته اند و سعی در تسلط زبان پشتون و نابودی زبان فارسی دری داشتند و اینکه جمعیت افغانستان هیچ وقت به طور دقیق سر شماری نشده است و علل اصلی این امر، عدم تمایل حکومت های سابق بودند، تا بتوانند جلوی سهم خواهی سایر گروه های قومی را گرفته و بر آنها به عنوان یک اقلیت حکومت نمایند. همچنین به پیدایش، زبان و مذهب چهار گروه قومی بزرگ افغانستان که دارای جمعیت عمده و تأثیر بر ساختار سیاسی قدرت می باشند اشاره شد؛ که بدون حضور و حمایت آنها از حکومت جدید، دولت با بحران مشروعیت رو به رو خواهد شد.

همچنین به نقش گروه های قومی در حکومت های گذشته افغانستان پرداخته شده که در دوره های مختلف و بازه زمانی مشخص، این نقش ها متفاوت بودند و برخی از قومیت ها با توجه به کمیتی که در ساختار و ترکیب جامعه داشتند، توانستند بیشتر از فرصت ها به نفع خود استفاده کنند، علی الخصوص پشتون ها که سایر گروه های قومی را در دوران پادشاهی و طالبان به طور کامل از عرصه سیاسی و قدرت بیرون راندند. ولی در زمان جهاد و قدرت گیری مجاهدین جامعه افغانستان با یک نوع بیداری قومی مواجه شد، که علاوه بر گروه قومی پشتون سه گروه قومی دیگر چون؛ تاجیک، هزاره و ازبک وارد بازی های سیاسی در قدرت شدند و برای سهم گیری و شریک شدن در قدرت به مبارزه پرداختند.

در این زمان رقابت برای نفوذ در ساختار سیاسی قدرت به شکل جنگ فیزیکی و خشونت آمیز ادامه داشت. تا اینکه گروه طالبان ظهور نمود و توانست در مدت ۲ سال ۹۶٪ درصد خاک افغانستان به دست آورد و یک حکومت پشتونی مطابق با نظریات رساله دویمه سقاوی تشکیل دهد. اما بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی حکومت طالبان به دلیل حمایت از بن لادن مسئول اصلی این حادثه، توسط آمریکا و هم پیمانانش سرنگون گشتند. جامعه جهانی پس از نابودی طالبان در شهر بن کشور آلمان کنفرانسی را تشکیل دادند، تا ساختار جدید حکومت افغانستان را بنیان گذاری نمایند که در فصل بعد به این کنفرانس و تأثیر گروه های قومی بر حکومت های حاصل از این کنفرانس پرداخته خواهد شد.

فصل دوم

کنفرانس بن، حکومت موقت و انتقالی

(۲۰۰۱ - ۲۰۰۴)

مقدمه

افغانستان در بخش اعظم از تاریخ مدرن خود، از تجاوز خارجی، نزاع داخلی، ناآرامی اجتماعی و دهشت تروریسم رنج برده است. با حمله دهشت افکنانه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ به شهر نیویورک و پنتاگون که طراح اصلی آن اسامه بن لادن بود؛ و پس از نادیده گرفتن هشدار جورج دبلیو بوش، رئیس جمهوری وقت آمریکا به طالبان، مبنی بر تحویل دادن اسامه بن لادن عامل اصلی این حمله تروریستی. در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱ میلادی حمله نیروهای ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش به این کشور، بانام رسمی عملیات بلندمدت آزادی (Operation Enduring Freedom) آغاز شد.

پس از شکست طالبان و آزادی کابل، دولت آمریکا و سازمان ملل متحد در مرحله پسا جنگ قرار داشت. سرانجام شورای امنیت سازمان ملل در چهاردهم نوامبر قطعنامه ۱۳۷۸ را تصویب کرد. این قطعنامه خواستار برگزاری یک کنفرانس سیاسی به رهبری سازمان ملل متحد برای رهبران افغان در اواخر نوامبر شد تا یک اداره انتقالی شکل داده شود که آن‌هم به نوبت خود به پیدایش حکومت مبتنی بر نمایندگی و دارای پایه‌های وسیع در افغانستان بستر ساز خواهد کرد.

گفتار اول: کنفرانس بن و حکومت موقت

کنفرانس بن

پس از فروپاشی طالبان سازمان ملل طرحی را در بن آلمان مطرح کرد و از گروه‌های قومی افغانستان دعوت کرد تا جهت رسیدن به صلح و تشکیل یک دولت جدید بحث و مذاکره نمایند. پس از ۹ روز در تاریخ ۲۵ نوامبر ۲۰۰۱ م به یک توافق همه جانبه سوای طالبان رسید که آقای ربانی قدرت و حکومت را به دولت موقت شش ماهه که در رأس آن حامد کرزای قرار داشت تحویل دهد. (دولت آبادی، ۱۳۸۷: ۵۴۳)

راه حل سیاسی کنفرانس بن ۲۰۰۱

جامعه جهانی در پنجم دسامبر ۲۰۰۱ میلادی، چهار شبکه اصلی ضد طالبان را در بن آلمان گرد هم آورد تا بر سر مسائل مربوط به دولت موقت و آینده افغانستان به توافق برسند. نخستین گروه، اتحاد شمال، ائتلافی شکننده از احزاب جهادی بود که در خلال جنگ‌های داخلی علیه یکدیگر جنگیده بودند، اما اکنون ائتلافی را علیه طالبان تشکیل داده بودند. گروه دوم، گروه رم بود که برای نمایندگی از مطالبات غربی‌ها از میان طرفداران شاه سابق (ظاهر شاه) انتخاب شده بودند. گروه سوم، گروه پیشاور با رهبری تنظیم محاذ ملی پیر گیلانی پیوند. گروه چهارم، گروه قبرس، به همایون جریر که در ایران مستقر بود ارتباط داشت.

توافق بن که به نام کنفرانس بن شهرت یافت، یک چارچوب قانونی را برای ایجاد یک حکومت توافقی در افغانستان به وجود آورد و پروسه سیاسی تأسیس یک نظام مبتنی بر صلح لیبرال را تحت حمایت جامعه جهانی در چهار سال آینده بنیان گذاری کرد. کنفرانس بن منتج به تشکیل لوی جرگه اضطراری در ژوئن ۲۰۰۲ به منظور انتخاب رئیس جمهور موقت شد. رئیس جمهور به نوبه خود قانون اساسی جدید را در سال

۲۰۰۳ توشیح کرد و پس از آن، در اکتبر ۲۰۰۴ انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و حامد کرزی به عنوان رئیس جمهور منتخب شروع به کار کرد و یک سال بعد، انتخابات پارلمانی برگزار گردید. این سازمان‌دهی مجدد که از ویژگی‌های راه‌حل بن به شمار می‌رفت، به جای آنکه نشانه‌ای از تحقق عدالت باشد که بسیاری از مردم افغانستان امید آن را داشتند، باعث بازگشت بسیاری از تنظیم‌های سیاسی در صحنه قدرت شد که مسئول جنگ‌های داخلی و خشونت‌های ناشی از آن بودند. (شاران، ۱۳۹۵: ۹۳)

پیامدهای کنفرانس بن ۲۰۰۱

فرایند تقسیم قدرت به صورت شتاب‌زده و با توجه به نگرانی‌های فوری کشورهای غربی انجام شد. تصمیم راجع به این امر که چه کسی شرکت کند و نخبگان کدام شبکه‌های سیاسی از شرکت محروم شوند و چطور شبکه‌های سیاسی به توافق برسند، در درجه اول توسط جامعه جهانی و به خصوص آمریکا انجام شد. توافقات بن خواست‌های مردم افغانستان را منعکس نمی‌کرد بلکه منعکس‌کننده سیاست‌های و منافع آمریکا بود. به درستی و درستی می‌توان ادعا کرد که خلیل زاد (فرستاده ایالات متحده) و اتحاد شمال، نتایج کنفرانس را به نفع خود مصادره کردند؛ مانند راه‌حل‌های سیاسی قبلی که پس از سقوط رژیم تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۲ میلادی ارائه شدند، فشار بین‌المللی به این فرایند شکل قانونی بخشید و منتهی به یک توافق رسمی شد که ضعف عمده آن عدم مشارکت بعضی از گروه‌ها و شبکه‌ها و مشارکت ناقص برخی دیگر بود.

دوم؛ در کنفرانس بن تمام شبکه‌های سیاسی رقیب و جوامع کوچکی که این شبکه‌ها مدعی نمایندگی از آنها بودند، شرکت نداشتند. مشخصاً طالبان و تنظیم حزب اسلامی که تمایل نداشتند از کرزی حمایت کنند، دعوت نشده بودند. نمایندگان شبکه‌های سیاسی مختلف بر سر قواعد بازی و نوع تشکیل حکومت،

اختلاف نظر داشتند. ربانی، رئیس جمهور وقت، کنفرانس بن را تلاشی برای جایگزینی خود می دانست، ادعا می کرد که او رئیس جمهوری حکومتی است که عضویت سازمان ملل را دارد. ربانی از شرکت در کنفرانس امتناع ورزید. بین او و شورای نظار وابسته به حزب جمعیت اسلامی (شاخه نظامی جمعیت) که در کنفرانس حضور یافته بود (به عنوان مثال: عبدالله عبدالله و یونس قانونی) تنش به وجود آورد. محمد کریم خلیلی (رهبر حزب وحدت) حاجی عبدالقدیر (یک رهبر قدرتمند پشتون از جنوب شرق) و عبدالستار سیرت (رئیس هیئت نمایندگی رم) از مداخلات بین المللی و عدم برآورده شدن اهداف خاص شان شکایت داشتند. عبدالرشید دو ستم (رهبر جنبش اسلامی رهبر گروه قومی ازبک) جمعیت کنفرانس را زیر سؤال برد؛ زیرا به نظری نمایندگان تعداد اندکی از مردم ازبک تبار در کنفرانس شرکت داشتند. سیرت، خلیلی و حاجی عبدالقدیر جلسه را ترک کردند. عنایت الله واصفی نماینده سیاف و عبدالله وردک توافق نامه را امضا نکردند.

سوم؛ مهم ترین مسئله این بود که کنفرانس بن، کنفرانس آغاز بی اعتمادی، عدم مشارکت و نارضایتی را بین نخبگان و شبکه های سیاسی ترویج کرد. طبق الگوی این کنفرانس، چهار گروه اصلی سیاسی افغانستان بر سر یک توازن سیاسی مبتنی بر کلیات چند قومی بودن جامعه افغانی و انتخاب آزادانه نمایندگان دولت به توافق رسیدند. واقعیت این است که اتحاد شمال به خصوص جناح نظامی جمعیت اسلامی که عمدتاً از تاجیک های پنجشیری تشکیل شده بود، به میزان زیادی قدرت داشتند. اتحاد شمال از ۳۰ پست حکومتی، ۱۷ پست را از آن خود ساخت که شامل وزارت های امنیت، خارجه، وزارت پلان و وزارت اقتصاد می شدند. فقط ریاست جمهوری و وزارت مالیه از دسترس آن ها خارج ماند و همچنین قسیم فهیم، معاون اول رئیس جمهور کزری شد. به لحاظ قومی، تاجیک ها بیشترین سهم قدرت را دریافت کرده بودند؛ در حالی

که پشتون‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها از سهمشان شکایت داشتند. نخبگان سیاسی اتحاد قدرتمند شمال، کرزی را به محاصره خود در آورده بودند و قدرت وی ضعیف و محدود باقی ماند و قدرت کرزی به شهر کابل محدود می شد؛ زیرا رهبران محلی و جنگ سالان، کنترل ولایات را در دست داشتند و از نیروی نظامی، درآمد و منابع خاص خود برخوردار بودند و در ادارات، خودمختار عمل می کردند. این امر به جای تحکیم قدرت، باعث پراکندگی بیشتر قدرت مرکزی در افغانستان شد و از همان آغاز، بحران مشروعیت را به وجود آورد. (شایان، ۱۳۹۵: ۹۵-۹۴)

سهم گیری اقوام در کنفرانس بن

در سیزدهم دسامبر سال ۲۰۰۱ میلادی به بعد از ۹ روز بحث و مشاجره، شرکت کنندگان نشست بن در آلمان، یک توافقنامه دوحه را امضا کردند که سنگ بنای ایجاد نظام جدید را پس از بیست سال جنگ داخلی در افغانستان گذاشت. بر اساس این توافقنامه تاریخی، گروه‌ها و چهره‌های کلیدی درگیر در مسائل افغانستان روی ایجاد یک حکومت موقت شش ماهه توافق کردند و همچنین پذیرفتند که برای کمک به تأمین امنیت در افغانستان، پس از سال‌ها بی‌ثباتی، نیروهای بین‌المللی حافظ صلح در افغانستان مستقر شوند.

جناح‌های مختلف شرکت کننده در این نشست، از جبهه متحد شمال گرفته تا سایر گروه‌های جهادی و نیز افراد طرفدار محمد ظاهر شاه این توافقنامه را امضا کردند. توافقنامه بن، توازن بر جدال چندین ساله اقوام خاتمه داد، نزاع که بابت نگره حذف از عرصه و شراکت در قدرت بود، در بدو ورود طالبان به وضوح قابل مشاهده است. بعنوان مثال؛ ائتلاف نیروهای متخاصم که همدیگر را قتل عام می کردند، در برابر طالبان متحد شدند و عامل اصلی گرد همایی، خطر حذف از قدرت و یا شراکت سیاسی بود. طالبان که با شعار

مخالفت با مبانی مدرنیته وارد بازی قدرت شده بود و اصل اندیشه شان شتونسم قبیله بود. با انتخاب حامد کرزی، از چهره‌های جهادی پشتون تبار که تا آن زمان چهره چندان شناخته شده‌ای نبود، به عنوان رئیس اداره موقت، نزاع در افغانستان که تقسیم قدرت سیاسی بود پایان داد و روند جدیدی را در افغانستان آغاز کرد. این توافق نامه افغانستان را را در یک مسیر بدون دست انداز قرار داد که البته همان روز های اول از جاده اصلی منحرف شد.

کابینه به رهبری حامد کرزی، ۳۰ کرسی داشت که با توجه به ترکیب قومی میان گروه‌های سیاسی افغانستان، تقسیم شده بود. از این جمع، یازده کرسی به پشتون‌ها واگذار شد، هشت کرسی به تاجیک‌ها داده شد، پنج کرسی دیگر به هزاره‌ها داده شد، سه کرسی به افراد وابسته به قوم ازبک تعلق گرفت و بقیه کرسی‌ها به سایر اقلیت‌های قومی رسید.

دو زن - سیما سمر و سهیلا صدیق - نیز به کابینه موقت راه یافتند و وزارت‌های امور زنان و صحت به آن‌ها داده شد. علاوه بر این، خانم سمر، به عنوان یکی از پنج معاون آقای کرزی نیز تعیین شد. (بی‌بی‌سی، مروری بر توافق‌نامه بن)

کرزی روز ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱، به کابل آمد و خواستار جابجایی نیروهای چندملیتی در کابل و سایر شهرها شد. او یک هفته بعد قدرت را از برهان الدین ربانی تحویل گرفت و مطابق توافق‌نامه بن برای شش ماه ریاست اداره موقت را تا تشکیل لویه جرگه اضطراری به دست گرفت. اعضای حکومت کرزی در این دور شش ماه عبارت بودند از: محمد قسیم فهیم معاون اول و وزیر دفاع، سیما ثمر معاون و وزیر امور زنان، حاجی محمد محقق معاون و وزیر پلان، شاکر کارگر معاون و وزیر آبیاری و برق، هدایت امین ارسلا معاون و وزیر مالیه، دکتر عبدالله وزیر خارجه، محمد یونس قانونی وزیر داخله، مصطفی کاظمی وزیر

تجارت، محمد حنیف اتمر وزیر انکشاف و دهات، محمد عالم رزم وزیر معادن و صنایع، دکتر عبدالرحمن وزیر هوانوردی و ملکی، محمد عارف نورزی وزیر امور صنایع خفیفه، سید مخدوم رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ، انجینر عبدالرحیم وزیر مخابرات، میرویس صادقی وزیر کار و امور اجتماعی، مولوی حنیف بلخی وزیر حج و اوقاف، عبدالله وردک وزیر شهدا و معلولین، شریف فایزد وزیر تحصیلات عالی، سهیلا صدیق وزیر صحت عامه، رسول امین وزیر معارف، حاجی عبدالقدیر وزیر شهرسازی، سید حسین انوری وزیر زراعت، عبدالرحیم کریمی وزیر عدلیه، سید علی جاوید وزیر ترانسپورت، عبدالخالق فضل وزیر فواید عامه و عنایت الله نظری وزیر مهاجرین و مولوی فضل الهادی شینواری به حیث قاضی القضاة تعیین شد.

(اندیشمند، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

کنفرانس بن نشان داد؛ قومیت و ساختار قدرت یک رابطه مستقیم دارد و می توان نقش گروه های قومی را در ساختار سیاسی قدرت در این کنفرانس به خوبی مشاهده کرد؛ و حکومتی که قدرت خود را از اقوام بگیرد برای حفظ بقای خود نیازمند حمایت مداوم اقوام است و به هر طریق که ممکن است باید از این حمایت برخوردار شود، چنین حکومتی برای بقای خود مجبور است اعضای و کارمندان خود را از میان اقوامی انتخاب کند که حامی دولت می باشند. در چنین حکومتی دستی کم از شایسته سالاری خبری نیست و روند رشد سریع را کند خواهد. زیرا به علت رضایت از توزیع قدرت و اقتصاد و امکانات چالش آفرین خواهد بود.

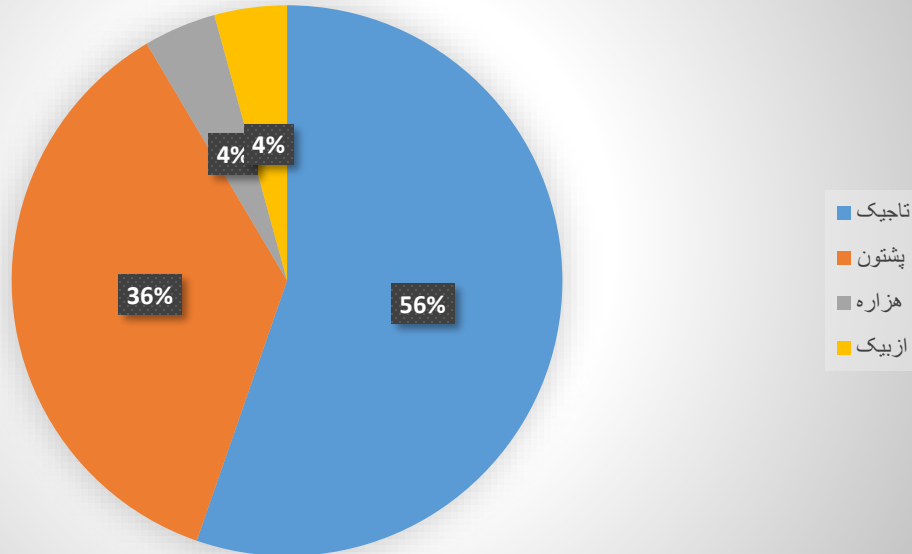
در افغانستان حکومت بر خواسته از ۴ گروه قومی می باشد و دولت باید برای آنها در قدرت سهم بدهد هم به این دلیل که بقای خود را حفظ کند و هم به دلیل اینکه مردم یک گروه قومی خود را نسبت به دولت بیگانه ندانند و در انتخابات مشارکت نمایند. به طور کلی رابطه قومیت و ساختار قدرت در افغانستان یک

رابطه‌ای دوطرفه است، از یک طرف ساختار قدرت برای تشکیل پایه‌های محکم دولت نیازمند حمایت گروه‌های قومی است و از طرف دیگر قومیت‌ها برای اینکه از ساختار قدرت دور نمانند به سوی دولت جذب شده و از دولت حمایت می‌کنند.

علی احمد جلالی یک تحصیل کرده غرب و وزیر داخله سابق (۲۰۰۳) استدلال می‌کند که انحصار قدرت (توسط اتحاد شمال) حکومت پس از طالبان موجب برهم زدن توازن قومی شد و نگرانی‌های مبنی بر بی‌اعتمادی که برابر با عدم حمایت اقوام است در پی داشت. با تخلیه ناگهانی کابل توسط طالبان، جمعیت اسلامی و شاخه نظامی آن (شورای نظار) که کنترل شهر را در اختیار داشتند، بلافاصله بر ادارات افغانستان مسلط شدند.

در سال ۲۰۰۶، پس از کنار گذاشته شدن رسمی بسیاری از نخبگان شبکه‌های سیاسی اتحاد شمال از موقعیت‌های عالی دولتی، تاجیک‌ها ۵۲٪ درصد از پست‌های ۳ به بالای ادارات دولتی را در مقایسه با پشتون‌ها ۳۴٪ درصد، هزاره‌ها و ازبک‌ها هر کدام ۴٪ درصد در اختیار داشتند. این میزان از حضور اداری به نسبت جمعیتی اقوام که تاجیک‌ها را ۲۰ تا ۲۵ درصد، پشتون‌ها را ۳۵ تا ۴۰ درصد، هزاره‌ها را ۱۵ تا ۲۰ درصد و ازبک‌ها ۸ تا ۱۰ درصد نشان می‌دهد، نشان‌دهنده حضور بیش از نسبت جمعیتی تاجیک‌ها و بسیاری کمتر از نسبت جمعیتی هزاره‌ها و ازبک‌ها می‌باشد. ترکیب قومی چهار وزارت کلیدی؛ دفاع، خارجه، داخله و مالیه، همچنان حضور بیش از نسبت جمعیتی تاجیک‌ها را در اوایل دوره پس از کنفرانس بن که در آن پنجشیری‌های شورای نظار، سه وزارت فوق‌الذکر را از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ در اختیار داشتند، نشان می‌دهد. (شاران، ۱۳۹۵: ۹۷)

شکل ۱: ترکیب قومی دولتی در رتبه سه بالا به درصد



از سال ۲۰۰۱ تا کنار گذاشتن قسیم فهیم و یونس قانونی در سال ۲۰۰۴، به ترتیب وزارت‌های دفاع و داخله، ارتش ملی و پلیس، تحت تسلط یک گروه قومی یعنی تاجیک‌های شورای نظار قرار داشتند. در برنامه خلع سلاح، ملکی سازی و ادغام مجدد ملیشیا، حزب جمعیت از این شانس برخوردار بود که ملیشیا و فرماندهان وابسته به خود را در ساختار وزارت‌های دفاع و داخله جابه‌جا کند. در حالی که اکثر جناح‌های غیر جمعیتی، خلع سلاح شده و به سوی برنامه‌های غیرنظامی سوق داده شدند، جمعیت اسلامی بالاترین ادغام مجدد را در پولیس ملی داشته است. (شاران، ۱۳۹۵: ۹۸)

کارمندان اداری نه کارمندان دولتی، بلکه کارمندان گروه‌های قومی بودند که آنان را به مقامات دولتی رسانده بودند. به این ترتیب آن‌ها با استفاده از موقعیت و جایگاهی که داشتند برای منافع گروه قومی خود تلاش می‌کردند؛ و انگیزه اصلی آن‌ها نه خدمت به مردم و شهروندان کشور افغانستان بلکه خدمت به قومیت و گروه قومی خودشان بودند.

تقسیم قدرت در کنفرانس بن، منشأ رقابت شدید بین شبکه‌های مختلف سیاسی در درون دولت شد. گروه‌های قومی بر سر تصاحب کرسی‌های وزارت باهم دیگر در حال رقابت هستند و هر وزیر که بر سر کار می‌آید سعی دارد که افرادی از گروه قومی خویش را در وزارت خانه جذب کند. رئیس پیشین وزارت تحقیقات و پالیسی (برنامه) وزارت زراعت و مالدار می‌گوید: در سال ۲۰۱۰ موقعیت‌های چون موقعیت خودش در معرض رقابت شدید بین گروه‌های قومی قرار داشته است. نص سخن وی چنین است:

در خلال سه سال کارم در وزارت اقتصاد و تجارت، شاهد دو نوع سازماندهی مجدد در سطح وزارت بوده‌ام که منجر به تغییر ساختاری در تمام موقعیت‌های عالی شده است. هنگامی که وزیر قبلی وزارت را ترک کرد، تمام کارمندان ارشدش را با خود برد و هنگامی که وزیر جدید بر سر کار آمد، تمام همکارانش را از وزارت مالیه با خود آورد. این گویایی یک بزه فکری فاجعه آفرین بود. هر وزیری که می‌آید، مجبوریم پالیسی تجارتنی جدید تدوین کنیم.

(شاران، ۱۳۹۵: ۹۹)

راهکار تقسیم قدرت در کنفرانس بن

اداره دولت موقت به ریاست آقای کرزای با میانجی‌گری بین‌المللی در کنفرانس تاریخی بن آلمان در ۵ دسامبر ۲۰۰۱ م تشکیل شد و بر اساس توافقاتی که در این کنفرانس صورت گرفت، در ۲۲ دسامبر همان سال با انتقال قدرت از دولت مجاهدین به ریاست برهان الدین ربانی به دولت موقت، شروع به کار نمود. این توافق چگونه به دست آمد و چه نیازی به میانجی‌گری بین‌المللی بود؟ پاسخ این پرسش بر این فرض استوار بود که حکومت مجاهدین مورد توافق گروه‌های اصلی فعال در عرصه سیاسی نبود، اما حکومتی که

در بن به ریاست حامد کرزی تشکیل شد، متشکل از گروه‌های مختلف سیاسی-قومی بود که چنین توافقی در مورد آن با میانجی‌گری بین‌المللی حاصل شده بود.

افغانستان در تاریخ معاصرش چندین تقسیم قدرت را تجربه کرده است که مهم‌ترین و درعین حال مشروع‌ترین تقسیم قدرت، پس از توافقات کنفرانس بن در آلمان صورت گرفته است. مهم‌ترین عنصر در تمامی این تقسیمات قدرت، قومیت و توجه به مصالح قومی بوده است. پس از سقوط طالبان، گروه‌های مختلف قومی سیاسی که عمدتاً قومی بودند در کنفرانس بن گرد هم آمدند و نقشه نظم سیاسی افغانستان پس از طالبان را کشیدند. پایه‌های این نظام را اقوام تشکیل می‌دادند و میزان قدرت اقوام را جمعیت آنان تعیین می‌کرد. اگر قوم‌گرایی و مناسبات قوم‌محورانه در افغانستان پس از طالبان وجود دارد، بی‌دلیل نیست، پدیده‌ای است که نتیجه سازش و توافقات نمایندگان قومی در کنفرانس بن می‌باشد. (نعیمی، ۱۳۹۶)

تقسیم قدرت به لحاظ نظری از ۱۹۶۰ مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و به لحاظ عملی دست کم از دهه ۱۹۸۰ در ده‌ها مورد در کشورهای دارای جوامع درگیر منازعه قومی و مذهبی را بخاطر دارد.

نظریه‌پردازی در حوزه دموکراسی در جوامع متکثر، شکل‌گیری دست کم سه مکتب نظری را در پی داشته است. مکتب "دموکراسی انجمنی" با نظریات آرند لیچپارت، "دموکراسی همگرا" با نظریات دونالد هورویتز و مکتب "تقسیم قدرت" با نظریات فیلیپ رودر و دونالد روئچیلد شکل گرفت.

تقسیم قدرت یا مشارکت در قدرت (Power-Sharing) به عنوان بحث کانونی این مکاتب، در جستجوی راهکاری برای فرونشاندن منازعه و زمینه‌سازی برای عبور از این مرحله خانمان سوز (نظم قدیمی) به مرحله رشد و شکوفایی و نظم‌نویس و رسیدن به دموکراسی در جوامع چندفرهنگی است. این

هدف بر این پیش فرض استوار است که (۱) بی ثباتی در جوامع رو به توسعه و به شدت متفرق تهدیدی برای امنیت بین الملل است و (۲) دموکرات ها صلح جویند کم تر با هم می جنگند.

تقسیم قدرت راهکاری است که در مواقع خاص و معمولاً پس از جنگ داخلی یا به دنبال بن بست رسیدن «انتخابات پس از توافق» به اجرا گذاشته می شود. اصول این راهکار مبتنی بر ویژگی های جوامع به شدت پراکنده و فرو رفته در جنگ قدرت که قطب بندی نخبگان سیاسی در آن بسیار شدید است.

تیموئی سیک از صاحب نظران تقسیم قدرت، اصول نظریه تقسیم قدرت را در چهار مورد خلاصه کرده: (۱) تشکیل ائتلاف های بزرگ حکومتی که تقریباً تمام جناح های سیاسی در آن حضور دارند، (۲) حفظ حقوق گروه های اقلیت، (۳) تمرکز زدایی از قدرت و (۴) تصمیم گیری از طریق اجماع.

گونه های مختلفی از تقسیم قدرت به عنوان راهکار خاموش کردن منازعه و ویرانی به منظور رسیدن به فرجام معقول به اجرا گذاشته شده است. آنا جارستاد استاد دانشگاه آپسالا با بررسی ۳۷ مورد تقسیم قدرت در پی انتخابات پس از توافق در جوامعی که تجربه جنگ داخلی داشته، به این نتیجه رسیده که استفاده از این راهکار در جهان در حال افزایش است.

پیش فرض نظریه های تقسیم قدرت این است که جوامع متفرق به دلیل داشتن شکاف های فعال و عمیق اجتماعی و درگیر بودن با قطب بندی شدید نخبگان سیاسی، برای حل مشکلات خود، غالباً نیازمند میانجی گری بین المللی هستند. جامعه بین المللی هم برای جلوگیری از بروز تهدیدهای جهانی از درون این جوامع، حاضر به مداخله یا میانجی گری است.

در افغانستان در ده سال منتهی به ۲۰۰۱، جنگ قدرت و درگیری مسلحانه زمینه توافق بین گروه های درگیر را از بین برده بود. در نهایت، بی ثباتی در این کشور زمینه وقوع حملات یازدهم سپتامبر را رقم زد و

سازمان ملل در قطعنامه ۱۳۶۸ تاکید کرد که امنیت بین‌الملل از خاک افغانستان در معرض خطر قرار گرفته است.

پیش از ۲۰۰۱ هم راهکار تقسیم قدرت در افغانستان دو بار در ۱۹۹۲ (کنفرانس پشاور) و ۱۹۹۳ (کنفرانس اسلام‌آباد) با میانجی‌گری پاکستان، عربستان سعودی و ایران تجربه شده بود، اما این تجربه‌ها به دلیل داشتن اشکال اساسی، منجر به پایان جنگ نشده بود.

اما سومین مورد تقسیم قدرت در ۵ دسامبر ۲۰۰۱ در کنفرانس بن مؤثرترین تجربه افغانستان در این زمینه بود. حکومت برآمده از این توافق به ریاست حامد کرزی در اول جدی ۱۳۸۰ با تحویل گرفتن قدرت از دولت مجاهدین، تحولات دوره پساتالبان را رقم زد. نظام کنونی افغانستان عمدتاً مبتنی بر اصولی است که در بن پی ریخته شد و به صورت قانون بنیانگذاری شد. از آن می‌توان به عنوان دوران گذار از مرحله منازعات داخلی به مرحله رسیدن به حکومت مدرن نام برد.

اصولی که حکومت موقت براساس آن تشکیل شد، براساس موافقت‌نامه بن، مشارکت اقوام در قدرت، تشکیل حکومت فراگیر، زمینه‌سازی برای گذار به دموکراسی و پابندی به قوانین بین‌المللی بود. آیا این اصول با اصول تقسیم قدرت مطابقت داشت؟ این اصول با اصولی که سیسک جمع‌بندی کرده، همخوانی نسبی دارد.

الف - تشکیل ائتلاف

حکومت موقت دارای ۳۵ مقام اجرایی بود که به گفته محمد ناطقی، از امضاکنندگان موافقت‌نامه بن، بین چهار گروه بزرگ قومی به این صورت تقسیم شد: پشتون‌ها و تاجیک‌ها هر کدام ۱۲ کرسی (۳۴)

در صد) هزاره‌ها ۷ کر سی (۲۰ در صد) و ازبک‌ها ۴ کر سی (۱۲ در صد). این کر سی‌ها به ۳۰ عضو چهار گروه مذاکره‌کننده کنفرانس بن تعلق گرفتند.

ب- حفظ حقوق اقلیت‌ها

در تشکیل این حکومت کوشیده شده بود که با مشارکت اقوام در قدرت مفهوم «حکومت فراگیر» تحقق یابد، اما این مشارکت محدود به چهار قوم بزرگ و تنها در سطح بالایی دستگاه اجرایی بود. به گفته آقای ناطقی، معیار این مشارکت جمعیت تخمینی این چهار قوم بود.

ب- شیوه تصمیم‌گیری

بند (ب) ۲ بخش سوم موافقت‌نامه بن «توافق جمعی» را به عنوان شیوه تصمیم‌گیری معرفی کرد، ولی افزود که تصمیم‌ها باید با حضور ۲۲ عضو و رای اکثریت به‌جز در «حالات استثنایی» اتخاذ شود، اما روشن نساخت که این حالات استثنایی چه هستند؟ در دوره انتقالی اصل «توافق جمعی» کنار گذاشته شد و قانون اساسی ۱۳۸۲ شیوه تصمیم‌گیری مبتنی بر دموکراسی اکثریتی را پایه‌گذاری کرد.

ج- تمرکززدایی

موافقت‌نامه بن با تایید قانون اساسی ۱۳۴۳، به‌صورت غیرمستقیم، «اصل تمرکز» قدرت را تایید کرد. قانون اساسی ۱۳۸۲ هم این اصل را تکرار کرد. براساس رهنمود موسسه ماکس پلانک، این قانون با تاکید بر اصل «دولت واحد»، راه تمرکززدایی را کاملاً بست.

بنابراین، سومین تجربه تقسیم در افغانستان با نظریات تقسیم قدرت انطباق کامل نداشت. در این تجربه اصل تشکیل ائتلاف بزرگ به‌صورت کامل، اصول تأمین حقوق اقلیت‌ها و تصمیم‌گیری از طریق اجماع به گونه نسبتی رعایت شد، اما تمرکززدایی اصلاً مورد توجه قرار نگرفت.

همایون جریر از دیگر امضاکنندگان موافقت‌نامه بن معتقد است که اتکا بر اصل تقسیم قومی قدرت و تشکیل حکومت ائتلافی، کارآمد نبود؛ اما انوارالحق احدی و محمد ناطقی دو امضاکننده دیگر این سند می‌گویند که در بن به جز تقسیم قومی قدرت دیگر راهکاری نبود که بتواند رضایت گروه‌های هویتی و ذی‌نفع را به همراه داشته باشد. گروه‌هایی که دارای پایه‌های قومی بودند و جنگ و صلح هم به دست آن‌ها بود.

اما به گفته محمد یونس قانونی، دیگر عضو کنفرانس بن، «انحراف» از اصول موافقت‌نامه بن باعث تضعیف دولت شد، چرا که به باور او، «تصمیم‌گیری‌ها به تیمی تعلق گرفت و نمایش بیرونی به تیمی دیگر». ولی آقای ناطقی معتقد است مشکل اصلی این بود که اصول تقسیم قدرت در بن به درستی رعایت نشده بود. (منبع بی‌بی‌سی)

در زمان حکومت حامد کرزی از یک طرف تأکید بر کم‌رنگ‌سازی هویت‌های قومی صورت می‌گرفت و از طرف دیگر، روابط قومی در ساختار سیاسی به شکلی غیر مکتوب و غیر رسمی در مناسبات سیاسی وجود داشت. اگرچه در قوانین مکتوب کشور، اثری از تقسیم کابینه بر اساس ترکیب قومیتی وجود نداشت اما در عمل همه این برنامه‌ها در درون ساختار قدرت وجود داشت.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد جامعه افغانستان توسط شکاف‌های اجتماعی گوناگون از یکدیگر مجزا شده است. مهمترین و فعال‌ترین این شکاف‌ها در افغانستان، شکاف قومیتی است و مردم افغانستان بر مبنای تعلقات قومی خود را از یکدیگر جدا می‌سازند و کنش جمعی آنان نیز ناشی از همین تفکیک می‌باشند. آقای مجیب الرحمن رحیمی، در پژوهشی درباره رئیس‌جمهور کرزی می‌نویسد: «وی خود را از حزب بازی، جناح‌بندی‌ها و تقسیمات قومی بلندتر تلقی می‌کند، ولی در عین زمان به تطبیق برنامه‌های از قبل

تنظیم شده حزب افغان ملت پرداخته و خویشتن را در حلقه‌ای از مشاوران قوم‌گرا محصور ساخته است».

(اکبری، ۱۳۹۶: ۱۵۴)

موضوع یاد شده، یعنی ادامه قوم‌گرایی و تبار‌گرایی بعد از کنفرانس بن ادامه یافته است. این موضوع

در نوشته آقای قسیم اخگرپژوهش‌گر و فعال مدنی افغانستان، نیز بازتاب یافته است: «هم‌اکنون همه احزاب

ما قومی هستند، بسیاری از نهادهای ما قومی و منطقه‌ای هستند، شخصیت‌ها و افراد بر مبنای انتسابشان به این

یا آن قوم و نه خصلت‌ها، ظرفیت‌ها و شایستگی‌های فردی‌شان تعریف می‌شوند» (اکبری، ۱۳۹۶: ۱۵۴)

بسیاری از مشکلات جاری در کشور، ریشه در سردرگمی حکومت در مواجهه با مسئله قومیت دارد.

علل اساسی این سردرگمی، علاوه بر ذهنیت قومی سردمداران سیاسی، ابهام قانون اساسی در رابطه با این

موضوع می‌باشد. قانون اساسی فعلی تعدد قومی در کشور را به رسمیت می‌شناسد اما در نهادینه‌سازی این

اصل قانونی، دارای نواقصی نیز می‌باشد. میلیتون ایسمن (Milton Esman) معتقد است که «روش

حکومت»، «مؤثر بودن دستگاه اداری» و نوع رابطه‌ای که شهروندان با دولت متبوع خود دارند، مناسبات

قومی و مسیر اصلی تشکیلات قومی را مشخص می‌سازد. دولت مدرن، نقش بی‌بدیلی در تنظیم و اعمال

قوانین مربوط به دستیابی به مناصب و مشاغل گوناگون دارد و نقش اقوام در ساختار قدرت را تعیین

می‌نماید. (نعیمی، ۱۳۹۶)

اختلاف شدید گروه‌ها و اقوام با یکدیگر و ستیز در جهت کسب بیشتر قدرت، منزلت و منافع اقتصادی

جامعه افغانستان را به یک جامعه متعصب تبدیل ساخته است. آقای علی جان رحمانی یزدی در کتاب

مدیریت بحران افغانستان از بزرگی نقل می‌کند که می‌گفت: «دیوارهای قومیت این ملت را چنان از

یکدیگر دور ساخته است که در هنگام تبلیغات انتخاباتی، یک پوستر تبلیغاتی پشتون‌ها، تاجیک‌ها یا

ازبک‌ها را در غرب کابل مشاهده نمی‌کنید. همچنین یک آگهی تبلیغاتی هزاره در شرق کابل به چشم نمی‌خورد». (رحمانی، ۱۳۹۱: ۴۰)

گفتار دوم: لویه جرگه اضطراری اساس حکومت انتقالی

معنی و مفهوم لوی جرگه

لویه جرگه مرکب از دو کلمه است: لوی یا لویه که یک واژه پشتو و به معنای بزرگ و کلان است و جرگه که یک واژه فارسی و به معنای اجتماع و مجلس می‌باشد. منظور از لویه جرگه (جرگه بزرگ) در عرف سیاسی افغانستان، اجتماعی است مرکب از سران اقوام و قبایل و ارکان دولت حاکم که هرچند مدت یک‌بار به دعوت و پیشنهاد حکومت، تشکیل می‌شده و درباره مسائل مهم کشور نظر می‌داده‌اند. می‌توان آن را «گردهمایی بزرگ سران قبایل افغانستان» هم نامید.

برسی تاریخی لویه جرگه

لویه جرگه یا شورای بزرگ ملی منبعث از یکی از سنت‌های قدیمی در افغانستان می‌باشد و که بر مبنای ساختارهای قبیله‌ای و روستایی شکل گرفته و در آن بر اساس اجماع تصمیم‌گیری می‌شود. برای اولین بار لویه جرگه قبیله‌ای در مزار شیر سرخ در سال ۱۷۴۷ تشکیل شد و پس از ۹ روز بحث و مشورت، احمدشاه ابدالی را به عنوان پادشاه برگزید؛ و آخرین بار نیز در سال ۱۹۶۴ برای تصویب قانون اساسی این کشور در زمان محمد ظاهر شاه دایر گردید.

علل تشکیل لوی جرگه

لویه جرگه از نهادهای سنتی جامعه افغانستان است. اعضای لویه جرگه از سران اقوام، ریش‌سفیدان، بزرگان و رهبران برجسته مردمی تشکیل می‌گردد. تا زمانی که ساختار و فرهنگ قومی بر جامعه حاکم

باشد وجود لویه جرگه اجتناب‌ناپذیر است. در نظام‌های قومی، مردم معمولاً پیرو و فرمانبردار رؤسای قبایل هستند و از آن‌ها اطاعت‌پذیری بیشتری دارند؛ بنابراین برای جلب حمایت توده‌های مردم، مناسب‌ترین راه، جلب همکاری بزرگان و رؤسای اقوام از راه تشکیل لویه جرگه است. اطاعت یا عدم اطاعت رهبران اقوام از دولت در اطاعت یا سرپیچی مردم مؤثر است.

در گذشته، تصمیم‌گیری در مورد مسائل مهم و استراتژیک جامعه نظیر انتخابات شاه یا رئیس‌جمهور، اعلان جنگ و صلح، تصویب قوانین و... توسط لویه جرگه اتخاذ می‌شده است. (کتاب سبز افغانستان، ۱۳۸۶)

اما در دولت جدید لویه جرگه از شکل و حالت سنتی و معنوی خود خارج شد و در قانون اساسی به عنوان یک جزء مستقل به رسمیت شناخته شد و آثار حقوقی لویه جرگه نیز با گذشته‌ها تفاوت آشکار و محسوسی پیدا کرد.

قانون اساسی فعلی با به رسمیت شناختن لویه جرگه و اختصاص یک فصل از قانون اساسی به آن حتی قبل از پرداختن به بحث قضا و دقیقاً بعد از شورای ملی، اهمیت و ضرورت آن را به مراتب بالا برده است. ماده ۱۱۰ قانون اساسی، لویه جرگه را عالی‌ترین مظهر اراده مردم افغانستان دانسته و اعضای آن را به ترتیب، متشکل از:

- ۱- اعضای شورای ملی،
- ۲- رؤسای شوراهای ولایات و ولسوالیها؛ وزرا، رئیس و اعضای استرته محکمه و لوی

سارنوال،

وزرا، رئیس و اعضای استره محکمه و لوی سارنوال می‌توانند در جلسات لویه جرگه بدون حق رای شرکت کنند. در اینجا باید گفت که طبق قانون اساسی اعضای اصلی لویه جرگه متشکل است از شورای ملی و روسای شوراهای ولایتی و ولسوالی که این افراد هم به طور مستقیم از طریق رای مردم انتخاب می‌شوند.

دیده می‌شود که لویه جرگه به طور غیر مستقیم از طریق مردم انتخاب می‌شوند و در حقیقت اعضای آن منتخب مردم هستند که از یک سو بر مشروعیت لویه جرگه مهر تایید می‌زند و در ثانی رای و ایده آنان، رای و ایده مردم خواهد بود.

لویه جرگه طبق ماده ۱۱۱ قانون اساسی کشور، در موارد مشخص ۱- اتخاذ تصمیم در مورد مسائل مربوط به استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و مصالح عالیای کشوری، ۲- تعدیل احکام این قانون اساسی و ۳- محاکمه رئیس‌جمهور، دایر می‌گردد.

برگزاری لویی جرگه اضطراری و به دنبال آن انتخاب حامد کرزای به عنوان رئیس دولت انتقالی، انتخاب اعضای کابینه و آغاز به کار این دولت، گام دومی در جهت برقراری ثبات و امنیت در افغانستان به حساب می‌آید.

رقابت میان اقوام مختلف در لویه جرگه

یکی از جدی‌ترین نیروهای بحران‌ساز در افغانستان وجود فرماندهان و جنگ‌سالاران متعدد است که تنها به طور موقت راضی نگه‌داشته شده‌اند. این نیروها با در نظر گرفتن زمان، همواره موقعیت خود را در صحنه سیاسی افغانستان ارزیابی می‌کنند و به محض اینکه احساس کنند منافع آن‌ها به خطر افتاده، با جنگجویان و شبه‌نظامیانی که در اختیار دارند، سعی در بی‌ثبات سازی دولت انتقالی می‌کنند. در حال حاضر

درگیری بین گروه‌های رقیب، از جمله در استان‌های غربی و جنوبی افغانستان، فشار بسیاری را بر دولت انتقالی وارد می‌کند. به عنوان مثال درگیری‌های خونین بین اسماعیل خان و کریم خان در منطقه هرات، ادامه داشت. یا در منطقه خوست در جنوب افغانستان ادامه درگیری‌ها بین هواداران پاشاخان و حکیم تینوال، والی انتصابی کرزای، منجر به تلفات زیادی شده بود. یکی از اهداف فوری دولت انتقالی خلع سلاح عمومی و از بین بردن توانایی این نیروها است که تا به حال در این امر به طور کامل موفق نبوده است. به عنوان مثال، کابل هنوز خلع سلاح نشده و هزاران تن از افراد مسلح وابسته به گروه‌های مختلف در شهر به سر می‌برند و نیروهای بین‌المللی موفق نشده‌اند تا آن‌ها را از شهر خارج کنند.

شواهد بسیاری وجود دارد که در آستانه تشکیل لویه جرگه اضطراری شرایط امنیتی سیر نامطلوبی یافته است. در حال حاضر دولت موقت عملاً هیچ اقتداری خارج از کابل ندارد و تنش‌های فرقه‌ای در سرتاسر کشور، براساس رقابت‌ها و خصومت‌های دیرینه در حال گسترش است.

در شمال شرقی، نیروهای تاجیک یا «جمعیت اسلامی» قدرت را در دست دارند و در بخش شمالی، با نیروهای «جنبش ملی» ازبک‌ها به رهبری عبدالرشید دوستم و هزاره‌ها به رهبری خلیلی و اکبری در رقابت می‌باشند.

در بخش‌های متعددی از کشور از جمله در جنوب و شرق مانند لوگر و قندهار وضعیت تنش آمیزی وجود دارد و برخوردهای نظامی اخیراً در جنوب شرقی (گردیز) در شمال (سرپل) و مرکز کشور (لعل) وجود داشته است.

به طور کلی، عدم اعتماد عمیق براساس تقسیمات فرقه‌ای، قبیله‌ای و نژادی به چشم می‌خورد. پشتون‌ها از اینکه در توافقات «بن»، جناح متعلق به ائتلاف شمال سه وزارت خانه دفاع، داخله و خارجه را در دست

گرفته است ناراضی می‌باشند و امید دارند که لویه جرگه اضطراری این نابرابری‌ها را جبران نماید. از سوی دیگر، تاجیک‌ها معتقدند که به تنهایی در مقابل طالبان و القاعده که به عقیده آنان اکثر پشتون‌ها از آن‌ها حمایت کرده‌اند به مدت ۷ سال جنگیده‌اند و افغانستان را از دست آنان آزاد ساخته‌اند. تاجیک‌ها همچنین با واگذاری هر نقشی به پادشاه سابق مخالف هستند و اساساً اشتباهات وی را مسبب ناآرامی‌های سال‌های گذشته می‌دانند و به غیبت او و طرفدارانش در مدت ۳۰ سال از صحنه افغانستان و در دوران پر مصیبت کشور اشاره می‌کنند.

نقش گروه‌های قومی در دولت انتقالی

کرزی بعد از شش ماه دوره موقت در لویه جرگه اضطراری که در جون ۲۰۰۲ توسط محمد ظاهر شاه دایر شد. کرزی دوباره به حیث رئیس دولت در اداره انتقالی برای یک و نیم سال دیگر انتخاب شد. او در این لوی جرگه به حمایت محمد قسیم فهمیم و سایر اعضای جبهه متحد به ریاست رسید. او در این کابینه تغییراتی را به وجود آورد؛ قانونی را از وزارت امور داخله به وزارت معارف انتقال داد و به جای او نخست تاج محمد وردک و سپس علی احمد جلالی از قوم پشتون را به عنوان وزیر امور داخله تعیین نمود. اشرف غنی احمدزی را به وزارت مالیه منصوب کرد. کرزی در دوره انتقالی از محمد یونس قانونی و قسیم فهمیم فاصله گرفت. با ریاست و زیرکی اعضای جبهه متحد را کنار زد البته نباید نقش زلمی خلیل زاد فرستاده ایالات متحده در افغانستان را در این مورد نادیده گرفت. خلیل زاد در مورد کنار زدن یونس قانونی و گرفتن قدرت از دست تاجیکان می‌نویسد: «یکی از نزدیک‌ترین دستیاران شاه، آشکارا اعلام کرد که ظاهر شاه دولت انتقالی را رهبری خواهد کرد. کرزی و رهبران ائتلاف شمال شوکه شدند. رهبران ائتلاف شمال بحثی را شروع کردند که آیا نامزد خود را برای رقابت با شاه معرفی کنند یا لویه جرگه را از بنیاد تحریم

کنند. در تماس تلفنی با شاه از نامزد نشدن ظاهر شاه مطمئن شدم و به کرزی گفتم در ازای خودداری شاه از نامزدی، یکی از وزارتخانه‌های مهمی چون وزارت خارجه، دفاع و امنیت را از دست تاجیکان خارج کنیم. عبدالله در جایگاه وزارت خارجه هیچ سرمایه واقعی امنیتی را در کنترل نداشت و فهمم نیرومندتر از آن بود که از پست وزارت دفاع حذف شود. توافق کردیم که بهترین گزینه یونس قانونی است که کناره‌گیری کند و به یک پشتون اجازه دهد که رهبری وزارت داخله را به دست بگیرد». (خلیل زاد، ۱۳۹۶: ۱۴۶-۱۴۷)

عبدالحفیظ منصور یکی از اعضای لویه جرگه قانون اساسی می‌گوید: «در لویه جرگه اضطراری کرزی منتظر حمایت فهمم بود. برادر کرزی قیوم کرزی و اشرف غنی تلاش می‌کردند که امضاء ائتلاف شمال را به نفع کرزی جمع نمایند تا کرزی بتواند خود را نامزد دوره انتقالی نماید؛ اما در لویه جرگه قانون اساسی وضع تغییر معکوس یافته بود. این تیم کرزی بود که همه چیز را در دست خود گرفته بود و قانون را مطابق میل و خواست خود تصویب می‌کرد. در لویه جرگه قانون اساسی تیم چهارنفره، بنام تیم متخصصین متشکل از اشرف غنی احمدزی (پشتون)، حنیف اتمر (پشتون)، انور الحق احدی (پشتون) و صدیق فرهنگ مداخله می‌کردند. فاروق وردک (پشتون) به حیث رئیس دار الانشاء لویه جرگه قانون اساسی را بر اساس نظر و هدایت آن‌ها هر موضوعی را که دلش می‌خواست عنوان می‌کرد و از بحث بر موضوعی که نمی‌خواست جلوگیری به عمل می‌آورد». (اندیشمند، ۱۳۸۴: ۱۰۳)

در سال ۲۰۰۲ میلادی، کرزی با انتخاب غیر مستقیم توسط لوی جرگه به عنوان رئیس حکومت موقت انتخاب شد، او و هوادارانش از موقعیت‌های مورد حمایت جامعه جهانی و نیز از دسترسی‌شان به منابع دولتی استفاده کردند تا رهبران جهادی را مجبور به کناره‌گیری کنند و هم‌زمان تلاش کردند تا رهبرانی را که

قادر به برکناری نیست وارد دولت نمایند. در پایان سال ۲۰۰۲، کرزی شروع به حذف نخبگان کلیدی گروه های مجاهدین از کابینه کرد و همچنین سعی کرد که فرماندهان قدرتمند ولایات را علیه یکدیگر برانگیزد. به طور مثال در هرات رئیس جمهور کرزی، امان الله خان که یک فرمانده قدرتمند بود در مقابلش فرمانده قطعاً هفدهم شنیدند به نام ظاهر نبی زاده را علیه اسماعیل خان تحریک کرد و جنگ آنان تا سال ۲۰۰۳ ادامه یافت. در ماه مارس سال ۲۰۰۴، بین نیروهای وفادار به اسماعیل خان جنگ سالار محلی و قطعاً هفدهم ارتش افغانستان، تحت فرماندهی جنرال ظاهر نبی زاده پس از یک سوء قصد ناموفق به جان اسماعیل خان، جنگ در گرفت. در این نبرد، میرویس صادق، فرزند اسماعیل خان به قتل رسید. در اوت ۲۰۰۴ در یک نبرد بین اسماعیل خان و فرماندهان طرفدار کرزی، حکومت بیش از هزار نفر از سربازان آموزش دیده توسط نیروهای ایالات متحده آمریکا و ۳۰۰ نفر از اعضای پولیس تحت آموزش آنان را به هرات اعزام کرد و به این ترتیب، اسماعیل خان مجبور به قبول پست دولتی در کابل شد. انتقال اسماعیل خان به کابل، ارتباط او با هوادارانش را به طور مؤثری ضعیف ساخت. (تیمورشاران، ۱۳۹۵: ۱۰۲)

در بلخ سه فرمانده عمده؛ جنرال دو ستم، عطا محمد نور و محمد محقق بر سر کنترل شهر استراتژیک مزار با یکدیگر به نزاع برخاستند. برای تضعیف عطا محمد نور، کرزی، دو ستم را که معاون وزارت دفاع بود، طی فرمانی مشاور خاص خود در امور امنیتی و نظامی منصوب کرد. انگیزه اصلی این کار آن بود که دو ستم بتواند قطعاً هفتم نظامی تحت فرماندهی، فرمانده جمعیت اسلامی عطا محمد نور را خلع سلاح کند. هنگامی که روشن شد عطا محمد نور در این بازی برنده است، کرزی تغییر جهت داده و با قبول آتش بس و دادن سلاح به اردوگاه عطا محمد نور از او حمایت کرد. با قدرت گرفتن تدریجی عطا محمد نور در ولایات شمالی کشور، دو ستم ناگزیر به قبول موقعیت نمادین در کابل تن داد. روابط دو ستم و کرزی

خراب شد و در سال ۲۰۰۹ پس از ماجرای اکبر بای، دوستم به ترکیه رفت. در قندهار والی این ولایت، گل آقا شیرزی یکی از رهبران قدرتمند پشتون نیز ناگزیر به قبول وزارت انکشاف دهات در سال ۲۰۰۳ و سپس ولایت ننگرهار شد. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۰۳)

به جاست که سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ را دوره رقابت قومی، بین پشتون‌های تکنوکرات تحصیل کرده در غرب به رهبری حامد کرزی و متحدان نزدیکش چون علی احمد جلالی، اشرف غنی احمد زی و انور الحق احدی و شبکه مجاهدین شمال که بلافاصله پس از ۲۰۰۱ بر دولت مسلط شدند، بدانیم. مقایسه محتاطانه تغییرات کابینه پس از بن و کابینه پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ این موضوع را تأیید می‌کند. تا پایان سال ۲۰۰۴ تنها یک عضو اصلی اتحاد شمال یعنی عبدالله عبدالله، در کابینه باقی مانده بود که او نیز بعدتر جایش را به دادفر سپینتا، یک تکنوکرات از هرات، داد. نخبگان شبکه اتحاد شمال عمدتاً توسط تکنوکرات‌های تحصیل کرده در غرب همچون رحیم وردک (وزیر دفاع)، انور الحق احدی (وزیر مالیه)، علی احمد جلالی (وزیر داخله)، هدایت امین ار سلا (وزیر بازسازی)، امین فرهنگ (وزیر اقتصاد) و حنیف اتمر (وزیر احیا و انکشاف دهات) جایگزین شدند. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۰۱)

از سال ۲۰۰۵ به این سو، کرزی به تنظیم‌های قدرتمند و رهبران آن‌ها همچون توزیع‌کنندگان قدرت متکی شد. این رهبران عبارت بودند از: احمد ضیا مسعود، برادر فرمانده مشهور و قدرتمند ضد طالبان احمدشاه مسعود، به نمایندگی از هواداران تاجیک خود؛ محمد کریم خلیلی و محمد محقق از اعضای سابق حزب وحدت و صادق مدبر از حزب حرکت، به نمایندگی از قومیت هزاره؛ دین محمد و گل آقا شیرزی به نمایندگی از پشتون‌های شرقی؛ برادرش احمد ولی کرزی از قندهار و آخوندزاده از هلمند؛ ژنرال عبدالرشید دوستم رهبر سیاسی جنبش به نمایندگی گروه قومی ازبک‌ها تا زمانی که در اثر حادثه اکبر بای

رابطه‌اش با کرسی خراب نشده بود. دیگر رهبران سیاسی مانند عبدالرب رسول سیاف، رهبر پیشین اتحاد اسلامی و یکی از اعضای پرنفوذ پارلمان؛ صبغت الله مجددی، رئیس جمهور موقت گروه‌های مجاهدین در سال ۱۹۹۲ و رئیس مشرانو جرگه؛ پیر سید احمد گیلانی، رهبر تنظیم محاذ ملی به خاطر ارتباطات و نفوذ مذهبی‌شان توسط کرسی به کار گرفته می‌شدند.

کرسی به دلیل در اختیار داشتن منابع مالی و قدرت دولتی، با پیشنهاد موقعیت‌های اداری در وزارتخانه‌ها، جوازهای کاری، قراردادهای حکومتی و بودجه‌های انکشافی به عنوان منابع سیاسی به این رهبران که آنان نیز به نوبه خود این منابع را بین هوادارانشان توزیع می‌کردند، این رهبران را شریک قدرت می‌ساخت. (همان، ۱۰۵) برای اینکه نخبگان و رهبران سیاسی قدرتشان را مشروع جلوه دهند و برای حفظ موقعیت‌های خود، بیشتر به مرکز یعنی دولت متصل باشند. یک نوع رابطه معاملاتی و بده بستان با هوادارانشان به وجود آورده بودند. با افزایش ناگهانی کمک‌های بین‌المللی و تشکیل دولت توسط رهبران سیاسی اعم از جهادی و غیر جهادی، دسترسی آن‌ها به منابع مالی جهانی، روابط داد و ستد رونق بیشتری گرفت. چنین روابطی رهبران سیاسی و نخبگان سیاسی را در مرکز و هوادارانشان را در اطراف با دولت پیوند می‌دهند. گودهند (۲۰۰۴) در مطالعه‌ای درباره اقتصاد جنگ و صلح، نشان می‌دهد که چطور این رابطه در افغانستان پس از ۲۰۰۱ میلادی، تمام سطوح فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و همچنین اقتصاد، مشارکت و مبادله را در برمی‌گیرد.

در سال ۲۰۰۱ میلادی سه گروه از چهار گروه سیاسی که در کنفرانس بن شرکت کرده بودند، نمایندگان هفت گروه سیاسی پیشین اهل سنت و هشت گروه اهل تشیع را (که به تنظیم‌های هفت‌گانه و

هشت گانه مشهور بودند) تشکیل می دادند. این تنظیم ها در دهه ۱۹۸۰ میلادی تشکیل شده و بین سال های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱ در برابر یکدیگر جنگیده بودند.

در سال ۲۰۰۱ میلادی که نهادها و ساختار حکومتی از بین رفته بود، جامعه جهانی و سازمان های که به دنبال دولت سازی بودند، برای تشکیل حکومت موقت به این تنظیم ها متکی شدند. پس از توافقات مربوطه به تقسیم قدرت در کنفرانس بن، این شبکه های سیاسی بخش های استراتژیک دولت را اشغال کردند و از این طریق، قدرت و منافع خود را با در دست گرفتن ادارات دولتی کشور گسترش دادند. (شاران، ۱۳۹۵:

۳۴)

یکی از رجال سیاسی کشور که حزب با سابقه ای دارد و مناصب مهمی را در دولت های پسا طالبان صاحب شده، در مورد عدم موفقیت دموکراسی در افغانستان چنین اظهار می کند: «دانشمندان مطالعات افغانستان اکثراً به این نظرند که کلتور (فرهنگ) سیاسی افغان ها با دموکراسی سازگار نیست. به نظر آنها برای افغان ها قبیله، قوم، مذهب و منطقه تاکنون دارای چنان اهمیت است که دیگران را تحمل کرده نمی توانند و یا این که به برتری خویش ایمان دارند». (اکبری، ۱۳۹۶: ۱۷)

آقای علامه با آوردن این مطلب نظر آقای احدی را فقط در مورد قوم پشتون صادق می داند در حالی که ما در افغانستان کنونی هم شاهد چنین معضلاتی هستیم به طور مثال کابل را چهار گروه های قومی تقسیم بندی کرده است. بافت شهری کابل گواه زنده ی زندگی بر مدار قوم و مذهب است گوی که چند کشور مختلف در آنجا ساکن است.

گروه‌های قومی در ارتباط با کشورهای خارجی

تصرف کابل توسط نیروهای جبهه متحد که تحت فرماندهی محمد قسیم فهیم قرار داشتند برای اسلام‌آباد غیرقابل پذیرش و برای آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها ناخوشایند بود. با آنکه ایالات متحده در سقوط رژیم طالبان و فروپاشی حاکمیت القاعده در افغانستان از آن نیروها به‌مثابه سربازان زمینی خود استفاده کرده بود؛ اما تصرف کابل به دست آن‌ها حادثه خارج از برنامه آمریکایی‌ها بود. ایالات متحده و انگلستان در هماهنگی با اسلام‌آباد برای جانشینی حکومت طالبان در کابل نه جبهه متحد مخالف طالبان بلکه افراد و اداره دیگری را مدنظر داشتند. آن‌ها ورود نیروهای جبهه متحد مخالف طالبان را به کابل اگرچه مانع جدی اما در تشکیل اداره جدید مشکل‌ساز می‌پنداشتند. چنین حالتی برای اسلام‌آباد و جنرالان پاکستانی که بار دیگر دشمنان خود را به کرسی اقتدار در کابل می‌دیدند قابل قبول نبود. پاکستان بعد از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ بر سر دوراهی حمایت از طالبان و یا پشت کردن با آن‌ها قرار گرفت، راه دوم در صورت تعویض طالبان به حکومت قابل قبول برای پاکستان از شرایط عمده اسلام‌آباد بود. البته ایالات متحده آمریکا از قبل هم به خواست‌ها و تمایل پاکستان در مورد افغانستان متعهد بود و در هیچ مقطع زمانی در طول نیم قرن از ایجاد پاکستان گامی را در جهت مخالفت با نظریات و اهداف آن کشور در رابطه با افغانستان بر نداشته است.

آقای خلیل زاد در کتابش تحت عنوان «فرستاده» در مورد تسخیر کابل توسط ائتلاف شما (که متشکل از اقوام غیر پشتون بودند) می‌نویسد: «در دولت بوش بر سر این که نیروهای ائتلاف شمال کابل را تسخیر کنند یا نه دو دستگی وجود داشت. پاول دو گزینه را پیش نهاد داد: یا ایالات متحده اداره پایتخت را به صلح بانان سازمان ملل متحد یا سازمان کنفرانس اسلامی بدهد، یا استراتژی جنگ را چنان تغییر دهد که ائتلاف

شمال و نیروهای تقویت شده پشتون یک جا شهر را آزاد کند». (خلیل زاد، ۱۳۹۶: ۱۱۷)

ایالات متحده از اینکه کابل به دست جبهه غیر پشتون تسخیر شود نگران بود و این نگرانی فقط برای آمریکایی‌ها نبود، بلکه پاکستان متحد آمریکا هم از این که نیروهای شمال وارد کابل شود نگران بودند.

آقای محمد اکرام اندیشمند در کتاب خود به نام «آمریکا در افغانستان» می‌گوید زمانی که نیروهای ائتلاف شمال به کابل وارد شد، رهبران آن‌ها تصمیم گرفتند تا از بازگشت برهان الدین ربانی رئیس‌جمهور سابق به کابل و قصر ریاست جمهوری جلوگیری کنند و بدین وسیله به آمریکایی‌ها ثابت سازند که آن‌ها متحد آمریکا هستند و از پذیرش اداره حکومت جدید به رهبری پشتون‌ها حمایت می‌کنند. آن‌ها هرچند ربانی را مدتی در جبل السراج نگه داشتند؛ اما این حرکت آن‌ها نتوانست آن‌ها را به عنوان نیروی مورد اطمینان و اعتماد نزد پاکستان و آمریکا بسازد تا در آینده از آن‌ها به عنوان محوری در قدرت سیاسی استفاده نمایند. (اندیشمند، ۱۳۸۴: ۹۳)

آقای خلیل زاد، در مورد ربانی می‌نویسد که یکی از موانع ما در برابر دولت فراگیر ربانی بود. وی سعی داشت با چابکی خود را به عنوان رئیس‌جمهور جا بزند؛ اما به او گفتم که ماندن او در مقام ریاست جمهوری پذیرفتنی نیست. ربانی درخواست کرد که از من به عنوان مجرای برای تأمین، رابطه با دولت بوش استفاده کند مسائل حساس بیشتری وجود دارد که او می‌خواهد به‌شخصه بحث کند. من توافق کردم که ارتباط ما ادامه یابد. (خلیل زاد، ۱۳۹۶: ۱۱۹-۱۲۰)

سیاست آمریکا که مطابق با نظر آقای خلیل زاد که یک آمریکایی افغانستانی اصل و از گروه قومی پشتون می‌باشد، حامی گروه قومی پشتون در ساختار سیاسی قدرت می‌باشد. تاجیکان؛ چه شاخه نظامی آن شورای نظار که مانع از ورود ربانی به کابل شدند و چه خود آقای ربانی به عنوان رهبر سیاسی تاجیکان سعی داشتند خود را با سیاست‌های ایالات متحده هم‌سو نمایند و تلاش می‌کردند با ایالات متحده روابط

برقرار کرده تا زمینه نفوذ خود را در قدرت افزایش دهند. حتی از پذیرش یک حکومت جدید به رهبری پشتون ها برای نشان دادن حسن نیت شان حمایت کردند.

در مذاکرات بن ۲۰۰۱ ایالات متحده آمریکا نقش اصلی را برای ایجاد توافق بازی کرد. این نقش نه یک نقش میانجی گرایانه بلکه نقشی برای اعمال فشار بود. بعداً «کالین پاول» وزیر خارجه آن کشور در فیلم مستندی که از کانال ۴ تلویزیون انگلستان منتشر شد از فشار شدید آمریکا در امضای توافق نامه پرده برداشت. او گفت که آمریکا مصمم بود بدون امضای توافق نامه به هیئت اجازه بازگشت ندهد. هیئت آمریکایی در مذاکرات بن به خصوص زلمی خلیل زاد گرداننده اصلی چرخ مذاکرات و امضای این توافق نامه بود. او بود که جبهه متحد را به پذیرش کرسی در ریاست اداره موقت واداشت؛ علی الرغم آنکه وی ۲ رأی و سیرت ۱۲ رأی برده بود. (اندیشمند، ۱۳۸۴: ۹۶)

پس از حل مسئله انتخاب کرسی به عنوان رئیس جمهور افغانستان با مداخله مستقیم آقای خلیل زاد وی می نویسد: در حل مسئله انتخاب کرسی، حالا مسئله نهایی تعیین کابینه او بود. در این جا ائتلاف شما و به ویژه ربانی مانع تراشی می کرد. آن ها از معرفی نامزدهای خود برای وزارتخانه ها پا پس می کشیدند. ائتلاف شمال می دانست که اگر کنفرانس شکست بخورد، آن ها امتیاز ذاتی خواهد داشت، چون از قبل بر کابل و وزارتخانه ها کنترل داشتند. (خلیل زاد، ۱۳۹۶: ۱۲۶)

ایالات متحده آمریکا تا قبل از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ سیاست مخالفت با طالبان را تا سر حد سرنگونی حکومت آن ها در دستور کار نداشت. چون طالبان دوستان و متحدان دوستانش پاکستان و عربستان سعودی

۱. در مورد میزان رأی ستار سیرت و کرسی، بین نوشته های آقای خلیل زاد و اندیشمند اختلاف نظر وجود دارد. آقای اندیشمند رأی ستار سیرت ۱۲ و رأی کرسی ۲ می داند. خلیل زاد این رأی ۹ به ۲ می داند. از آنجایی که آقای ستار سیرت متعلق به قوم ازبک می باشد. آقای خلیل زاد با فشار آمریکا مانع از ریاست جمهوری وی می شود.

بود. یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست آمریکا را در مورد طالبان تغییر داد. آمریکایی‌ها تصمیم به تغییر رهبری حکومت طالبان و سپس تعویض رژیم گرفتند؛ و برای عملی شدن این تغییر و تعویض عبدالحق و حامد کرزی را به عنوان جانشینان پشتون بجای طالبان مورد توجه و حمایت قرار دادند. عبدالحق بر سر این راه جان باخت و کرزی به حیث یگانه گزینه آمریکایی‌ها باقی ماند و در مجلس بن با تلاش و برنامه ریزی زلمی خلیل زاد به ریاست اداره موقت رسید. (اندیشمند، ۱۳۸۴: ۹۹-۱۰۰)

آقای خلیل زاد در کتاب فرستاده درباره حمایت کشورهای خارجی از تاجیکان می‌گوید؛ پیش از یازدهم سپتامبر که آمریکا حامی بی‌میل ائتلاف شمال بود، ایران یک‌دنده پشت سر آن‌ها ایستاده بود. به‌رغم تاریخ افغانستان به عنوان میدان نبرد برای رقابت قدرت‌های بیرونی بود، ما از توافق کلی میان دولت‌های منطقه در کنفرانس (بن) سود بردیم. روسیه، هند و ایران پیش از یازدهم سپتامبر حامی ائتلاف شمال بودند. آن‌ها به شرطی از روی کار آمدن حکومت جدید استقبال می‌کردند که ائتلاف شمال در آن حضور پررنگی داشته باشد. هم‌زمان، آن‌ها پذیرفتند که تقسیم قدرت با پشتون‌ها برای جلوگیری از جنگ داخلی ضروری است. پاکستان کم‌تر خوش‌بین بود، اما با کنترل کابل از سوی ائتلاف شمال، در این مرحله بهترین چیزی که اسلام‌آباد می‌توانست امیدش را داشته باشد، توافقی بود که در آن پشتون‌ها نمایندگی کافی داشته باشند. (خلیل زاد، ۱۳۹۶: ۱۲۱)

نتیجه گیری فصل دوم

در فصل دوم به تشکیل یک دولت مدرن با ورود جامعه جهانی پس از یازدهم سپتامبر بر یک تفکر مبتنی بر تفاهم، در دو بخش (حکومت موقت و انتقالی) که در نشست بین المللی به آن راه حل رسید پرداخته خواهد شد.

کنفرانس بن در کشور آلمان در شهر بن برگزار شد و این کنفرانس به همین نام هم مسما گردید، نام افغانستان با نام بن پیوند ناگسستنی یافت. در این کنفرانس از گروه های جهادی و غیر جهادی دعوت شد تا درباره آینده افغانستان و سر نوشت این کشور راه حل بیابند.

چهار گروه مهم در این کنفرانس حضور یافتند و پس از ۹ روز بحث یک حکومت توافقی در افغانستان به وجود آوردند به نام حکومت موقت که به مدت ۶ ماه اداره امور را در دست داشته باشد و تحت حمایت جامعه جهانی و ریاست آن را کرزی به عهده داشت. در این کنفرانس تقسیم قدرت بسیار شتاب زده و تحت فشار کشورهای خارجی انجام شد و نوع تقسیم قدرت بر اساس میزان جمعیت اقوام صورت گرفت. هر چند در افغانستان سرشماری دقیق از میزان جمعیت وجود ندارد اما این تقسیم قدرت بر مبنای تخمینی جمعیت اقوام صورت پذیرفت.

در این تقسیم قدرت پشتون ها ۳۴٪ درصد، تاجیک ها ۳۴٪ درصد، هزاره ها ۲۰٪ درصد و ازبک ها ۱۲٪ درصد تعیین شد. اما در ابتدای تشکیل حکومت موقت تاجیک ها به دلیل نفوذ و کنترل نظامی که داشتند توانستند قدرت بیشتری در اختیار بگیرند. حضور تاجیک ها در دولت انتقالی - موقت پر رنگ تر از میزان توافقی بین المللی بود و همین امر افراد که از پایگاه اجتماعی پشتون ها نمایندگی می کردند به تدبیر و چاره جویی وا دارد. کرزی آرام آرام افراد با نفوذ گروه قومی تاجیک را از قدرت کنار می زد. اولین حرکت کرزی با کمک زلمی خلیل زاد فرستاده ویژه آمریکا در افغانستان در طی برگزاری لوی جرگه

اضطراری کنار زدن یونس قانونی از وزارت داخله بود. کرسی پس از حکومت موقت و در دوره حکومت انتقالی از تاجیک ها فاصله گرفت و تا پایان سال ۲۰۰۴ میلادی تنها یک عضو اصلی اتحاد شمال آقای عبدالله عبدالله در کابینه دولت کرسی باقی ماند که وی هم جایش را به داد فر اسپینتا یک تکنو کرات و تحصیل کرده غرب داد.

فصل سوم

انتخابات اول و دوم ریاست جمهوری

(۲۰۰۹ - ۲۰۰۴)

ما معتقدیم که انتخابات باید کاملاً آزاد باشد و همه مردم افغانستان بتوانند در آن شرکت کنند، ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه آن رد می‌کنیم و طرفدار شرکت همه مردم افغانستان اعم از زن و مرد، پیر و جوان و ... برای تعیین سرنوشت سیاسی‌شان هستیم...

شهید مزاری

مقدمه

بارزترین شاخصه‌ی دموکراسی، انتخابات و نظر اکثریت ملت به شمار می‌رود که پس از دوره رنسانس در قرن نوزدهم میلادی این شیوه‌ی تشکیل حکومت، به عنوان پارادایم مورد پذیرش بسیاری از کشورها بخصوص اروپا قرار گرفت. کشور افغانستان بعد از تأسیس این کشور در سال ۱۷۴۷ م دوران حکومت‌های سلطنتی، خودکامه و جمهوریت را پشت سر گذاشته است و انتخابات یک پدیده نوظهور و ارزشمندی برای این کشور می‌باشد و آغاز تحول جدید در تاریخ سیاسی افغانستان به شمار می‌رود.

پایان یافتن درگیری‌های مسلحانه قومی با فروپاشی نظام خشونت‌آمیز طالبان، فرصت و وضعیت جدیدی را پیش روی افغانستان قرار داد. در افغانستان پسا طالبان رویارویی و نزاع اقوام و جریان‌های سیاسی - فکری عمدتاً جنبه نرم‌افزاری به خود گرفته و فرصت‌های تازه‌ای را در سطوح ملی و بین‌المللی برای کشور فراهم ساخته است.

در وضعیت کنونی افغانستان هرچند گفتمان مدرن دموکراسی بر کشور تسلط یافته، ولیکن «فرهنگ عشیره‌ای» و «ستیزه‌های قومی» هنوز پایان نیافته و ممکن است تغییر شکل داده باشد و یا در سطح طبقه پایین اجتماع رنگ باخته باشد اما در نزد صنف الیت و نخبگان سیاسی جامعه از هر زمان دیگر حاد تر شده و به صورت زنده شاهد انحراف مسیر برق وارداتی از ولایات مرکزی هستیم؛ همانطور می‌توان هزاران مثال

دیگر از جمله انحراف شاهراه هرات کابل یا گلایه اشرف غنی رئیس جمهور کنونی افغانستان در یک مصاحبه تصویری و زنده از مسئولین و نیروهای کشورهای خارجی مبنی بر عدم رعایت توازن قومی-زبانی در مورد محبوس شدگان بگرام توسط آمریکایی ها که اظهار می کند که ۹۹ درصد زندانیان بگرام گوینده یک زبان و از یک قوم می باشد و دیگر شاید لازم به آوردن شهود زنده و مثال دیگر نباشد.

انتخابات ۱۳۸۳/۷/۱۸، نخستین قدمی بود برای تثبیت نهادینه ساختن دموکراسی در کشور، به نحوی که برای اولین بار مردم افغانستان موفق شدند، به پای صندوق های رأی رفته و حکومتی را انتخاب کنند که از خواسته های آنها نشأت گرفته باشد.

همان طور که در فصل قبل بیان شد بعد از شکست ارتش شوروی منازعات نیروی های مسلح با محوریت گروه های قومی بر سر قدرت آغاز شد و باعث به وجود آمدن نظام خشونت آمیز طالبان با داعیه رجعت گردید. با نابودی طالبان و تشکیل کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ م رویارویی و نزاع اقوام و جریانات سیاسی-فکری عمدتاً جنبه نرم افزاری به خود گرفت؛ و در قالب مشارکت سیاسی در ساختار سیاسی قدرت بروز یافت چالش ها و فرصت هایی را در سطح ملی و بین المللی برای کشور به وجود آورد. هرچند در حکومت انتقالی و موقت قدرت در بین گروه های قومی علی الخصوص رهبران اقوام تقسیم شد؛ اما با برگزاری اولین انتخابات در سال ۲۰۰۴ م تقسیم قدرت و مبارزه بر سر قدرت در شکل مشارکت در انتخابات ظهور یافت؛ اما باز هم سیاست و مشارکت در افغانستان جنبه قومی به خود گرفته، مردم عمدتاً به کسی رأی دادند که منتسب به آن بودند.

گفتار اول: دور اول ریاست جمهوری

نقش گروه‌های قومی در اولین دور انتخابات

در اولین انتخابات و ثبت‌نام برای نامزدی ریاست جمهوری نامزدهای از اقوام مختلف حاضر شدند و خود را نامزد ریاست جمهوری کردند. بیان‌گر اینست که همه اقوام می‌خواهد در ساختار سیاسی قدرت و حاکمیت نقش داشته باشند.^۱ هجده نفر زن و مرد از اقوام مختلف و با گرایش‌های سیاسی متعدد و تخصص‌های گوناگون در اولین انتخابات افغانستان شرکت کردند، که خود عامل بسیار مهمی برای موفقیت در انتخابات و تأثیر روانی مؤثری را بر جامعه افغانستان که سابقه طولانی حکومت‌های استبدادی و دوران جنگ‌های داخلی و نظامیگری را پشت سر گذاشته داشته است. در این میان نقش چهار قوم بزرگ افغانستان را برای دستیابی به ساختار سیاسی قدرت در اولین انتخابات را مورد بررسی قرار دادیم. کاندیداهای این چهار قوم بزرگ افغانستان عبارت‌اند از: کرزی از قوم پشتون، یونس قانونی از قوم تاجیک، محمد محقق از قوم هزاره و عبدالرشید دوستم از قوم ازبک که برای کرسی ریاست جمهوری به رقابت می‌پردازند.

^۱ در گذشته لویه جرگه نقش برجسته‌ای در انتخاب رئیس دولت، شاه، تصویب قوانین و اتخاذ تصمیمات مهم ایفا می‌کرده است. هنوز هم در شرایط اضطراری لویه جرگه تشکیل و برای امور مهم تصمیم‌گیری می‌نماید چنانکه لویه جرگه اضطراری در ۲۰۰۲ (خرداد ماه ۱۳۸۱) آقای کرزی به مدت ۱۸ ماه به عنوان رئیس جمهور دولت انتقالی انتخاب کرد. (در فصل قبل بدان پرداخته شد)

نامزدان چهار گروه قومی بزرگ افغانستان

کرزی پشتون

حامد کرزی از قبیله پوپلزایی قوم پشتون و از منطقه‌ای در حومه شهر قندهار به نام کرز است. پدرش عبدالاحد کرزی از وکلای پارلمان محمد ظاهر شاه و کلان قبیله پوپلزایی بود که در جولای ۱۹۹۹ در شهر کویت پاکستان به قتل رسید. حامد کرزی تحصیلات خود را در هندوستان در سطح ماستری (فوق لیسانس) در رشته علوم سیاسی به پایان رساند. وی در دوران جهاد علیه نیروهای شوروی عضو تنظیم جبهه نجات ملی به رهبری صبغت الله مجددی بود. در حکومت مجاهدین مدتی را معاون سیاسی وزارت خارجه بود. وی از سوی ریاست عمومی امنیت ملی که به وی مظنون شده بودند به مقر امنیت ملی فراخوانده می‌شود و پس از آنکه آنجا مورد اصابت قرار می‌گیرد، کابل را ترک گفته به پاکستان می‌رود. در ابتدای ظهور گروه طالبان از آن‌ها حمایت کرد. در مورد رابطه کرزی با طالبان آقای یونس قانونی می‌گوید:

کرزی سه بار، یکبار در شورای امنیت ملی و دو بار در کابینه از تقرر خود به حیث نماینده دائمی حکومت طالبان در سازمان ملل قصه (صحبت) کرد. او گفت: «وقتی ملا غوث وزیر خارجه طالبان فرمان ملا عمر را در مورد تقرر من به حیث نماینده دائمی افغانستان در سازمان ملل آورد دیدم که فرمان به انگلیسی نوشته شده است. من گفتم که این را چرا به پشتو و یا دری نوشته نکرده‌اند؟ ملا غوث گفت که کار و اختیارات از دست ما رفته است. همه چیز به خارجی‌ها رسیده و این مکتوب را در اسلام‌آباد نوشته‌اند». (اندیشمند، ۱۳۸۴: ۹۹)

زلمی خلیل زاد در مورد رابطه کرزی با طالبان می‌نویسد که طالبان در نظر داشتند که کرزی را به نمایندگی خود در سازمان ملل تعیین کنند. کرزی از من مشورت خواست. من گفتم: «اگر این مقام را

بگیرید، ناچارید از طالبان در جهان نمایندگی کنید. آیا آماده چنین کاری هستید؟ کرزی پاسخ داد: من این افراد را می‌شناختم. آن‌ها به من اطمینان می‌دهند که اگرچه در حال حاضر شاید آشفته باشند، تکنوکرات‌های آن‌ها سرانجام حکومت خواهند کرد». (خلیل زاد، ۱۳۹۶: ۸۶)

کرزی پس از اینکه در کنفرانس بن حکومت انتقالی را رهبری و در لویه جرگه اضطراری توانست در انتخابات غیر مستقیم رهبری حکومت انتقالی را هم به عهده بگیرد؛ اما در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ وی نامزدی بود که از گروه قومی پشتون نمایندگی می‌کرد. این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که وی تا آن زمان تقریباً یک چهره ملی محسوب می‌شد و آرای وی شامل اقوام غیر پشتون خسته از جنگ‌های داخلی هم می‌شد و می‌توان ادعا کرد تنها نامزدی که رأی ملی داشت کرزی بود.

برای کرزی، انتخابات به معنی تحکیم هرچه بیشتر قدرتش بود. بر اساس قانون اساسی جدید افغانستان، رئیس‌جمهور صلاحیت‌های گسترده‌ای دارد که وی از آن به نحو مؤثری برای گسترش قدرتش استفاده می‌کند. به عنوان مثال، وی صلاحیت آن را دارد که یک سوم اعضای مشرانو جرگه را منصوب کند (ماده ۸۴ قانون اساسی)، صدور فرمان ریاست جمهوری، ابزاری مهم دیگری در دست رئیس‌جمهور است (ماده ۷۶). مسئولیت نصب تمام والیان و ول‌سوالان به عهده رئیس‌جمهور است که وی با صدور فرمان ریاست جمهوری آن را عملی می‌سازد (بند ۱۳ ماده ۶۴). بر اساس همین ماده قانون اساسی، رئیس‌جمهور به نصب و عزل قضات دستگاه قضایی می‌پردازد که قرار است مستقل باشد. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۰۸)

برای رهبران و نخبگان سیاسی (چهره‌های جهادی) انتخابات فرصتی بود تا خود را به عنوان رهبران قومی و محلی نشان دهند. اگرچه کرزی در انتخابات ۲۰۰۴ با کسب ۵۵ درصد آرا در انتخابات برنده شد، سه رقیب سرسخت وی: یونس قانونی (از قومیت تاجیک)، محمد محقق (از قومیت هزاره) و ژنرال دوستم

(از قومیت ازبک) هر کدام به ترتیب: ۱۶/۳، ۱۱/۷ و ۱۰ درصد آرا را از آن خود کردند. در وضعیت عدم قطعیت ناشی از نبود آمار و ارقام معتبر، این رهبران توانستند تعدادی از رأی دهندگان را با خود همراه سازند و به این ترتیب، میزان نفوذ و پایگاه قدر خود را مشخص کنند. آنان به حوزه های رأی گیری قومی و منطقه ای مربوط به خود با این ادعا متوسل شدند که با آمدن به صحنه انتخابات می خواهند از منافع مردمشان دفاع کنند و به این ترتیب، به آرای عمومی مردم، رنگ قومی و منطقه ای بخشیدند. به عنوان مثال فیض الله ذکی معاون جنبش می گوید:

«برای اولین بار در تاریخ کشور، فرصتی فراهم شد که در آن گروه های قومی چون ازبک ها هم شانس حضور و رقابت در صحنه سیاسی را یافتند. در طول تاریخ، ترک تباران عمدتاً سه تا چهار درصد برآورد می شده اند. علی رغم اینکه می دانستیم در انتخابات برنده نخواهیم شد، ژنرال دوستم در انتخابات شرکت کرد تا مقدار جمعیت ما مشخص شود. دوستم ده درصد آرا را به دست آورد و دیگر کسی نمی تواند انکار کند که حداقل جمعیت ازبک ها، ده درصد است.»

محمد محقق کاندید قدرتمند هزاره:

«علت اصلی شرکت من در انتخابات این بود که ثابت شود هزاره ها یکی از اقوام بزرگ کشور است. در سه دهه گذشته ما در جهاد شرکت داشتیم و علیه طالبان جنگیدیم. هنگامی که دموکراسی در کشور آمد، ما فعالانه در آن سهم گرفتیم. در این مرحله، من به نمایندگی از مردم هزاره در انتخابات شرکت کردم و مردم به من رأی دادند. به شیوه دموکراتیک ما ثابت کردیم که این کشور به همه اقوام تعلق دارد.» (شاران، ۱۳۹۵: ۱۳۱)

این رهبران قومی و منطقه‌ایی با توجه به میزان رأی شان و جایگاهی که در بین گروه قومی خود دارند، توانستند به کرزی پیام روشنی بفرستند که اگر می‌خواهد قدرتش را حفظ کند و آن را تحکیم بخشد، باید آنان را جدی بگیرد. همین مسئله است که توضیح می‌دهد چطور کرزی مشارکت دادن مجاهدین در قدرت و گوش دادن به آنان را جایگزین سیاست نمایندگی از آنان کرد. از سال ۲۰۰۴ به این سو، توازن قدرت بین گروه‌های مختلف تغییر کرد و از تکنوکرات‌های تحصیل کرده در غرب مانند اشرف غنی احمد زی و علی جلالی به نفع احزاب جهادی سابق رقم خورد.

و کرزی قدرتش را با تکیه بر احزاب قومی و محلی مجاهدین سابق تحکیم بخشید. حامد کرزی، با به دست آوردن ۵۵٫۴ درصد کل آرا، به عنوان رئیس‌جمهوری افغانستان معرفی شد.

ولایاتی که آقای کرزی از آن بیشترین آرا را به خود اختصاص داد:

-خوست: ۹۶ درصد

-ننگرهار: ۹۵ درصد

-پکتیا: ۹۵ درصد

-کنر: ۹۴ درصد

-قندهار: ۹۱ درصد

-هلمند: ۹۰ درصد

-نیمروز: ۸۹ درصد

-پکتیکا: ۸۸ درصد

-لغمان: ۸۸ درصد

-زابل: ۸۵ درصد

-ارزگان: ۷۶ درصد

-فراه: ۷۴ درصد

<http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2009/07/090719>

آرا که آقای کرزی و سایر نامزدان گروه‌های قومی آوردند نشان‌دهنده نقش قومیت در ولایات افغانستان است. آقای کرزی بیشترین رأی را در ولایت‌های آورده که جمعیت پشتون در آن‌ها اکثریت هستند. از شرکت مردم در این انتخابات می‌توان چنین استنباط کرد که مردم افغانستان در این انتخابات با توجه به گرایش‌ها و تعلقات قومی شان به پای صندوق‌های رأی رفتند، در واقع این انتخابات مبارزه گروه‌های قومی برای به دست آوردن قدرت بود. انتخابات بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ را می‌توان با گسترش قدرت کرزی و تلاش رهبران سیاسی برای جلب حمایت هواداران قومی و محلی توضیح داد. در نتیجه کرزی، قدرتش را با تکیه بر رهبران قومی و محلی مجاهدین سابق تحکیم بخشید. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۳۲)

یونس قانونی تاجیک

محمد یونس قانونی فرزند محمد یوسف در سال ۱۹۵۸ میلادی در ولسوالی حصه سوم ولایت پنجشیر دیده به جهان گشوده است، ایشان در سال ۱۹۶۵ میلادی در شهر کابل شامل مکتب ابتدایی گردید و در سال ۱۹۷۷ میلادی دوره لیسه را در مدرسه ابوحنیفه به اتمام رسانید و متعاقباً شامل دانشکده شرعیات دانشگاه کابل گردید. آغاز فعالیت‌های وی در عرصه سیاسی، فرهنگی و جهادی از زمانی آغاز می‌شود که پس از فراغت از دانشکده شرعیات دانشگاه کابل، در سال ۱۹۸۰ به جبهه پنجشیر می‌پیوندد. با آزادی کابل و پیروزی مجاهدین، محمد یونس قانونی نیز همچون سایر مجاهدین، وارد کابل گردید و به

عنوان رئیس عمومی امور سیاسی اردو، در کنار شهید احمد شاه مسعود مشغول به خدمت گردید. در این مدت او توانست برای ایجاد یک اردوی منظم و ساختار مناسب برای اردو، موفقیت‌های چشمگیری را به دست آورد. پس از موافقت‌نامه ننگرهار که در آن برکناری احمدشاه مسعود از پست وزارت دفاع، تصویب گردید و شهید احمدشاه مسعود این موافقت‌نامه را پذیرفت و از سمت خویش کناره‌گیری کرد، محمد یونس قانونی به عنوان سرپرست وزارت دفاع از جناب رئیس‌جمهور وقت تعیین گردید. وی در این سمت بیش از سه ماه خدمت نکرد، یونس قانونی با وجود کار در وزارت دفاع از هرگونه فعالیت نظامی اجتناب ورزید و تنها در بعد سیاسی و تشکیلاتی آن، اجرای وظیفه کرد.

محمد یونس قانونی در دوران مقاومت به نمایندگی از این جریان، جهت گفتگو و مذاکرات با جریانی موسوم به شاه سابق، دو سفر رسمی به روم داشت. هدف اصلی و نیت از این سفرها، ایجاد یک تشکل حول محور وحدت ملی بود. تا با ایجاد یک تشکل ملی، جامعه را از بحران موجود رهایی بخشیده و در جهت ایجاد یک نظام سیاسی حرکت نماید.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م و حمله نیروهای خارجی با کمک ائتلاف شمال و سقوط کابل به دست نیروهای ائتلاف شمال. محمد یونس قانونی در رأس یک هیئت بلندپایه از جانب جبهه متحد، راهی بن گردید. وی پس از کنفرانس بن و شکل‌گیری حکومت موقت به عنوان وزیر امور داخله منصوب شد؛ اما در لوی جرگه اضرائی از جانب کرزی به عنوان وزیر تحصیلات عالی انتخاب شد. (ویکی‌پدیا، صفحه یونس قانونی)

^۱ شیوه برکناری یونس قانونی و گرفتن وزارت داخله از تاجیک‌ها از سوی کرزی و زلمی خلیل زاد در لوی جرگه اضرائی را در فصل سوم بیان کردیم.

در مورد قومی بودن انتخابات و این که مردم بر اساس گرایش‌های قومی رأی خواهند داد زلمی خلیل زاد که در آن روزها در جریان انتخابات ریاست جمهوری نفوذ داشت و راهنمای کرزی بود می‌نویسد: «هریک از گروه‌های قومی عمده یک نامزد انتخاباتی داشت: کرزی پشتون بود؛ قانونی تاجیک، دوستم ابک محمد محقق هزاره. انتظار این بود که افغان‌ها عمدتاً بر اساس هویت قومی خود رأی خواهند داد.» (خلیل زاد، ۱۳۹۶: ۲۲۶)

کرزی برای اینکه بتواند رأی قانونی را بشکند باید معاونانی از گروه‌های قومی دیگر انتخاب می‌کرد تا صد درصد برنده انتخابات شود. برای همین منظور ضیاء مسعود، برادر احمدشاه مسعود را که از خانواده‌ای محترم تاجیک بود به عنوان معاون اول انتخاب نمود. برای کم کردن رأی محمد محقق، یکی از رهبران شناخته شده هزاره آقای خلیلی را به عنوان معاون دوم خود انتخاب نمود.

یونس قانونی، با دریافت ۱۶,۳ درصد کل آرا، دومین فرد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ شد. ولایاتی که آقای قانونی، بیشترین آرا را از آن به خود اختصاص داد:

- پنجشیر: ۹۵ درصد

- پروان: ۵۷ درصد

- بدخشان: ۳۹ درصد

- بغلان: ۳۹ درصد

- سمنگان: ۳۸ درصد

<http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2009/07/090719>

رأی آقای قانونی هم بر اساس ترکیب جمعیت اقوام تاجیک در ولایات شمال است. تاجیک‌ها به لحاظ

موقعیت اجتماعی و سیاسی دومین گروه قومی در افغانستان به شمار می‌رود. تاجیک‌ها پس از تشکیل

افغانستان توانستند دو بار قدرت سیاسی را در دست بگیرند؛ یک بار قبل از نادر خان پدر محمد ظاهر شاه، یک نفر از قومیت تاجیک به نام حبیب‌الله بچه سقا ۹ ماه در کابل حکومت کرد؛ و دومین نفر از تاجیک‌ها که در این ۲۵۰ سال به حکومت رسید، برهان‌الدین ربانی بود که در زمان حکومت مجاهدین به قدرت رسید. حالا یونس قانونی بزرگ‌ترین رقیب کرزی بود هم به دلیل پذیرش اجتماعی مردم و هم به لحاظ اینکه تاجیک‌ها بعد از کنفرانس بن بیشترین نفوذ را در ساختار قدرت داشتند.

محمد محقق هزاره

محمد محقق متعلق به جامعه شیعه و هزاره افغانستان است که سابقه طولانی را در محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی داشته است، محقق از فرماندهان جهاد بود و در کابینه دولت موقت به عنوان وزیر پلان (برنامه‌ریزی) مشغول به فعالیت بوده است. آقای محقق از وزارت پلان استعفا داد و نامزدی خود را برای اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری اعلام نمود.

ایشان به عنوان نامزد مطرح از سوی جامعه شیعه افغان باعث واکنش‌های مثبت و منفی در میان مردم افغانستان علی‌الخصوص خود جامعه شیعه این کشور می‌شود، کسانی که دید مثبت به کاندیداتوری آقای محقق داشتند چنین استدلال می‌کنند؛ نامزدی آقای محقق در انتخابات ریاست جمهوری، گام بلندی برای مشارکت سیاسی جامعه شیعه و هزاره افغانستان است که سال‌های طولانی را در محرومیت از حقوق اجتماعی و سیاسی‌شان به سر برده‌اند.

کسانی که دید منفی نسبت به کاندید شدن آقای محقق داشته‌اند، چنین استدلال می‌کنند؛ ایشان به عنوان کاندیدای مردم شیعه، اگر نتواند رأی مناسب با در صد جمعیت شیعه را به دست بیاورد، این ناکامی باعث شکست سیاسی جامعه شیعیان کشور می‌شود. (رحیمی و نظری، ۱۳۸۴: ۱۴۶)

دیدگاه سومی هم وجود دارد؛ اصل حضور آقای محقق در انتخابات دارای تأثیر مثبت در روند دموکراسی سازی کشور است، همان طور که قبلاً هم اشاره کردیم اگر هر یک از چهار قوم بزرگ افغانستان در مشارکت سیاسی کشور حضور نداشته باشد دولت با یک خلأ سیاسی مواجه خواهد شد. در قدم نخست شرکت این چهار قومیت باعث جایگزین شدن گفتمان و مبارزات سیاسی بجای جنگ و خصومت می شود. حضور محقق نشان از این بود که سابقه طولانی دوری جامعه هزاره از حاکمیت سیاسی دیگر تمام شده و برای سهم شدن در قدرت سیاسی کشور باید از مجراهای قانونی استفاده کرد.

انور الحق احدی نویسنده پشتون تبار و وزیر مالیه کززی در حکومت انتقالی، در مقاله «زوال پشتون‌ها» درباره تبعیض نسبت به هزاره می گوید: شیعیان در حدود ۱۵ در صد نفوس را تشکیل می دهند اما به ترتیب فقط حدود ۱,۸ و ۲,۲ درصد نخبگان سیاسی را در دوران رژیم قدیم و دهه قانون اساسی در دست داشتند؛ بنابراین ادعای هزاره‌ها در مورد تبعیض صحت دارد و ادعای سایر اقلیت‌ها در مورد تبعیض سیاسی توسط کدام شاهد و سندی تأیید نمی گردد. (احدی، ۱۹۹۵)

این گفتار آقای احدی میزان نفوس و سهم قدرت هزاره‌ها در قدرت در بین سال‌های (۱۹۶۳-۱۹۷۴) معروف به دهه دموکراسی را بیان می کند. در کنفرانس بن سال ۲۰۰۱ میزان نفوس هزاره‌ها حدود ۲۰ درصد در نظر گرفته شد که از این میزان در دولت‌های دموکراتیک بعد از طالبان سهم هزاره‌ها از قدرت بسیار ناچیز بوده است.

همچنین باید در مورد آقای احدی این را هم بیان کرد که وی رئیس حزب افغان ملت می باشد که به داشتن تعصبات قومی و قوم گرایی پشتون معروف است. همین مقاله زوال پشتون‌های آقای احدی مملو از

برتری خواهی و قوم‌گرایی ایشان است. ولی با این وجود خود معترف است که مشارکت سیاسی هزاره‌ها در قدرت ناچیز بوده است و آن‌ها مورد تبعیض قرار داشته‌اند.

محمد محقق، با به دست آوردن ۱۱,۷ درصد کل آرا، سومین فرد در انتخابات ریاست جمهوری سال

۲۰۰۴ شد.

ولایاتی که آقای محقق، از آن بیشترین آرا را به خود اختصاص داد:

-بامیان: ۷۶ درصد

-دایکندی: ۸۴ درصد

<http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2009/07/090719>

هزاره از نظر مشارکت در قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی و نیز حضور در سطوح مدیریتی کشور و

دستگاه‌های دولتی، یکی از محروم‌ترین و منزوی‌ترین اقوام افغانستان بوده است. در کنفرانس بن سال ۲۰۰۱

سه‌م هزاره در قدرت ۲۰ درصد در نظر گرفته شده بود؛ اما در طی این سال‌ها نقش هزاره‌ها در ساختار

سیاسی قدرت به طور چشم‌گیری کاهش یافته است.

عبدالرشید دوستم ازبک

عبدالرشید دوستم متولد ۱۹۵۴ میلادی در ولسوالی خواجه دو کوه شبرغان، مربوط به ولایت جوزجان

است. دوستم از قوم ازبک افغانستان است و تا صنف هفت مکتب را خوانده است و از آن بعد ترک

تحصیل کرده است.

دوستم در زمان جنگ شوروی در افغانستان به عنوان ژنرال در ارتش افغانستان خدمت می‌کرد. بعداً به

عنوان یک جنگ‌سالار مستقل و رئیس کمیته ازبک‌های افغانستان فعال بود. در دهه ۱۹۸۰ بر ضد مجاهدین

افغان و بعدها در سال‌های ۱۹۹۰ بر ضد طالبان می‌جنگید. نیروهای وی نقش مهمی را در سال ۱۹۹۲ پس از سقوط شهر کابل ایفا کرد. در آوریل ۱۹۹۲ نیروهای مخالف دولت محمد نجیب‌الله به کابل نزدیک شدند. دوستم در آن زمان به احمدشاه مسعود و سید جعفر نادری، پیوست و آن‌ها کابل را تسخیر کردند. او با حدود ۴ تا ۵ هزار سرباز، همراه با احمد شاه مسعود علیه گلبدین حکمتیار می‌جنگید. وی در سال ۱۹۹۴ به گلبدین حکمتیار پیوسته و بر ضد حکومت برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود دست به کار شد.

در سال‌های ۱۹۹۸ با تصرف شهر مزار شریف، مرکز ولایت بلخ از سوی طالبان، مجبور شد به ترکیه برود. دوستم با هدف مبارزه مشترک با طالبان دوباره به افغانستان بازگشت، با احمدشاه مسعود، فرمانده ضد طالبان دیدار کرد. او به یکی از فرماندهان مطرح ائتلاف شمال تبدیل شد و توانست شهر مزار شریف را دوباره از کنترل طالبان بیرون کند.

وی در فروپاشی طالبان در سال ۲۰۰۱ با نیروهای آمریکایی همکاری کرد. نیروهای تحت فرمان دوستم، همراه با سایر شبه نظامیان مربوط به گروه‌های جهادی، نقش مهمی را در پیروزی حملات آمریکا با هدف سرنگونی طالبان در افغانستان بازی کردند. آقای زلمی خلیل زاد فرستاده ویژه آمریکا در افغانستان درباره دوستم می‌نویسد: « او {دوستم} و جنگویانش گروهی بزرگی از طالبان را نزدیک شهر شمالی قندوز محاصره کرده بودند...». (خلیل زاد، ۱۳۹۶: ۱۱۹)

پس از فروپاشی طالبان در افغانستان و ایجاد دولت جدید با حمایت آمریکا در این کشور دوستم رئیس شورای عالی نظامی و نماینده حامد کرزی در شمال افغانستان شد و بعدتر به سمت معاون وزارت دفاع افغانستان ارتقا یافت. او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۳ شرکت کرده و به رقابت با حامد کرزی پرداخت. وی در چند ولایت شمالی ازبک نشین افغانستان پیروز شد و ۱۰ درصد آرا را به دست آورد. با

این حال، در دولت جدید حامد کرزی پس از انتخابات، دو ستم به عنوان رئیس ستاد مشترک قوای مسلح افغانستان (رئیس ارکان سر قوماندانی اعلی) معرفی شد؛ ولی این پست پس مسأله اکبر بای از سوی دادستانی کل افغانستان به حالت تعلیق درآمد. پس از این مورد روابط وی با دولت حامد کرزی خراب شد، حتی خانه او در کابل، برای چندین ساعت به محاصره پلیس درآمد.

پس از آن دوستم به ترکیه رفت و در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان ۲۰۰۹، از نامزدی حامد کرزی اعلام حمایت کرد و پست قبلی او به عنوان رئیس ستاد مشترک قوای مسلح افغانستان، دوباره از سوی رئیس جمهور کرزی احیا شد. (ویکی پدیا، صفحه عبدالرشید دوستم)

عبدالرشید دوستم، با دریافت ۱۰ درصد کل آرا، چهارمین فرد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ شد. ولایاتی که آقای دوستم از آن بیشترین آرا را به خود اختصاص داد:

-فاریاب: ۷۳ درصد

-جوزجان: ۷۸ درصد

-سرپل: ۴۷ درصد

-تخار: ۳۹ درصد

<http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2009/07/090719>

همان طور که در فصل های قبل ذکر شد، از بک ها، قبل از تأسیس کشوری به نام افغانستان، دارای حکومت های محلی بودند، اما بعد از تسلط پشتون ها، این قوم نه تنها در حکومت سهم نداشتند، بلکه قربانی

^۱ اکبر بای، رئیس شورای ترک تباران افغانستان ادعا کرد از سوی افراد دوستم ربوده شده و مورد لت و کوب قرار گرفته است.

غیر پشتون زدایی و قتل عام پادشاهان گردیدند با روی کار آمدن حکومت کمونیست‌ها ازبک‌ها توازنند در قدرت راه یابند. ورود محدود ازبک‌ها به عرصه سیاست و تحولات سیاسی-اجتماعی کشور با ظهور جنبش چپ آغاز شد. چهار تن از مؤسسان حزب دموکراتیک خلق افغانستان متعلق به قومیت ازبک بودند. دو تن از وزرای ازبک عضو کابینه دولت جمهوری دموکراتیک خلق شدند. عبدالرشید دوستم با کسب ده درصد آرا نشان داد که گروه قومی ازبک یکی از گروه‌های قومی بزرگ افغانستان می‌باشد.

گفتار دوم: انتخابات دور دوم

قومیت و انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹

کاندیدها با ساده‌سازی پیچیدگی‌های جامعه افغانی تلاش کردند خطوط روشنی از نظم و ساختار را بر اساس قومیت ترسیم کنند. می‌توان استراتژی‌ها و ویژگی‌های سیاست قومی و منطقه‌ای این کاندیداها را به طور آشکار و نهان از خلال بیانات و صحبت‌هایشان دریافت. قومیت به طور ضمنی به عنوان ابزاری برای جلب حمایت اقوام، در کانون تبلیغاتشان قرار داشته است. مشاوران سیاسی کرسی، اهمیت قومیت را برای رأی آوردن به طور مرتب به او گوش زد می‌کردند. قومیت در انتخابات عامل مهمی بود. هر دو کاندیدا از آن به طور علنی حرف نمی‌زدند. آن‌ها از این عنصر به عنوان یک مکانیسم پنهان به نحوی استفاده می‌کردند که رأی‌دهندگان بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۳۴)

هر کاندیدا موضوعاتی را مورد تأکید قرار می‌داد که برای گروه‌های خاص قومی و محلی اهمیت داشتند. به عنوان نمونه موضوعاتی چون تهدید طالبان و تأمین امنیت، ماندن نیروهای خارجی در افغانستان و خط دیورند بین افغانستان و پاکستان از علایق پشتون‌ها بود. برای هزاره‌ها، کاندیداها به منازعات کوچی‌ها و ده‌نشینان هزاره، ساختن شاهراه کابل-بامیان اشاره می‌کردند و قول می‌دادند که دو تا از پرجمعیت‌ترین

ولسوالی‌های هزاره یعنی جاغوری و بهسود را به ولایت تبدیل کنند. برای رأی‌دهندگان تاجیک و ازبک، موضوعاتی چون مشارکت جهادی‌ها در حکومت و عدالت سیاسی و اجتماعی جاذبه داشت. اگرچه این گونه استراتژی‌های محلی در دموکراسی‌های بزرگ هم رایج است، در افغانستان این گونه استراتژی‌ها علی‌رغم ادعاهای ظاهری «وحدت ملی»، مبنای قومی و رنگ و بوی اختلاف قبیله‌ای دارد. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۳۵)

نتایج انتخابات در سطح ولسوالی‌ها، منعکس‌کننده یک درک قومی از سیاست در نتایج انتخابات است و این امر را می‌توان با مقایسه جغرافیایی مناطق به‌خوبی دریافت. در حالی که کرزی عمدتاً از مناطق جنوبی پشتون‌نشین رأی آورده بود، اکثر آرای عبدالله از ولایت شمالی و غربی بود. در مناطق مرتفع مرکزی چون غزنی و دایکندی؛ بشر دوست، کاندیدای سوم، آرای اکثر هزاره‌ها را از آن خود کرده بود. کرزی در یارگیری از میان رهبران سیاسی با نفوذ در انتخابات موفق‌تر بوده است. توافقات با رهبران محلی و قومی نیز انجام شد؛ زیرا تصور می‌شد که آنان دارای پایگاه‌های مردمی قوی هستند: محمد محقق و کریم خلیلی به خاطر رأی هزاره‌ها؛ جنرال عبدالرشید دوستم به خاطر رأی ازبک‌ها، مارشال فهیم و اسماعیل خان به خاطر رأی تاجیک‌ها؛ شیرمحمد آخوندزاده در هلمند؛ جان محمدخان در ارزگان؛ و برادر کرزی، احمد ولی کرزی به خاطر رأی پشتون‌ها در قندهار. اسماعیل خان، والی سابق و قدرتمند هرات، عضو جمعیت اسلامی، رأی حوزه غرب را برای کرزی تضمین کرد. در مناطق مرکزی و شمالی، محمد کریم خلیلی و محمد محقق، رهبران هزاره و جنرال دوستم رهبر جنبش ازبک، به ترتیب به نفع کرزی کمپاین کردند. کرزی توانست مارشال فهیم، مشهورترین فرمانده سابق جمعیت اسلامی را به عنوان معاون اول خود در انتخابات، وارد گروه خود سازد و به این ترتیب، جبهه به اصلاح متحد را از هم بپاشاند. جبهه متحد یک ائتلاف

شکننده متشکل از چندین گروه جهادی بود که توسط کرزی به حاشیه رانده شده بود. کرزی بعضی از زورمندان مهم پشتون مانند گل آقا شیرزی را متقاعد کرد که از کاندیدا شدن انصراف دهند. این کار باعث می شد که رأی آقای کرزی در بین پشتون‌ها شکسته نشود. در حالی که با آوردن مارشال فهیم در کنار خود، رأی تاجیک‌های برای عبدالله شکست.

کرزی تصمیم به اجازه بازگشت دوستم، رهبر جنبش، از تبعید گاهش در ترکیه به کشور داد. این امر روشن می سازد که کرزی می دانست دو ستم پایگاه مردمی قوی دارد و در انتخابات به پیروزی وی کمک خواهد کرد. دوستم پس از آنکه تنش بین او و کرزی در سال ۲۰۰۸ به اوج خود رسید، مجبور به ترک کشور و اقامت در ترکیه شد.

کرزی برای جلب آرای رهبران قومی به آن‌ها قول وزارت، مجوز قراردادهای حکومتی و کمک‌های مالی را به عنوان منابع سیاسی می داد. محمد محقق، برای حمایت از کرزی علناً خواهان پنج وزارت برای حزب خود می شود. علاوه بر این، محقق خواستار اعطای این صلاحیت نیز شد که چه کسانی را در دولت منصوب کند؛ همچنین خواهان تبدیل جاغوری و بهسود از ولسوالی به لایت نیز شد. به نحو مشابه، جنرال دو ستم قول دو وزارت را گرفته بود. پسر مجددی در قبال حمایت پدرش از کرزی به عنوان ولسوال کابل تعیین شد.

رهبران سیاسی به مناطق خود سفر می کردند تا شخصاً حمایت مردم را جلب کنند. روزی که دوستم در پایگاه اصلی خود، جوزجان وارد شد، اظهار داشت: «هنگامی که وارد جنبش شدید، باید از تصمیمات و توافقات سیاسی آن حمایت کنید. باید متحد باشید و به دیگران اجازه ندهید که از فداکاری‌ها و خون

شهادای شما بهره‌برداری کنند. بیایید از کرسی حمایت کنیم و من به عنوان رهبر شما از شما می‌خواهم که باهم باشید و مطمئن باشید که حامد کرسی در دور اول انتخابات برنده می‌شود».

محمد محقق در دایکندی خطاب به حامیانش گفت: «ای مردم اگر من در بین این ۳۹ کاندیدا شخص بهتری را می‌شناختم، حتماً به شما می‌گفتم که به او رأی بدهید. من از شما دو درخواست دارم: نخست اینکه در انتخابات، گسترده شرکت کنید و دوم اینکه به کرسی رأی بدهید».

حمایت اکثریت رأی‌دهندگان از رهبران محلی و قومی شان، نشان‌دهنده این امر است که آنان به راحتی در معرض سوءاستفاده‌های هویتی قرار می‌گیرند. البته چنانکه اسکات (۱۹۶۹) استدلال می‌کند، در شرایطی که امنیت جانی، مالی و شغلی افراد متزلزل است، پیروان تلاش می‌کنند با نزدیک شدن به نخبگان قومی، جنگ سالاران و زورمندان که قادر به حفاظت از آنان و حتی ضامن پیشرفتشان هستند، این نقیصه را جبران کنند. این گونه روابط ارباب-رعیتی یک «مکانیسم امنیت شخصی» به شمار می‌رود. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۴۷-)

(۱۴۱)

برخلاف انتخابات سال ۲۰۰۴ میلادی، اداره و مدیریت این انتخابات را کمیسیون تازه تأسیس مستقل انتخابات به عهده داشت. کمیسیون مستقل انتخابات به عنوان مرجع نهایی انتخابات، با فرمان رئیس‌جمهور (فرمان شماره ۲۳) و بدون تأیید پارلمان ایجاد شده بود. کرسی شخصاً مقامات این کمیسیون را منصوب کرد. در نتایج نهایی دو ماه بعد از برگزاری انتخابات اعلان شد، کرسی ۴۷/۵ درصد و عبدالله ۳۰/۵ درصد آرا از آن خود کرده است. این نتیجه مستلزم برگزاری مجدد انتخابات بود؛ زیرا آرای هیچ یک از دو کاندیدا به مرز ۵۰ درصد به اضافه یک نمی‌رسید. هنگامی که عبدالله موافقت کرد که انتخابات به دور دوم نرود، کرسی برنده اعلان شد. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۳۲)

عبدالله عبدالله رقیب کوزی در دومین انتخابات ریاست جمهوری

عبدالله عبدالله در شهریور سال ۱۹۶۰ در ولسوالی کارته پروان در غرب کابل از پدر پشتون و مادر تاجیک به دنیا آمد. پدر و مادرش هر دو متولد کابل بودند. غلام محی الدین خان پدرش از پشتونهای قندهار و در دولت ظاهر شاه از مقامات عالی رتبه بود و از طرف ظاهر شاه به عنوان سناتور ولایت قندهار انتخاب شده بود.

عبدالله تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه غازی محمد ایوب خان به پایان رساند و در سال ۱۹۷۶ از لیسه (دیرستان) نادریه کابل فارغ التحصیل شد و در سال ۱۹۷۷ وارد دانشکده پزشکی دانشگاه کابل گردید. در سال ۱۹۸۳ تحصیلات خود را به پایان رسانیده و تا سال ۱۹۸۴ در بیمارستان نور به عنوان چشم پزشکی کار کرد. در سال ۱۹۸۴ به پاکستان مهاجرت کرد و تا سال ۱۹۸۵ در بیمارستان سید جمال الدین افغانی شهر پیشاور مشغول خدمت به مهاجرین افغانستان گردید.

در سال ۱۹۸۵ به مجاهدین که علیه ارتش سرخ قیام کرده بود پیوست و در ابتدا فعالیت خود را با فعال کردن یک کلینیک پزشکی به منظور رسیدگی و درمان مجروحین جهاد آغاز نمود و سپس به عنوان سرپرست بهداشت جبهه پنجشیر و بعداً به حیث مشاور و همکار احمد شاه مسعود تا آزادی کابل مصروف خدمت بود. وی از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ در کابل به عنوان رئیس دفتر و سخنگوی وزارت دفاع ملی و در سال ۱۹۹۷ به حیث معاون وزیر خارجه مقرر شد. همچنان در سال ۱۹۹۹ پس از پیروزی مجاهدین در برابر ارتش متجاوز شوروی سابق و تشکیل حکومت اسلامی به عنوان وزیر امور خارجه دولت اسلامی افغانستان ایفای نقش نمود. وی همچنان در کنار حزب جمعیت تا زمان فروپاشی طالبان باقی ماند و سال ۲۰۰۱ م در تشکیل حکومت دموکراسی نیز سهم فعال داشت به قسمی که دوباره به عنوان وزیر خارجه افغانستان در اداره موقت و بعداً در دوره انتقالی منصوب گردید.

و در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری از آدرس حزب جمعیت و قوم تاجیک به عنوان یک سیاستمدار ورزیده و مورد اعتماد حزب تنها رقیب که انتخاب کرزی را به عنوان رئیس جمهور به مخاطره انداخت بود و این انتخابات به دور دوم کشیده شد که بنا بر دلایلی به نفع کرزی کنار کشید.

در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ افغانستان بر اساس نتایج اولیه با حدود ۴۴ درصد آراء بالاترین میزان آراء را به خود اختصاص داده و همراه اشرف غنی احمدزی به دور دوم انتخابات راه یافته بود، و نهایتاً با یک معامله سیاسی میان او و اشرف غنی احمدزی قدرت بین آن‌ها تقسیم گردید؛ که در فصل بعد به این مورد پرداخته خواهد شد.

اشرف غنی در انتخابات ۲۰۰۹ فقط ۳ درصد آراء از آن خود کرده بود. رمضان بشر دو ست از قومیت هزاره به عنوان یک کاندیدای مستقل توانست ۱۰,۷ درصد آراء به خود اختصاص دهد.

در انتخابات ماه اوت ۲۰۰۹، جهادی‌هایی که از عبدالله عبدالله، فرمانده سابق جمعیت اسلامی و وزیر خارجه پیشین حمایت می‌کردند، از قدرت کنار گذاشته شده و دسته دیگری از مجاهدین مانند فرمانده قدرتمند: قسیم فهیم و اسماعیل خان که از رئیس جمهور کرزی حمایت کردند، وارد حکومت شدند.

از سوی دیگر عبدالله برای جذب زورمندان با نفوذ در گروه خود تلاش زیادی به خرج داد، عطا محمد نور، والی بلخ و برهان‌الدین ربانی، رهبر معنوی تنظیم جمعیت اسلامی، هر دو بانک‌های رأی قوم تاجیک به شمار می‌رفتند؛ اما شبکه‌های طرفداران پشتون، هزاره و ازبک عبدالله از شبکه‌های سیاسی درجه دوم تشکیل می‌شدند؛ همایون و اصفی از قوم پشتون و دکتر علی چراغ از قوم هزاره به ترتیب معاون اول و دوم عبدالله، از چهره‌های نسبتاً بی‌نام‌ونشان بودند.

اهمیت نمادین قومیت و منطقه در انتخاب دو معاون توسط هریک از کاندیداها، برای رعایت توازن قومی و جلب نظر و کسب آرای بیشتر اقوام کاملاً مشهود بود. عبدالله که نیمی از عنصر قومیت تاجیک را دارد و ادعا می‌کرد که از تنظیم عمدتاً تاجیک تبار یعنی جمعیت اسلامی نمایندگی می‌کند، معاون اولش را پشتون و معاون دومش را هزاره انتخاب نمود. دکتر علی چراغ معاون دوم عبدالله در انتخابات ۲۰۰۹، علت انتخاب شدنش از سوی تیم عبدالله را چنین بیان می‌کند: «من شخصاً انتخاب شده بودم که از جامعه شیعه نمایندگی کنم (اکثریت هزاره‌ها شیعه هستند). بعضی از کاندیداها به صراحت از قومیت، مذهب و خصوصت‌های تاریخی سخن می‌گویند و از این امور استفاده ابزاری می‌کنند. به عنوان مثال، عبدالله همه‌جا یادآور می‌شود که مادرش تاجیک است و خود یک جهادی و از دوستان نزدیک مسعود می‌باشد.» (شاران، ۱۳۹۵: ۱۴۰)

در این انتخابات هم عمده‌ترین رأی‌گرزی از مناطق جنوبی پشتون نشین بود، آرای عبدالله از ولایت شمالی و غربی. در مناطق مرکزی چون عزنی و دایکندی بشر دوست کاندیدای سوم، آرای هزاره‌ها از آن خود کرده بود.

گفتار سوم: نقش گروه‌های قومی در پارلمان

لوی جرگه قانون اساسی که در اواسط دسامبر ۲۰۰۳ میلادی برگزار شد، یک نظام دوگانه پارلمانی را با دو مجلس جداگانه تصویب کرد: مجلس نمایندگان مردم یا ولسی جرگه با ۲۴۹ عضو؛ و مجلس اعیان یا مشرانو جرگه (مجلس سنا) با ۱۰۲ عضو انتخابی و انتصابی. قانون اساسی همچنین به ولسی جرگه صلاحیت نظارت داده است که شامل حق بازخواست از وزرا و تأیید کابینه می‌شود.

اولین انتخابات پارلمانی برای انتخاب نمایندگان ولسی جرگه پس از تشکیل دولت در سال ۲۰۰۱، در هجدهم سپتامبر ۲۰۰۵ میلادی برگزار شد. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۶۳)

از سال ۲۰۰۵ میلادی به این سو، رهبران سیاسی همچون محمد محقق (وزیر سابق پلان و فرمانده پیشین حزب وحدت در شمال کشور)، یونس قانونی (وزیر سابق داخله و فرمانده پیشین جمعیت اسلامی)، حاجی ظاهر قدیر (رئیس قبیله جبار خیل، شاخه‌ای از قبایل قدرتمند غلجایی) و غیره که به وسیله کرسی به حاشیه رانده شده بودند، پارلمان را محل امنی برای خود دید؛ و با استفاده از این موقعیت به حفظ و تحکیم قدرتشان پرداختند. اندرو ویلدر در مقاله‌ای برای واحد تحقیقات و ارزیابی افغانستان دریافت که تقریباً ۱۳۳ نفر از ۲۴۹ عضو ولسی جرگه جدید التاسیس در سال ۲۰۰۵ میلادی، از میان مجاهدین و ۱۱۳ نفر دیگر یا متعلق به شبکه‌های جهادی بودند یا به نحوی به این شبکه‌ها وابستگی داشتند. از این تعداد، ۴۰ نفر وابسته به گروه‌های مسلح بودند؛ ۲۴ نفر به گروه‌های مجرمین مختلف تعلق داشتند؛ ۱۷ نفر با قاچاق مواد مخدر مرتبط بودند و ۱۹ نفر دیگر اتهامات جدی جرائم جنگی و نقض حقوق بشر داشتند. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۶۴)

نقش گروه‌های قومی در دومین پارلمان افغانستان

از سال ۲۰۱۰ به این سو تعداد اعضای پارلمان با زمینه‌های جهادی که معروف به جهادی‌ها هستند، در دور دوم انتخابات پارلمانی افزایش یافته است که به معنی نفوذ بیشتر شبکه‌های سیاسی مجاهدین در مجلس نمایندگان افغانستان است.

نتیجه انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰، منشأ بحران طولانی مدت در ولسی جرگه شد و این انتخابات پارلمانی موجب پدید آمدن نهاد جدیدی نظارتی به نام دادگاه ویژه انتخاباتی گردید. بحران دادگاه ویژه سال ۲۰۱۰

و ۲۰۱۱ نزاع بین دو اردو گاه مخالف بود: طرفداران رئیس جمهور کرسی ائتلاف حمایت از حاکمیت قانون یا به تعبیری می توان گفت اپوزیسیون فصلی به رهبری ظاهر قدیر.

تشکیل دادگاه ویژه انتخاباتی و حکم این دادگاه مبنی بر تقلبی بودن آرای ۶۲ عضو پارلمان (یک چهارم اعضای ولسی جرگه) از سوی بسیاری از تحلیل گران به معنی تلاش کرسی و هواداران او در قوه مجریه و قضائیه برای اعمال قدرت بر قوه مقننه بود.

جناح حمایت از حاکمیت قانون که ائتلافی از گروه های کوچک مخالف کرسی را تشکیل می دادند، برای مقابله به این تلاش ها شکل گرفت. با تلاش این جناح، پارلمان دادگاه را غیرقانونی خواند و از دادستان کل و قضات استر محکمه سلب صلاحیت کرد و رئیس جمهور را به سوء استفاده از صلاحیت قانونی خود متهم کرد. جدال یک سال بعد پایان پذیرفت؛ هنگامی که دو اردو گاه به یک مصالحه دست یافتند که طبق آن، از ۶۲ عضو سلب صلاحیت شده پارلمان فقط ۹ نفرشان جایگزین شد.

نتیجه نهایی انتخابات پارلمانی هجدهم سپتامبر ۲۰۱۰ برای کرسی یک عقب گرد بود. برخی از حامیان عمده شبکه کرسی در جنوب به شمول پسر کاکایش، حشمت کرسی در قندهار، جایی که کرسی حمایت اصلی خود را از آنجا دریافت می کرد، یا در رقابت انتخاباتی شکست خوردند و یا از سوی کمیسیون مستقل سمع شکایات انتخاباتی سلب صلاحیت شدند. علاوه بر این، هیچ کاندیدای منفرد پشتون از ولایت غزنی به دلیل مشارکت اندک پشتون ها در انتخابات به پارلمان راه نیافت. ناامنی و تهدیدات طالبان باعث شده بود که یک چهارم مراکز رأی دهی در جنوب و جنوب شرقی که مراکز اصلی نفوذ شبکه سیاسی کرسی را تشکیل می دادند، مسدود باقی بمانند. در ۹ ولسوالی از ۱۹ ولسوالی غزنی هیچ رأیی به صندوق ها ریخته نشد.

کمیسیون مستقل سمع شکایات، سرانجام یک و نیم میلیون رأی را که تقریباً یک چهارم کل آرای ریخته شده در صندوق‌ها محسوب می‌شد، باطل اعلام کرد؛ و ۲۷ کاندیدا را که برنده اعلام شده بودند، به دلیل تقلب سلب صلاحیت کرد. بسیاری از این افراد بخشی از شبکه سیاسی کرزی را تشکیل می‌دادند. تقلب مهندسی انتخابات و ناامنی، بانک آرای شبکه کرزی را خالی کرد. کمیسیون مستقل سمع شکایات انتخاباتی، سازمانی که در برابر شکایات انتخاباتی مسئولیت دارد، بیش از سی هزار مورد شکایات انتخاباتی در زمینه‌های: اوراق رأی‌دهی، تقلب رأی‌دهندگان، رأی‌دهی گروهی در مناطق جنوبی پشتون نشین را دریافت کرد.

درعین حال، کرزی به کمیسیون مستقل انتخابات دستور داده بود که در غزنی، انتخابات را به دور دوم بکشاند تا توازن قومی در این ولایت تأمین شود. در غزنی که مشارکت رأی‌دهندگان چشم‌گیر بود، کاندیداهای گروه قومی هزاره، یازده کرسی پارلمان را از آن خود کرده بودند و این امر به معنی کاهش نفوذ کرزی در جنوب بود. در مقابل این خواست کرزی، کمیسیون مستقل انتخابات در اول سپتامبر ۲۰۱۰ نتایج انتخابات را مورد تأیید قرار دارد و سازمان ملل و کشورهای کمک‌کننده نیز آن را پذیرفتند. بسیاری از تحلیل‌گران این حرکت کرزی و هوادارانش را تلاشی برای تغییر نتایج انتخابات به نفع خود می‌دانستند. کرزی چون شکست خود را در انتخابات پارلمانی مشاهده نمود، با مشاوره استر محکمه، فرمانی برای تأسیس دادگاه ویژه انتخاباتی صادر کرد تا درباره لیست سلب صلاحیت شدگان توسط کمیسیون مستقل انتخابات و دیگر موارد تقلبات انتخاباتی تحقیق کند. سرانجام کرزی با نمایندگان منتخب توافق کرد که پارلمان به موقع آغاز به کار کند. در عوض، نمایندگان پذیرفتند که دادگاه ویژه انتخاباتی می‌تواند قضایایی را که جرم تشخیص داده شود، مورد تعقیب قرار دهد.

شش ماه بعد، هنگامی که دادگاه ویژه انتخاباتی در ۲۳ جون ۲۰۱۱ حکم به سلب صلاحیت ۶۲ عضو پارلمان یعنی یک چهارم کل اعضای مجلس نمایندگان داد، بحران بار دیگر اوج گرفت. دو روز بعد، مجلس نمایندگان در عملکرد کرسی، بیانیه‌ای صادر کرد که در آن ایجاد دادگاه ویژه انتخاباتی را غیرقانونی خوانده و متعاقب آن، مجلس به اداره دادستانی کل و قضات دادگاه عالی رأی عدم اعتماد داد و برای هماهنگی بیشتر، ائتلاف حاکمیت از قانون تأسیس شد.

سرانجام کرسی و حامیانش پس از دو ماه مانور سیاسی و عدم موفقیت در جلب حامیان بیشتر از طریق معامله و مذاکره، عقب‌نشینی کردند و رئیس‌جمهور طی حکمی از کمیسیون مستقل انتخابات خواست که به بحران پایان دهد. ده روز بعد بر اساس یک توافق، کمیسیون مستقل انتخابات اعلان کرد که تنها ۹ نفر از ۶۲ عضو پارلمان سلب صلاحیت شده‌اند. رئیس کمیسیون مستقل انتخابات، فضل احمد معنوی درباره این تصمیم با بخش فارسی بی‌بی‌سی می‌گوید: «این تصمیم بر بنیاد فیصله‌های سیاسی اتخاذ شد. ۹ نفر عضو سلب صلاحیت شده یا افرادی نسبتاً گم نام بودند یا اینکه از سوی شبکه‌های سیاسی قدرتمند مورد حمایت قرار نمی‌گرفتند». (شاران، ۱۳۹۵: ۱۶۸-۱۶۴)

حامیان کرسی در مجلس نمایندگان، گروه اکثریت قومی پشتون‌ها بودند. حزب اسلامی به رهبری عبدالهادی ارغندیوال، یکی از وفادارترین و بزرگ‌ترین حامیان کرسی با بیش از سی عضو در مجلس نمایندگان به عنوان بخشی از گروه پارلمانی^۱ تحت عنوان «صبح»، از تصمیمات کرسی حمایت می‌کرد. شبکه سیاسی «دعوت» وابسته به عبدالرب رسول سیاف، یکی دیگر از شبکه‌های قدرتمند و با نفوذ است که زمینه را برای نفوذ شبکه کرسی در مجلس نمایندگان از سال ۲۰۰۵ به این سو فراهم ساخته است. سیاف

^۱ طبق مقررات، یک گروه پارلمانی حداقل باید دارای ۲۱ عضو باشد که شامل تمام گروه‌های قومی، مذهبی و جنسیتی می‌باشد.

تبدیل به نقطه اتصال کرسی با مجلس نمایندگان شد. وی دو بار نامزد ریاست مجلس شد و هر بار تنها با فاصله چند رأی شکست خورد. علاوه بر این شبکه قومی پشتون، کرسی تلاش کرد حمایت دیگر زورمندان قومی و محلی پارلمان را نیز جلب کند. صادق مدبر (رئیس اداره امور) سعی می کرد حمایت نمایندگان هزاره را جلب کند.

گروه‌های پارلمان پیرامون رهبران قدرتمند سیاسی، مانند؛ عبدالرب رسول سیاف، محمد محقق، صادق مدبر، حاجی ظاهر قدیر، کریم خلیلی و عبدالهادی ارغندیوال شکل گرفته‌اند. در پیوستن یک عضو پارلمان به گروه پارلمانی، عوامل زیادی چون امتیازات مالی، نفوذ سیاسی، وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای و منافع تجاری قانونی و غیرقانونی دخیل است. حمایت مالی از اعضا یکی از عوامل اصلی دوام یک گروه پارلمانی است. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۷۳-۱۷۲)

دلایل افزایش مخالفان کرسی در پارلمان

نخست؛ در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰، کسانی که با ائتلاف تغییر و امید عبدالله عبدالله همراهی کردند، به موفقیت نسبی دست یافتند. مردان قدرتمند سیاسی محلی همچون عطا محمد نور در بلخ و حاجی ظاهر قدیر در ننگرهار، در فرستادن اعضای بیشتری به مجلس نمایندگان موفقیت نسبی رسیدند. دوم؛ شبکه‌های قومی و محلی هوادار کرسی که احساس می کردند به آنان خیانت شده و کرسی پس از انتخابات به وعده‌هایش عمل نکرده و آنان را فریب داده است، به اردوگاه اپوزیسیون حکومت پیوستند. سوم؛ عده‌ای از نمایندگان مستقل هم بودند که احساس می کردند باید جلو فساد و تهدیدات فزاینده حکومت کرسی گرفته شود. چهارم، عده‌ای نمایندگان به صفوف مخالفان پیوستند تا روابط قدرت محلی خود را حفظ کنند. به عنوان مثال بعضی از نمایندگان قندهار مانند لالی حمیدزی، عمدتاً به این دلیل در مقابل کرسی قرار

گرفته بودند که از منابع مالی و قدرت محلی قندهار دور نگه داشته شده بودند، یا نمایندگان هزاره که برایشان، منازعات همه ساله بین هزاره و کوچی به یک موضوع دائمی تبدیل شده است؛ و آنان حکومت را متهم می کردند که نه تنها به حل این مسئله همت نمی گمارد، بلکه در این قضیه از کوچی ها جانب داری می کند.

قدرت در مجلس نمایندگان بین دو گروه عمده تقسیم شده بود: گروهی که از حکم دادگاه ویژه انتخاباتی حمایت می کردند یعنی موافقان کززی و گروهی که در مخالفت با کززی قرار داشتند. اپوزیسیون اصلی در مجلس نمایندگان، گروه حمایت از حاکمیت قانون بود. این گروه بلافاصله بعد از تصمیم دادگاه خاص، مبنی بر سلب صلاحیت از ۶۲ عضو پارلمان تشکیل شد. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۷۴)

ائتلاف حمایت از حاکمیت قانون، حمایت برخی از مقامات دولتی، زورمندان و سران قبایل را با خود همراه داشت. در میان این حامیان، عبدالله عبدالله رقیب اصلی کززی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ قرار داشت. عبدالله بعد از شکست در انتخابات، ائتلاف تغییر و امید را تأسیس کرد. تعداد اعضای با نفوذ پارلمان که عضو ائتلاف تغییر و امید عبدالله بودند، در تشکیل ائتلاف حمایت از حاکمیت قانون نقش اساسی داشتند. یک رهبر برجسته دیگری که از ائتلاف، اگرچه در پشت پرده حمایت کرد، محمد کریم خلیلی، معاون دوم رئیس جمهور بود. با توجه به موقعیت رسمی خلیلی به عنوان معاون دوم رئیس جمهور و همچنین نفوذش در مجلس نمایندگان به عنوان حامی گروه پارلمانی «صدای عدالت»، حمایتش از اپوزیسیون، اعتماد به نفس آنان را بالا برد. دلیل مخالفت خلیلی با دادگاه ویژه انتخاباتی احتمالاً این بود که او تصور می کرد تصمیم دادگاه ویژه، هواداران وی را در مجلس نمایندگان، به خصوص که کززی خواستار برگزاری مجدد انتخابات در ولایت غزنی شده بود، کاهش خواهد داد. یک نگاه اجمالی به لیست

نمایندگان سلب صلاحیت شده توسط دادگاه ویژه انتخاباتی روشن می‌سازد که اکثر این افراد جزء هواداران شبکه خلیلی بودند. از آن زمان به بعد، رابطه خلیلی با رئیس‌جمهور به سردی گرایید. (تیمورشایان، ۱۷۶)

ائتلاف حمایت از حاکمیت قانون توانست اعضای پارلمان را به حرکت در آورد، مدیریت آن را سه گروه پارلمانی کاروان صلح (عمدتاً پشتون)، صدای عدالت (عمدتاً هزاره) و گروه تازه تأسیس رسالت (عمدتاً تاجیک) به عهده داشت و هر گروه دفتر مخصوص به خود را داشت. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۷۷-۱۷۶)

در لحظات رقابت، همچون انتخابات ریاست جمهوری سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ شبکه‌های سیاسی از هویت‌های قومی، قبیله‌ای و مذهبی استفاده سیاسی کردند. نقل قول زیر نشان می‌دهد که استفاده ابزاری از هویت‌ها محدود به دوره‌های تضاد و بحران نمی‌شود، بلکه به صورت همه‌روزه و در تمام سطوح دولت جریان دارد:

موضوع اصلی دیگر در کشمکش کنونی مجلس نمایندگان، تندروری‌های قبیله‌ای، قومی و زبانی در درون مجلس است. هر مسئله‌ای که به طور جدی در مجلس مورد بحث و رأی‌گیری قرار بگیرد، رنگ قومی به خود می‌گیرد. حتی نمایندگان روشن و مستقل هم وارد چنین تقسیم‌بندی‌ها می‌شوند.

از همان آغاز، بحران دادگاه انتخاباتی، رنگ قومی به خود گرفت؛ زیرا شبکه‌کری برای تأمین توازن قومی در ولایت غزنی، خواستار برگزاری مجدد انتخابات در این ولایت شد. اگرچه نگرانی اولیه کزری ممکن است تلاش برای گسترش شبکه خود در میان طرفدارانش در جنوب بوده باشد، اما ادبیاتی را که در توجیه تقاضایش به کار برد، رنگ قومی به خود گرفته بود. در مقابل، رهبران شبکه‌های سیاسی هزاره از جمله معاون دوم رئیس‌جمهور به شدت با پیشنهاد کزری مخالفت کردند. محمد محقق به بحران بعد

تاریخی داده و مدعی شد که این هم تلاش دیگری از سوی رهبران پشتون برای به حاشیه راندن هزاره‌ها است. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۸۴)

بسیاری از تحلیل‌گران افغان، بحران انتخاباتی را بخشی از مبارزه قدرت بین حکومت عمدتاً پشتون به رهبری کرزی و اپوزیسیون عمدتاً تاجیک به رهبری عبدالله می‌دانستند. این گونه تفکر در سراسر افغانستان عمومیت دارد چنان که در نقل قول زیر این دیدگاه را به روشنی مشاهده می‌شود: «متأسفانه قوم‌گرایی در سیاست افغانستان ریشه طولانی دارد. تضاد قومی در پارلمان جدید به خصوص بین پشتون‌ها و تاجیک‌ها افزایش یافته است. در خلال بحران، نمایندگان پشتون از حکومت حمایت کردند، در حالی که نمایندگان تاجیک حامی اپوزیسیون بودند».

شبکه‌های گروه پارلمانی «صبح» به نمایندگی از حزب اسلامی و «دعوت» به نمایندگی از سیاف، دو جناح عمدتاً پشتون، در خلال بحران دادگاه ویژه انتخاباتی از کرزی حمایت کردند؛ در حالی که اکثریت نمایندگان قومیت تاجیک به اپوزیسیون پیوستند.

انتخاب رئیس پارلمان نمونه خوبی است از استفاده هویتی در مجلس نمایندگان. بلافاصله پس از ختم بحران دادگاه ویژه انتخاباتی، مجلس صحنه کشمکش و منازعه بر سر انتخاب رئیس جدید در ژانویه ۲۰۱۱ شد. دو مدعی اصلی: یونس قانونی به نمایندگی از اپوزیسیون و عبدالرب رسول سیاف به نمایندگی از تیم کرزی بودند. بعد از سه دور رأی‌گیری همه به این نتیجه رسیدند که وضعیت به بن‌بست رسیده و عامل این بن‌بست را رقابت بین پشتون و تاجیک بود. در نتیجه پس از مدت‌ها جدال درونی بر سر کرسی ریاست پارلمان که هیچ یک از افرادی که اعلام آمادگی داشتند نتوانست رأی لازم را بدست بیاورند، یک کمیسیون تشکیل شد تا راه‌حلی بیابد. کمیسیون پیشنهاد کرد که کاندیدا باید یک نفر و از گروه قومی

ازبک بوده و وابستگی به هیچ‌یک از دو شبکه سیاسی نداشته باشد. سرانجام حاجی عبدالرئوف ابراهیمی، نماینده ولایت شمالی قندوز و نزدیک به دو تنظیم حزب اسلامی و جنبش با اکثریت قاطع انتخاب شد. محمد محقق که ریاست این کمیسیون را به عهده داشت، این انتخاب را ایجاد توازن قومی در پارلمان نامید.

(شاران، ۱۳۹۵: ۱۸۶)

پیروزی دراماتیک هزاره‌ها در غزنی یک ولایت کثیرالاقوام همه را شگفت زده ساخته است. هزاره‌ها نه تنها در غزنی به دست آورده‌ای چشمگیری نائل شدند، بلکه در برخی ولایات دیگری و از جمله در شهر کابل کرسی‌های قابل ملاحظه‌ای را از آن خود کردند. در شهر کابل بالاترین رای را برخی کاندیدان برجسته هزاره مثل محقق و هم‌چنان رای سوم را رمضان بشردوست به دست آوردند. در مجموع می‌توان گفت هزاره‌ها در انتخابات پارلمانی بسیار خوب درخشیدند؛ اما درخشش آن‌ها در جامعه عمیقاً متعصب به‌ویژه از جانب هزاره ستیزان کمتر تحمل خواهد شد. نخستین واکنش را می‌توان از دهان کرزی شنید. چنانچه کرزی به حیث رئیس‌جمهور کل کشور بجای موضع‌گیری بی‌طرفانه و احترام به رأی مردم به‌طور علنی نگرانی خود را از پیروزی قاطع هزاره‌ها و برنده نشدن پشتون‌ها در ولایت غزنی پنهان ننموده و آن را ضربه به وحدت ملی می‌داند و به‌طور علنی با وارد کردن فشار بر کمیسیون مستقل انتخابات خواهان لغو برندگان هزاره و امتیاز گیری نامشروع و غیرقانونی به نفع پشتون‌ها در آن ولایت شد. این در حالی است که در ولایت غزنی به‌ویژه در شهر غزنی تعداد قابل ملاحظه‌ای تاجیکان و اقوام دیگر نیز زندگی می‌کنند و آن‌ها نیز نماینده برنده در این ولایت ندارند.

اخیراً روزنامه‌های معروف امریکا نیویورک تایمز، لس آنجلس تایمز و واشنگتن پست کشمکش قدرت میان هزاره و پشتون را در پی انتخابات پارلمانی به ویژه در ولایت غزنی جایی که درخشش نامزدان هزاره و شکست کاندیدان پشتون و تاجک را همراه داشته است، در مرکز توجه قرار بودند.

از جمله روزنامه واشنگتن پست مورخ ۲۴ دسامبر ۲۰۱۰ در مقاله‌ای تحت عنوان «در افغانستان سرنوشت‌های سیاسی تعویض می‌شوند» به قلم پامیلا کانستیل به نشر سپرد.

خانم پامیلا مقاله خویش را از خطر مشتعل شدن جنگ قومی میان هزاره و پشتون از نتایج انتخابات غزنی آغاز می‌کند: «شوینیزم قومی مانند جنگ‌های سال‌های ۱۹۹۰ که به شدت این کشور قبیله‌ای را ویران کرد، یک‌بار دیگر بر سر اختلافات در نتایج انتخابات پارلمانی اخیر مشتعل شده است. در مناطق جنگی که هزاران پشتون‌های اکثریت را از رأی دادن محروم کرد، به‌طور غیرمنتظره یک اقلیت محکوم تاریخی هزاره را قدرتمند ساخته است.»

نویسنده عامل برنده شدن هزاره‌ها در غزنی را در اتفاق قومی آن‌ها در مجموع در افغانستان می‌بیند «هزاره‌ها که یک گروه شیعه خیلی سازمان‌یافته، بانگیزه و با سرعت در حال خیزش هستند به‌طور اجتناب‌ناپذیر به یک حزب سیاسی مبدل شده‌اند. آن‌ها با شور و شوق در سیستم نا تکمیل دموکراسی به سکوی قدرت قدم می‌گذارند، در حالی که گروه‌های بزرگ قومی سنی تا هنوز در کشمکش اختلافات شخصی و سیاسی و رقابت‌های جنگ‌سالاری گیر مانده‌اند.»

به دلایل نارضایتی پشتون‌ها در غزنی و عدم کسب نتایج دلخواه کرزی دادستانی کل، خواهان ابطال نتایج انتخابات در حوزه غزنی شد.

نویسنده در مورد دشمنی تاریخی میان هزاره و پشتون چنین اشاره می‌کند: «جنگ‌ها میان هزاره‌ها و پشتون‌ها نسبت به هر گروه اتنیکی دیگر سابقه طولانی دارد که یکی را ایران کمک می‌کند و دیگری را پاکستان. از لحاظ تاریخی پشتون‌ها بسیاری هزاره‌ها را یا کشتند و یا مجبور به ترک دیارشان کردند و یا به انجام کارهای شاقه واداشتند».

در مورد اتهام دست ایران در پیروزی‌های اخیر هزاره‌ها چنین می‌نویسد: «برخی پشتون‌ها مدعی هستند که رشد سریع هزاره‌ها در نتیجه حمایت مالی و سیاسی ایران میسر شده است، اما هزاره‌ها این را رد می‌کنند. این انتقاد به آدرس کرزی نیز وارد می‌شود که او نیز از ایران پول دریافت می‌کند.»

در مورد تبعیض نسبت به هزاره چنین توضیح می‌دهد: «تعصب و تبعیض نسبت به هزاره تا هنوز در افغانستان از میان نرفته است. چندین وزیر هزاره را که کرزی به پارلمان معرفی نموده بود، همه رد شدند. یکی از دلایلی که هزاره‌ها به طور غیرمنتظره در انتخابات پارلمانی برنده شدند، همانا انگیزه ناامیدی از کابینه کرزی است. و این پیروزی در پارلمان موجب نگرانی قومیت پشتون که در رأس آن رئیس جمهوری بود شد. و ایشان تمام زور خود را هزینه کرد تا بتواند مانع ورود آنها به پارلمان شود، دستاورد این فشار رد صلاحیت ۹ نفر را در پی داشت. هزاره‌ها نجات خود را در دانش می‌بیند و معتقد است که ابزار قدرت عوض شده و حاکمیت افغانستان من بعد به شکل دنیای امروز که از تکنیک‌های پذیرفته شده در کشور را مدیریت خواهد. لذا هزاره‌ها توجه زیاد به آموزش و پرورش کودکانشان نمود، ولی رهبران هزاره می‌گویند که حتی شاگردان ممتاز آنها به دلایل تعصب موجود به دانشگاه‌های کابل راه نمی‌یابند.»

(امیرزاده، ۲۰۱۱)

نتیجه گیری فصل سوم

انتخابات از مهم ترین ارمان های دموکراسی به شمار می رود که پس از دوره رنسانس در قرن نوزدهم میلادی این شیوه برای تشکیل حکومت، مورد پذیرش بسیاری از کشورها بخصوص اروپا قرار گرفت. کشور افغانستان بعد از تأسیس این کشور در سال ۱۷۴۷ م دوران حکومت های سلطنتی، خودکامه و جمهوریت را پشت سر گذاشته است و انتخابات یک پدیده نوظهور و ارزشمندی برای این کشور می باشد. در این فصل انتخابات دوره های ریاست جمهوری مورد تحلیل قرار گرفته و از نقش گروه های قومی در سازمان دهی افکار و بستر سازی سیاسی توده های مردم بخصوص چهره های شاخص قومی یاد شده است و به این پرداخته شده است که چگونه بزرگان گروه های قومی با پشتیبانی مادی و معنوی توده قومی خود وارد عرصه شدند و به رقابت پرداختند تا از حیات سیاسی و موجودیت اجتماعی قوم خود دفاع کنند و در تصمیم گیری سیاسی سهم باشند.

با اینکه انتخابات با گفتمان مدرن و شیک دموکراسی برگزار شد؛ اما فرهنگ قوم گرایی مردم افغانستان هنوز هم پایان نیافته و توده های مردم به کسانی رأی دادند که منتسب به گروه قومی آنها بودند که این ادعا را می توان در انتخابات اول ریاست جمهوری و کاندیدا شدن چهار نامزد مطرح از چهار گروه قومی بزرگ افغانستان به وضوح دید. اما در انتخابات دوم ریاست جمهوری دو گروه قومی هزاره و ازبک با حمایت از کرسی فقط خواستار سهم شدن در ساختار قدرت بودند و مبارزه بر سر ریاست جمهوری بین دو گروه قومی پشتو و تاجیک صورت گرفت. البته چهره های ذی نفوذ هزاره و ازبک بخاطر حضور در بافت حکومت مدرن و برای

رسیدن به قدرت، از افراد خاص بر اساس محاسبات شخصی شان اعلام همبستگی و حمایت کردند.

در آخر این فصل به دو دوره انتخابات پارلمان در سالهای ۲۰۰۵ و ۲۰۱۰ میلادی افغانستان را مورد ارزیابی قرار دادیم. در انتخابات اول پارلمان رهبران جهادی گروه های قومی که به وسیله کرسی از ساختار قدرت کنار گذاشته شده بودند با استفاده از پارلمان تلاش نمودند موقعیت و قدرتشان را حفظ نمایند. در این پارلمان از ۲۴۹ عضو مجلس، ۱۳۳ نفر از میان مجاهدین بودند و ۱۱۳ نفر دیگر هم متعلق به احزاب جهادی بودند.

نزاع در انتخابات پارلمان ۲۰۱۰ بین پارلمان و کرسی موجب بروز به بحرانی شد، معروف به بحران دادگاه ویژه انتخاباتی؛ پس از رأی دادگاه ویژه انتخاباتی پارلمان افراد با نفوذ از گروه های مختلف قومی برای حفظ جایگاه شان اقدام به تشکیل گروه های پارلمانی کردند تا بتوانند در برابر کرسی متحد عمل نمایند و برخی از این گروه ها هم از کرسی حمایت نمودند. اما در پارلمان افغانستان مشکل اصلی بحث بر سر مسائل قومی و قبیله ای می باشد به همین سبب بحران دادگاه انتخاباتی از همان آغاز رنگ قومی به خود گرفت. زیرا پشتون ها حامی اصلی کرسی بودند و عمدتاً از مناطق جنوب به دلیل تهدیدات طالبان و نا امنی نتوانستند به در انتخابات پارلمانی رأی بیاورند. همچنین در غزنی به دلیل مشارکت اندک پشتون ها در انتخابات یک کاندید پشتون هم به پارلمان راه نیافت و کرسی این را شکستی برای خود می دانست. حتی کرسی به کمیسیون مستقل انتخابات دستور داد که در غزنی، انتخابات را به دور دوم بکشاند تا توازن قومی در این ولایت تأمین شود.

فصل چهارم

حکومت وحدت ملی

(اشرف غنی و عبدالله عبدالله)

مقدمه

انتخابات سال ۲۰۱۴ همزمان با بحث بر سر بستن پیمان استراتژیک میان افغانستان و ایالات متحده انجام شد. آقای کرزی که دیگر نمی توانست خود را نامزد ریاست جمهوری نماید از بستن این پیمان خود داری نمود. ایالات متحده و همپیمانانش سال ۲۰۱۴ را سال شروع خروج نیروهای خارجی از افغانستان اعلام کردند. پس از انتخابات دور دوم میان غنی و عبدالله عبدالله اوضاع سیاسی و امنیتی افغانستان به شدت بحرانی شده بود و طرفدان دو تیم اشرف غنی و عبدالله عبدالله در برابر هم صف آرایی کرده بودند. مردم افغانستان درباره آینده افغانستان نگران بودند که اگر نیروهای خارجی از افغانستان خارج شود، چه بر سر افغانستان خواهد آمد؟ حالا با یک بحران داخلی هم رو به رو شده بودند، در چنین شرایطی حکومت وحدت ملی با میانجگری ایالات متحده به وجود آمد. این نوع حکومت معمولاً زمانی تشکیل می شود که حکومت نتواند روند قانونی خویش را به صورت عادی ادامه دهد. لذا به منظور جلوگیری از بحران و آنارشیسم این نوع حکومت را با این ساختار به وجود می آورند. در این نوع حکومت تمام احزاب سیاسی و جریان های بانفوذ در آن شریک شده و باهم یک اتحاد را به وجود می آورند.

حکومت وحدت ملی

گروه‌های قومی در انتخابات سال ۲۰۱۴

انتخابات سال ۲۰۱۴ همچون انتخابات ۲۰۰۹ صبغه قومی به خود گرفت. قومیت در به حرکت درآوردن مردم اهمیت اساسی داشت. اگر نقشه ساده‌ای از پراکندگی قومی در انتخابات ترسیم کنیم، درمی‌یابیم که انتخابات به یک توازن قومی بین گروه‌های قومی هزاره و تاجیک از یک طرف و گروه‌های قومی پشتون و ازبک از سوی دیگر رسیده بود. اکثر شبکه‌های سیاسی پشتون و شبکه ازبک یعنی جنبش به رهبری عبدالرشید دوستم، به غنی پیوسته بودند. به نحو مشابهی اکثر شبکه‌های تاجیک و هزاره (به استثنای خلیلی رهبر حزب وحدت) در کنار عبدالله قرار گرفتند. حمایت‌های سیاسی بر اساس قومیت در میان اعضای مجلس نمایندگان نیز مشهود بود. از ۳۴۹ عضو مجلس، تقریباً تمام ۵۵ نماینده‌ای که در دور نخست قاطعانه از اشرف غنی حمایت می‌کردند و از گروه قومی پشتون بودند؛ و اکثر نمایندگان تاجیک از عبدالله حمایت کردند. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۵۲)

جدول ۱: لیست شبکه‌های سیاسی کلیدی و مراکز قدرت حامی اشرف غنی و عبدالله عبدالله را در

انتخابات سال ۲۰۱۴

عبدالله عبدالله	اشرف غنی
جمعیت اسلامی افغانستان (صلاح‌الدین ربانی)	حزب حق و عدالت (حنیف اتمر)
حزب حرکت (سید محمدعلی جاوید)	حزب جنبش ملی اسلامی (عبدالرشید دوستم)
حزب روند سبز افغانستان (ام‌الله صالح)	حزب افغان ملت (انور الحق احدی)
حزب وحدت مردم افغانستان (محمد محقق)	حزب میهن (وطن)

حزب وحدت اسلامی افغانستان (کریم خلیلی)	حزب متحد ملی افغانستان (نوالحق علومی)
حزب جمهوری خواهان افغانستان (صبغت الله سنجر)	حزب دعوت اسلامی افغانستان (عبدالرب رسول سیاف)
حزب پیشرفت میهن (ترقی وطن)	حزب اسلامی (شاخه ارغندیوال)
جبهه نجات ملی (صبغت الله مجددی)	حزب کنگره ملی افغانستان (لطیف پدرام)
حزب محاذ ملی افغانستان (سید گیلانی)	عطا محمد نور (بزرگ ترین حمایت کننده مالی کمپاین)
حزب حرکت اسلامی (شاخه سید حسین انوری)	
حزب پیوند ملی افغانستان (منصور نادری)	
کاروان صلح پارلمان (حاجی ظاهر قدیر)	

منبع: کتاب دولت شبکه ای رابطه قدرت و ثروت در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱

جدول شماره ۱ تعدادی از احزاب منفرد را نشان می دهد که یا از عبدالله عبدالله یا از اشرف غنی در خلال انتخابات ۲۰۱۴ حمایت کردند. چنانکه بحث زیر نشان می دهد، این شبکه های منفرد در هر دو اردوگاه غنی و عبدالله نقش زیادی در تشکیل حکومت وحدت ملی داشته اند. نگاهی به لیست وزرای کابینه، والیان، کارمندان بلند پایه و غیره، می تواند یاری رساند تا درک بهتری از تجدید گروه بندی نخبگان و شبکه های سیاسی در افغانستان داشته باشیم.

اختلاف و تضادی که بین دو گروه قومی بر سر تشکیل حکومت وحدت ملی پیش آمد، در فرایند انتخابات اعضای کابینه مشهود بود. کابینه بین احزاب منفرد رقیب که در زمان انتخابات از کاندیداها حمایت کرده بودند و اکنون موقعیت‌های حکومتی را در قبال آن مطالبه داشتند. نتیجه بن بست، تنها مبارزه قدرت بین اطرافیان رئیس جمهور غنی و عبدالله گرد هم آمده بودند، نبود؛ بلکه مبارزه قدرت دیگر بین احزاب منفرد در درون این دو تیم بودند، که بر سر توزیع منابع و امتیازات صورت گرفت؛ منابعی که احزاب باید برای جذب و یارگیری رهبران محلی، ولسوالان و تجار محلی بار دیگر توزیع می کردند.

جنگال دو تیم بر سر کرسی ریاست، سرانجام با میانجی گری آمریکا به تشکیل دولت مشارکتی خاتمه یافت و تحت فشار شدید، حکومت وحدت ملی به رهبری غنی و عبدالله، سرانجام چهار ماه بعد از توافق حکومت وحدت ملی، یک لیست ۲۶ نفری از وزرای پیشنهادی کابینه را در نوامبر ۲۰۱۴ اعلان کردند.

(شاران، ۱۳۹۵: ۱۵۳)

جدول شماره ۲: لیست ۲۶ نامزد وزیر را در دور اول کابینه نشان می دهد (شامل اسامی نامزد وزیران،

زمینه‌های قومی و حامیان سیاسی شان)

نامزد شده توسط	حامی	قومیت	وزارت	نام مکمل
رئیس اجرائیه	رئیس حزب متحد ملی	پشتون	وزارت داخلی	نور الحق علومی
رئیس اجرائیه	رهبر حزب جمعیت فعلی	تاجیک	وزارت خارجه	صلاح الدین ربانی

رئیس جمهوری	پشتون	مالیه	جیلانی پوپل
رئیس اجرائیه	پشتون	عدلیه	احمد سیر مهجور
رئیس اجرائیه	حزب جمعیت	معارف	محمد زلمی یونس
رئیس اجرائیه	تاجیک	امور زنان	نجیبه ایوبی
رئیس اجرائیه	حزب جمعیت	صحت عامه	فیروزالدین فیروز
رئیس جمهور		زراعت	محمد یعقوب حیدری
رئیس اجرائیه	ازبک	اقتصاد	سردار محمد رحمان اوغلو
رئیس جمهور	عبدالرشید دوستم	اطلاعات و فرهنگ	آی سلطان خیری
رئیس جمهور	عبدالرشید دوستم	حج و اوقاف	فیض محمد عثمانی
رئیس اجرائیه	محمد خان	انکشاف دهات	نصیر درانی
رئیس جمهور	کریم خلیلی	امور عامه	عباس بصیر
رئیس جمهور	پشتون	مبارزه با مواد مخدر	فیض الله کاکر
رئیس اجرائیه	محمد محقق	مهاجرین و عودت کنندگان	سید حسین عالمی بلخی
رئیس جمهور	پشتون	معادن	داوود شاه صبا

رئیس جمهور	پشتون	سرحدات و قبایل	قمرالدین شینواری
رئیس جمهور	پشتون	تحصیلات عالی	خاطره افغان
رئیس اجرائیه	تاجیک	آب و برق	محمود صیقل
رئیس اجرائیه	هزاره	مخابرات	برنا کریمی
رئیس اجرائیه	هزاره	تجارت و صنایع	سردار محمدرحیمی
رئیس جمهور	سادات اسماعیلی	کار و امور اجتماعی، شهدا و معلولین	سید سعادت منصور نادری
رئیس جمهور	ازبک	ترانسپورت	فیض الله ذکی
رئیس جمهور	پشتون	انکشاف دهات	شاه زمان میوندی
رئیس جمهور	پشتون	ریاست امنیت ملی	رحمت الله نبیل
رئیس جمهور	پشتون	ریاست افغانستان بانک	خلیل صدیق

در ۲۸ ژانویه ۲۰۱۵، مجلس نمایندگان فقط ۹ وزیر از ۲۶ وزیر پیشنهادی به علاوه رئیس پیشنهادی امنیت ملی، رحمت الله نبیل را تأیید کرد. قرار معلومات در نخستین فهرست داخلی، اشرف غنی عمدتاً نخبگان پشتون (غلجایی) را که تحصیل کرده غرب بوده و بعضاً در مؤسسات بین المللی کار کرده بودند، نامزد کرده بود. عبدالله عبدالله نیز در تهیه لیست نامزدها، بیشتر به سمت جهادی‌های پنجشیری و اعضای تنظیم جمعیت

اسلامی تمایل نشان داده بود. عبدالله از سوی احزاب جهادی در داخل تیم خودش به خصوص جمعیت اسلامی، تحت فشار قرار داشت تا افراد وابسته به جمعیت اسلامی را در پست‌های وزارت منصوب کند. او اگرچه در نصب صلاح‌الدین ربانی (پسر برهان‌الدین ربانی) رئیس کنونی جمعیت اسلامی به وزارت خارجه موفق بوده است، اما تلاش‌های مکرر برای نصب دو چهره جهادی سابق (هر دو پنجشیری و از قوم تاجیک) در وزارت داخله ناکام ماند. ثانیاً جدول نشان می‌دهد که تنها ۹ نامزد وزیر از پارلمان افغانستان رأی اعتماد گرفتند و ۱۷ نامزد وزیر دیگر رأی نیاوردند. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۵۶)

هشت ماه بعد از تشکیل وحدت ملی توافق شد که باقی وزرا نیز معرفی شوند. درباره معرفی نامزد وزارت دفاع نیز توافق حاصل شد. طبق این توافق، وزارت دفاع به تیم غنی واگذار شد.

جدول ۳: لیست نامزد وزیران دور دوم

نام مکمل	وزارت	قومیت	حامی	نامزد شده توسط
نصیر درانی	انکشاف دهات	پشتون	محمدخان	رئیس اجرائیه
عبدالرزاق وحیدی	مخابرات و تکنولوژی معلوماتی	هزاره	محمد محقق	رئیس اجرائیه
محمود بلیغ	امور عامه	هزاره	کریم خلیلی	رئیس جمهور
همایون رسا	تجارت و صنایع	هزاره	محمد محقق	رئیس اجرائیه

رئیس جمهور		پشتون	اطلاعات و فرهنگ	عبدالباری جهانی
رئیس جمهور	احمد ضیا مسعود	پشتون	زراعت و مالداري	اسدالله ضمير
رئیس جمهور		پشتون	سرحدات و قبایل	محمد گلاب منگل
رئیس اجرائیه	جمعیتی سابق	تاجیک	اقتصاد	عبدالستار مراد
رئیس جمهور	عبدالرشید دوستم	ازبک	ترانسپورت و هوانوردی	محمد الله تابش
رئیس اجرائیه	عطا محمد نور	تاجیک	معارف	اسدالله حنیف بلخی
رئیس جمهور	سید منصور نادری	هزاره-سادات اسماعیلی	وزارت شهرسازی و مسکن	سید سعادت منصور نادری
رئیس جمهور	محمدخان	پشتون	عدلیه	عبدالبصیر انور
رئیس جمهور	عبدالرشید دوستم	ازبک	مبارزه با مواد مخدر	سلامت عظیمی

فریده مومند	تحصیلات عالی	پشتون	حکمت کرزی	رئیس جمهور
نسرین اوریا خیل	کار و امور اجتماعی، شهدا و معلولین	پشتون	بانوی اول کشور	رئیس جمهور
علی احمد عثمانی	آب و برق	تاجیک		رئیس اجرائیه
معصوم استانکزی	دفاع	پشتون		رئیس جمهور
دلیر نظری	امور زنان	ازبک	عطا محمد نور	رئیس اجرائیه
خلیل صدیق	ریاست افغانستان بانک	پشتون		رئیس جمهور

لیست دور دوم نشان می‌دهد که در این دور، غنی به رهبران سیاسی کلیدی مخصوصاً گروه‌های جهادی بهای بیشتری قائل شده است. در این لیست مشخص می‌کند که غنی در برابر احزاب جهادی پیشین همچون جمعیت، وحدت و حزب اسلامی انعطاف بیشتری نشان داده است. (تیمور شایان، ۱۵۸)

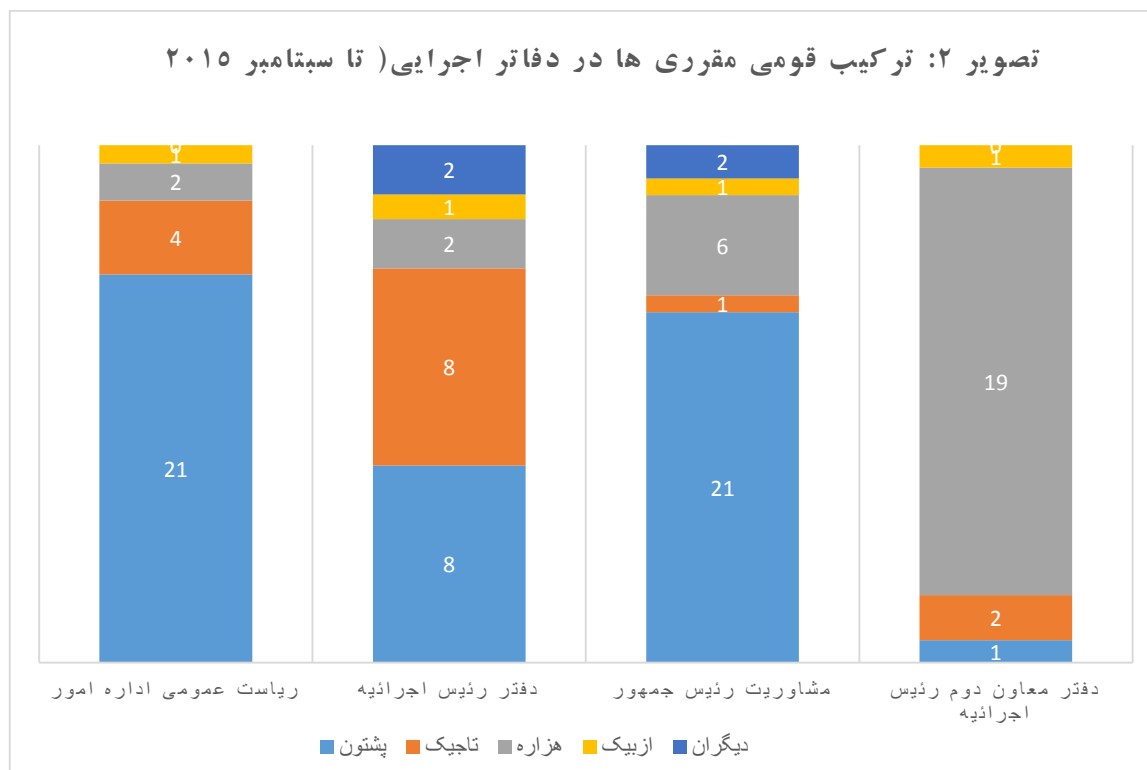
ریاست اجرائیه بر مبنای قانون اساسی هنوز وجهه قانونی ندارد. اگر چه طبق توافقات انجام شده در موافقت‌نامه حکومت وحدت ملی، در مدت دو سال قرار بود لوی جرگه برگزار نمایند و قانون اساسی

تعدیل شود. هنوز (۲۰۱۷) چنین لوی جرگه‌ای برگزار نشده است. اقتدار رئیس‌جمهور از نهاد ریاست جمهوری ناشی می‌شود در حالی که دامنه اختیارات رئیس اجرائیه در قانون اساسی افغانستان تعریف نشده و صلاحیت‌های این نهاد مبنی بر یک توافق سیاسی برابر است نهاد ریاست جمهوری که این دو نهاد در عرض هم دیگر عمل می‌کنند و عبدالله نیمی از قدرت و انتصابات دولتی را خواهان است. البته بنا بود که لوی جرگه اضطراری دایر شده و مقام رئیس اجرائیه را وارد قانون اساسی نماید اما تاکنون چنین لوی جرگه‌ای دایر نگردیده و رئیس اجرائیه به صورت یک نهاد تشریفاتی حضور دارد. پس از دو سال از تشکیل حکومت وحدت ملی، اختلاف بین دو اردوگاه زیاد شد. به عنوان مثال در ماه جون ۲۰۱۵، رئیس‌جمهور غنی چهار معین وزارت کار و امور اجتماعی و شهدا و معلولین را با ادعای فساد گسترده از کار برکنار کرد. عبدالله عبدالله از این افراد خواست که فردای آن روز دوباره به دفتر کارشان برگردند و مدعی شد که رئیس‌جمهور در زمینه برکناری آنان با وی مشورت نکرده است. این رویداد نشان می‌دهد که روند اصلاحات در تمام سطوح، قربانی مذاکرات سیاسی است و برای تمام موقعیت‌های کلیدی باید مذاکره صورت بگیرد.

علاوه بر این، روند آهسته معرفی وزرای کابینه تا حدی مربوط به همین اختلافات می‌شود. عبدالله حکومت وحدت ملی را عبارت از مصالحه برای مشارکت در قدرت می‌داند، در حالی که غنی آن را یک حکومت ائتلافی تلقی می‌کند. در چنین وضعیتی، دولت به دلیل تنوع وفاداری‌ها دچار تشتت و ناکارآمدی شده است. سیاسی کردن ادارات باعث تشدید اختلافات بین گروه‌های مختلف در وزارتخانه‌ها شد؛ زیرا هر شخص به شبکه‌های قومی و منطقه‌ای و مراکز قدرت مربوط به خود وفادار است. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۵۹)

رئیس جمهور غنی تلاش کرده است که قدرت را بر محور اداره امور و مشاوران جدیدش متمرکز سازد. رئیس جمهور در مشاوره نزدیک با اداره امور، شورای امنیت و مشاورین خاصش و در انزوا از سایر نهادهای دولتی، برنامه ریزی و عمل می کند. در این مورد رفتار رئیس جمهور نشان می دهد که وی به دنبال انحصاری قدرت در دست پشتون ها می باشد. فرانتز مایکل میلین، فرستاده ویژه اتحادیه اروپا در گفتگو با تلویزیون یک (افغانستان)، اظهار داشت که ساختار نظام سیاسی افغانستان در حال حاضر «به شدت متمرکز» است و باعث «حکومت داری ضعیف» می شود.

عبدالودود پیمان عضو مجلس نمایندگان می گوید: امروز پس از گذشت ۱۳ سال خودکامگی کززی و اکنون دیکتاتوری غنی با ایجاد کمیته تدارکات ملی که مامی منابع پولی را در چنگ خود گرفته، دنیا نیز نگران شده است. (روزنامه ماندگار)



تصویر شماره ۲، ترکیب قومی ادارات کلیدی به شمول اداره امور (دفتر ریاست جمهوری)، دفتر ریاست اجرائیه، دفتر معاون دوم ریاست اجرائیه و لیستی از مشاوران ریاست جمهوری را نشان می‌دهد. با تحلیل معلومات به این نتیجه می‌رسیم که دفاتر مزبور به طور خطرناکی رنگ قومی به خود گرفته‌اند. نمونه بارز این شکاف اجتماعی، ترکیب قومی در اداره امور می‌باشد. در طی چند ماه بعد از انتخابات، اشرف غنی چندین تن از اعضای شبکه خود را در اداره امور منصوب کرد. تجزیه و تحلیل ترکیب قومی و ایدئولوژیکی کارمندان اداره امور در آن زمان، نشان‌دهنده آن است که به‌وضوح تکنوکرات‌های پشتون‌های غلجایی (۷۵ درصد یا ۲۱ نفر پشتون، در مقابل ۴ نفر تاجیک یا ۱۴ درصد) بر دیگران ترجیح داده شده‌اند. در پست‌های مشاورین ریاست جمهوری، غنی عمدتاً پشتون‌ها را منصوب کرده است (۶۹ درصد یا ۲۲ نفر پشتون در مقابل ۱۹ درصد یا ۶ نفر تاجیک).

قومی سازی ادارات سه تأثیر منفی داشت: نخست؛ اشرف غنی بنای نادرستی را در قبال عبدالله و دیگران گذاشته تا آنان نیز به قومی سازی کارمندان اداری خوش آمد بگویند. دوم؛ سمت‌گیری‌های قومی باعث شده است که رهبران به تعدادی معدودی افراد وابسته شوند. به عنوان مثال غنی به افراد قدرتمندی چون حنیف اتمر، رحیمی و پوپل که نفوذشان در دولت به میزان زیادی افزایش یافته است، متکی شده است. سوم؛ محدود کردن کانال‌های ارتباطی با رئیس‌جمهور در درون اداره امور و بین دفاتر رئیس‌جمهور و رئیس اجرائیه. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۶۱)

غنی یک چهره پشتون غلجایی، مرد قدرتمند ازبک، جنرال عبدالرشید دو ستم را به عنوان معاون اول و سرور دانش، سیاست‌مدار هزاره را به عنوان معاون دوم خود انتخاب کرد. رقیب اصلی او عبدالله عبدالله، محمدخان، فرمانده پشتون تبار سابق حزب اسلامی را که شهرت چندانی هم نداشت، به عنوان معاون اول و

مرد قدرتمند و نسبتاً شناخته شده هزاره، محمد محقق را به عنوان معاون دوم خود برگزید. عبدالله توقع داشت که اکثریت آرای تاجیک‌ها و هزاره‌ها را از آن خود کند. (شاران، ۱۳۹۵: ۱۳۳)

مفهوم مدرن دولت وحدت ملی و نفاق ملی

وحدت ملی؛ از دو واژه یکی «وحدت» و دیگری «ملی» ترکیب یافته است، وحدت به معنای یگانگی شدن، یکتایی، اتحاد، اتفاق نظر و همدلی به کاررفته است. مفهوم «ملی» مربوط به عموم ملت، همگانی، عمومی و سراسری معنی شده است؛ بنابراین مفهوم وحدت ملی در اصطلاح، اتحاد و همدلی بین افراد دولت-ملت، به علاوه اقشار مختلف آن سامان را در برمی گیرد. چنانچه در ادبیات سیاسی «اشتراک همه افراد ملت در آمال و مقاصد، چنانکه به منزله مجموعه واحدی به شمار آیند» وحدت ملی تعبیر شده است. مفاهیم همسو با وحدت ملی؛ منافع ملی، هویت ملی، همبستگی ملی، ناسیونالیسم ملی می‌باشند، به گونه بیانگر اتحاد ملی در راستای تأمین منافع ملی است؛ اما مفاهیم متضاد و متعارض با وحدت ملی؛ ناسیونالیسم قومی، ناسیونالیسم توتالیترا، ناسیونالیسم جدایی طلب و فاشیسم می‌باشند.

انتخابات سال ۲۰۱۴ منجر به تشکیل حکومت وحدت ملی شد، «نوعی دموکراسی انجمنی» را به کشور به ارمغان آورد. اشرف غنی و عبدالله عبدالله با داوری جان کری وزیر امور خارجه آمریکا موافقت نامه سیاسی حکومتی وحدت ملی را امضا کردند. اصلی اساسی در این موافقت نامه، تقسیم مساوی قدرت در میان دو جناح انتخاباتی بود. اگرچه ظاهراً حکومت وحدت ملی با هدف حل اختلاف میان دو تیم انتخاباتی رقیب شکل گرفت؛ اما حقیقت امر این است که این حکومت به منظور جلوگیری از وقوع جنگی قومی تشکیل شد. شرایط بحرانی آن مقطع زمانی، کشور را در لبه پرتگاه قرار داده بود و بیم آن می‌رفت که این اختلافات، منتهی به جنگی قومی گردد و یک حالت اضطراری برای جلوگیری از بحران به وجود آمده بود

بنابر این اوضاع حکومت وحدت ملی از دل این بحران متولد گردید؛ هدف اصلی تشکیل حکومت وحدت ملی حفظ ثبات در کشور بود، تا اوضاع پر تنش پس از انتخابات را به حالت عادی بر گرداند؛ اما آیا این حکومت توانسته به فلسفه جودی خود عمل کند؟

قطعاً جواب این سؤال منفی است. حکومت با گذشت بیش از سه سال، دستاوردهای چشمگیر زیادی نداشته و دستیابی به وحدت ملی و تضمین ثبات سیاسی که مهم‌ترین اهداف این توافقنامه عنوان شده بود نیز حاصل نگردیده است. تنش قومی اگرچه شکلی عریان به خود نگرفته اما این مسئله نباید ما را از وجود اختلافات عمیق قومی در سطح کشور غافل سازد.

عبدالله عبدالله رئیس اجرائیه، احمد ضیا مسعود نماینده خاص رئیس‌جمهور، عبدالرشید دوستم معاون اول رئیس‌جمهور و برخی دیگر از چهره‌های شناخته شده، هر کدام به نوبه خود رئیس‌جمهور و یا یکدیگر را به انحصار قدرت یا قوم‌گرایی متهم کرده‌اند. اختلاف نظر زیادی میان رهبران حکومت وحدت ملی وجود دارد که اخیراً رسانه‌ای هم شده است. همه این‌ها خبر از شکست پروژه تقسیم قدرت در افغانستان می‌دهد؛ تقسیم قدرتی که تقریباً مبتنی بر مبانی تئوریک مکتب انجمنی‌گرایی، تعدیلاتی را بر نظام سیاسی مرکز‌گرای افغانستان تحمیل نمود. (نعیمی، ۱۳۹۶)

حکومت وحدت ملی پس از شش ماه از آغاز کارش، بارها در راستای سیاسی سازی مسئله قومیت قدم برداشته است. بازی‌های قومی از سوی سیاسیون و دولت‌مردان هنوز در رأس کنش‌های سیاسی قرار دارد. از ترکیب و ساختار اداره امور و ترکیب قومی کابینه و سایر رفتارهای دولت همه و همه از مواردی است که به‌نوعی نشان از گرایش‌های قومی در لایه‌های بالای حکومت وحدت ملی دارد.

از سوی دیگر تلاش‌های اخیر که به منظور مصالحه با طالبان صورت گرفته هم تا اینجای کار نشان داده که عموماً مبتنی بر اصل انحصارطلبی با تم گرایش‌های قومی رئیس‌جمهور بوده است. این تلاش‌ها به حدی انحصارگرایانه بوده که حتی رییس‌اجرایی حکومت هم درباره این روند از اطلاعات موثق و دسته اول آگاه نیست. دکتر عبدالله عبدالله در سخنانش در دهلی‌نو، با شک و تردید درباره عدد نشست‌های احتمالی انجام‌شده، گفت که یک یا دو یا سه نشست مشترک تاکنون صورت گرفته است! این امر به خوبی نشان می‌دهد که پشت پرده ادعاهای ملی‌گرایانه و شعارهای پرشور شفاف بودن روند گفت‌وگوهای صلح، حتی مقامات دسته اول حکومت هم در حاشیه قرار گرفته‌اند. تمام این واقعیت‌های تلخ به خوبی نشان می‌دهد که در حکومت وحدت ملی هم برخلاف نام و عنوان آن، عملکردها تاکنون قومی بوده است. بر پایه این منطق، سکوت ممتد رئیس‌جمهور غنی در قبال ۳۱ تن اسیر هزاره‌ای که در ولسوالی شاه جوی ولایت زابل روده‌شده‌اند، از یک سو و «پوزش طلبی» از طالبانی که تاکنون چیزی جز کشتن و خون‌ریزی از آن‌ها ندیده‌ایم، در شهر و موقعیت استراتژیکی چون واشنگتن که گوش همه دنیا به او بود از دیگر سو، چیزی جز کوفتن بر طبل قومیت نیست.

این اقدامات و واقعیت‌های تلخ، همه متأسفانه در روند «سیاسی قومیت» نقش اثرگذاری خواهد داشت. وقتی رئیس‌جمهور یک کشور گرایش‌های قومی و گروهی را بر منافع و مصالح ملی ترجیح دهد، واضح است که مسئله قومیت از سطح هویت بخشی به عنوان یک پدیده فرهنگی، به سطح تبعیض آفرینی به عنوان یک پدیده سیاسی تحول می‌یابد. به این معنا که گرایش‌های قومی سیاسیون و دولت‌مردان، مخرب‌ترین و زنده‌ترین اثری که از خود به جای می‌گذارد، این است که سبب می‌شود مسئله قومیت رنگ و بوی سیاسی به خود بگیرد. به این ترتیب «قومیت» که اصولاً پدیده هویتی در عرصه اجتماع و فرهنگ است و فی‌نفسه

هیچ تهدیدی را فراروی جامعه قرار نمی‌دهد، با سیاسی شدن، عرصه را برای چندپارگی اجتماعی فراهم می‌کند. (پارسا، ۱۳۹۴)

با وجود آن که سلسله مراتب رهبری حکومت وحدت ملی، در میان اقوام مختلف تقسیم شده است، اما تنش‌های قومی در میان مقامات ارشد دولت و عدم اعتماد به همدیگر به وضوح دیده می‌شد. مقامات ارشد به شمول رئیس اجرائیه، معاون اول رئیس‌جمهوری و نماینده فوق‌العاده رئیس‌جمهوری در امور حکومت‌داری خوب، همه از تمرکز بیش‌ازحد قدرت در دستان شخص رئیس‌جمهوری و همکاران نزدیک به او مانند حنیف اتمر مشاور امنیت ملی و معصوم ستانکزی رئیس امنیت ملی، به شدت شکایت دارند. در این میان، جنرال دوستم معاون اول رئیس‌جمهور، شدیدتر و برهنه‌تر از هر کس دیگری رئیس‌جمهور غنی را متهم به قوم‌گرایی و استبداد کرده است. (آل جناب، ۱۳۹۵)

در دولتی با ملیت‌های مختلف، حکومت گاه ممکن است به نرم کردن کین ورزی نژادها علاقه‌مند شود تا صلح و آرامش برقرار شود و کشور با سهولت بیش‌تری اداره شود. ولی در میان مردمان که پیوند طبیعی با یکدیگر ندارند و خود خواستار صلح نشوند؛ ممکن است علاقه حکومت در جهت‌ی وارونه قرار گیرد. در آن صورت شاهد شکوفایی سلیقه مسئولین رده بالای دولت خواهیم بود نه اجرای قانون که چارچوب را تبیین کرده و حتی ممکن است اندیشه و طینت درونی شان را آشکارا به منصفه ظهور برساند و خصومت‌های زیر پوستی در قالب قتل و فحایع انسانی و نسل‌کشی فوران کند. این کین ورزی‌هایشان را زیاد و زهرآگین کند تا بتواند آنان را از پیوند با یکدیگر بازدارد و چه‌بسا از ایشان به عنوان ابزاری برای به بند کشیدن و اسارت یک دیگر شان استفاده کند. (استوارت میل، ۱۳۸۹: ۳۱۷)

بنا به زغم الویه روا افغانستانی ها اگر تضاد بین منافع حزبی و قومی شان به وجود بیاید؛ وابستگی به

مناسبات قبیله‌ی بر مانیفیست حزب شان ترجیح می دهد. (الویه روا، ۱۳۶۹)

اسپنتا: دموکرات های فصلی افغانستان، از هر طایفه و رنگی که باشد به پیشکسوتان نژاد پرستی تبدیل

می شود. (اسپنتا، ۱۳۹۶)

نتیجه گیری فصل چهارم

در این فصل به نقش گروه های قومی در انتخابات سال ۲۰۱۴ پرداخته شده است. این انتخابات نیز مانند انتخابات قبل رنگ و بوی قومی به خود گرفته و گروه های قومی با حمایت از کاندیدا های مورد نظر یک توازن قومی را به وجود آوردند که یک پیروز قطعی نداشت و منجر به تشکیل حکومت وحدت ملی گردید. گروه قومی هزاره و تاجیک در قطب و گروه قومی پشتون و ازبک در سوی دیگر برای به دست آوردن کرسی ریاست به رقابت پرداختند. سرانجام بر اساس یک توافق نامه مصلحتی به پیشنهاد آمریکا مبتنی بر پیشگیری از وقوع نزاع داخلی بین اقوام حکومت وحدت ملی تشکیل دولت داد. اما همان ابتدا برای تشکیل کابینه، وزرایی که دارای بیس قومی خاص بود معرفی می شد و گزینش وزرا عمدتاً از قوم پشتون بود. به عنوان نمونه در دفتر رئیس جمهور اشرف غنی ۲۱ نفر کارمند پشتون و ۴ نفر تاجیک هستند؛ مشاوران رئیس جمهور ۲۲ نفر پشتون و ۶ نفر تاجیک می باشند. در دفتر رئیس اجرائیه توازن قومی رعایت شده اما در معرفی نامزد های وزارت خانه ها مشاهده می شود که عبدالله عبدالله تلاش دارد که جهادی های پنجشیر را وارد ساختار قدرت نمایند.

احزاب که از کاندیداتور ها حمایت کردند تا بتوانند از طریق آنها در ساختار قدرت شریک شوند با نامزد که از گروه قومی خودشان باشند راحت کنار می آیند؛ همچنین حمایت سیاسی نمایندگان پارلمان بر اساس گرایش های قومی و جهت گیری قومی صورت می گرفت؛ از ۵۵ نماینده ای که در دور نخست از اشرف غنی حمایت کردند از گروه قومی پشتون بودند و اکثر نمایندگان تاجیک از عبدالله عبدالله حمایت کردند. در پایان این فصل به مفهوم مدرن حکومت وحدت ملی پرداخته شده، اما اعمال حکومت وحدت ملی افغانستان منجر به نفاق ملی گردیده و جنگ بر سر قدرت در حکومت وحدت ملی و قوم گرایی در این

حکومت کاملاً مشهود و نمایان است که حتی افراد ارشد و تراز اول حکومت صدای اعتراض شان نسبت به قوم گرایی این حکومت برخواستند. عبدالله رئیس اجراییه، ژنرال عبدالرشید دوستم معاون اول رئیس جمهور، محمد محقق معاون دوم رئیس اجرائیه و ضیا مسعود نماینده خاص رئیس جمهور در حکومت داری خود کسانی هستند که به قوم گرایی رئیس جمهور به صورت مستقیم اعتراض نمودند.

همچنین در این فصل از جدول زیاد استفاده شده تا نشان دهد که افراد معرفی شده برای وزارت خانه ها مورد حمایت کدام حزب و از چه گروه قومی می باشند.

نتیجه گیری نهایی (پایانی)

قدرت در کشور افغانستان از زمان تأسیس آن در سال ۱۷۴۷م به دست احمد شاه ابدالی همواره بدست قوم پشتون قرار داشته است. در فصل اول ضمن آشنایی با کشور افغانستان و اشاره به چهار گروه قومی تأثیر گزار در قدرت سیاسی به نقش این چهار گروه قومی در دوره های مختلف پرداخته شد که نشان می دهد به جز پشتون ها سایر گروه های قومی در حکومت پادشاهان از قدرت دور بوده اند و حکومت کمونیستی زمینه ای برای ورود سایر گروه های قومی در ساختار سیاسی قدرت را مهیا کرد و در دوران جهاد اسلامی گروه های قومی با به دست آوردن توان نظامی توانستند خواستار حق خواهی و اشتراک در ساختار قدرت سیاسی گردید.

با ظهور نمودن طالبان دوباره قدرت و حکومت بدست گروه قوم پشتون قرار گرفت و آنها سعی نمودند تا یک حکومت کاملاً پشتونی به وجود آورند اما حادثه تروریستی ۱۱ سبتمبر و حمایت دولت طالبان از عامل اصلی این حادثه (بن لادن) موجب گشت تا آمریکا به افغانستان مداخله نظامی نماید و دولت طالبان را سرنگون سازد.

پس از نابودی دولت طالبان کشور افغانستان با تشکیل کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ به دنبال یک مدل دموکراسی بود اما باز هم در این کنفرانس تقسیم قدرت بر اساس قومیت صورت گرفت و به گروه های قومی به میزان تقریبی جمعیت شان سهم داده شد.

در فصل دوم به بررسی کنفرانس بن و گروه های شرکت کننده در آن و میزان سهم گیری گروه های قومی در این کنفرانس پرداختن شده است. همچنین به دو حکومت موقت و انتقالی که منشأ تشکیل آنها

کنفرانس بن می باشند نیز مورد ارزیابی قرار می گیرد تا نقش گروه های قومی در این دوره حکومت را بیان نماییم.

در فصل سوم دو حکومت ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ را ارزیابی می کنیم که در این دوره ها آقای کرزی نه با کمک کنفرانس بن و نه با کمک لوی جرگه بلکه از طریق انتخابات و با کمک حمایت رهبران گروه های قومی توانست حکومت را در دست بگیرند. در انتخابات سال ۲۰۰۴ نامزدان چهار گروه قومی برای بدست آوردن کرسی ریاست جمهوری وارد مبارزات انتخاباتی شدن و با توجه به آرای که کاندیداها اخذ نمودند و موقعیت جغرافیایی به صراحت می توان ادعا نمود که قومیت عنصر مهمی در میان مردم افغانستان می باشد و رأی که این نامزدان به دست آوردند با توجه به گرایشات و تعلقات قومی اخذ نمودند. بعد از انتخابات سال ۲۰۰۴ کرزی دست به تصفیه قومی و نیروهای جهادی زد که با شکست مواجه شد؛ کرزی رابطه اش با کشورهای خارجی بخصوص آمریکا دچار تنش شده بود و از حمایت نکردن جدی آنها نگران بود؛ در انتخابات سال ۲۰۰۹ کرزی دوباره به سمت رهبران گروه قومی و جهادی رو آورد ژنرال عبدالرشید دوستم رهبر گروه قومی ازبک را که بخاطر مسأله اکبر بای در ترکیه به سر می برد به افغانستان بازگرداند و برای جلب حمایت مجاهدین به صبغت الله مجددی اولین رئیس جمهور مجاهدین مدال عالی دولتی داد. وی توانست با کمک این معامله های سیاسی که با رهبران جهادی و قومی انجام داد بر رقیب خود عبدالله عبدالله پیروز شود.

باز هم در فصل سوم اولین انتخابات پارلمانی افغانستان که در سال ۲۰۰۵ برگزار شد را ارزیابی می کنیم. رهبران جهادی که از طرف دولت کرزی پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ به حاشیه رانده شده بودند با ورود به پارلمان توانستند همچنان در مقابل دولت قدرت خود را حفظ نمایند.

در سال ۲۰۱۰ م شاهد برگزاری دومین انتخابات پارلمانی (مجلس) افغانستان هستیم و بازهم جهادی ها که دارای پشتوانه های مردمی و قومی بودند سهم چشم گیری در انتخابات داشتند و نزاع بر سر قدرت بیشتر در این انتخابات پارلمانی منجر به بحران دادگاه ویژه ای انتخاباتی شد. این نزاع بین رئیس جمهور و رهبران جهادی به نام ائتلاف حمایت از حاکمیت قانون بود.

پس از سال ۲۰۰۱ م و تشکیل حکومت جدید؛ در دوران ریاست جمهوری کرزی شاهد برگزاری دو انتخابات پارلمان هستیم و موضوعات که در پارلمان مطرح می شوند اکثراً رنگ بوی قومی به خود می گیرند به همین دلیل مسائل که مربوط به قومیت ها باشند یکی از مسائل چالش زا در پارلمان افغانستان می باشند. به این مطلب در درون تحقیق به خوبی اشاره شده: ((موضوع اصلی دیگر در کشمکش کنونی مجلس نمایندگان، تندروی های قبیله ای، قومی و زبانی در درون مجلس است. هر مسئله ای که به طور جدی در مجلس مورد بحث و رأی گیری قرار بگیرد، رنگ و بوی قومی به خود می گیرد. حتی نمایندگان روشن و مستقل هم وارد چنین تقسیم بندی ها می شوند.))

فصل چهارم به ارزیابی حکومت وحدت ملی می پردازد. انتخابات سال ۲۰۱۴ همزمان با بحث پیمان استراتژیک میان ایالات متحده و افغانستان صورت گرفت. در این انتخابات گروه های قومی برای به دست آوردن قدرت یک نوع توازن ره به وجود آوردند؛ گروه قومی پشتون و ازبک در یک طرف و گروه قومی تاجیک و هزاره در طرف دیگر، که این توازن منجر به تشکیل حکومت وحدت ملی شد. اشرف غنی و عبدالله عبدالله موافقت نامه سیاسی حکومت وحدت ملی را امضا نمودند. در این موافقت نامه اصل اساسی، تقسیم قدرت میان دو جناح انتخاباتی بود و حکومت وحدت ملی با هدف حل اختلاف میان دو تیم انتخاباتی با دخالت مستقیم وزیر خارجه آمریکا جان کری صورت گرفت.

حکومت وحدت ملی پس از ۶ ماه آغاز کارش بارها در راستای سیاسی سازی مسأله قومیت قدم برداشته که این مسأله را در ترکیب ساختار دفتر ریاست جمهوری و سران حکومتی می توان به خوبی و به عینه دید. همچنین سران حکومتی به نوع رفتار قوم گرا و انحصار گرای رئیس جمهور معترض شدند.

بنابراین برای برون رفت از این وضعیت دولت می بایست هویت ملی را جایگزین مجموعه‌ای از هویت‌های متکثر قومی نماید. رشد و آگاهی قومی، به ویژه در سطح نخبگان قومیت‌ها را در راستای تحکیم وحدت ملی و کم رنگ کردن تنش‌های قومی افزایش دهد.

منابع

الف. فارسی

- احمدی، حمید «قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه یا واقعیت؟»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی ۱۳۷۶.
- احدی، انور الحق، «زوال پشتون‌ها»، نشریه مطالعات آسیایی، جلد ۳۵، شماره ۷، جولای ۱۹۹۵.
- ارزگانی، مسیح (علی نجفی)، «افغانستان رنگین‌کمان اقوام»، کابل؛ مرکز مطالعات و انتشارات میراث خراسان، چاپ دوم: ۱۳۹۰.
- اعظمی، هادی؛ حمیدی، مسعود و زرقانی، هادی «بررسی ساختار فضایی قدرت سیاسی در ایران باستان»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳.
- اکبری (علامه)، محمد، «افغانستان سرزمین تضادها»، کابل؛ چاپ اول ۱۳۹۶.
- امیرزاده، هارون، «خیزش هزاره‌ها در انتخابات پارلمانی افغانستان»، ۱۹ فوریه ۲۰۱۱.
- اندیشمند، محمد اکرام، «سال‌ها تجاوز و مقاومت»؛ ناشر، نشر پیمان، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۳.
- اندیشمند، محمد اکرام، «آمریکا در افغانستان»؛ ناشر، بنگاه انتشارات میوند، چاپ یکم، ۱۳۸۴.
- اسپینتا، رنگین دادفر، «سیاست افغانستان؛ روایتی از درون»، ناشر، انتشارات عازم، چاپ اول، ۱۳۹۶.
- الویه، روا «اسلام، نوگرایی سیاسی» مترجم؛ ابوالحسن سرو قد مقدم؛ ناش، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول؛ ۱۳۶۹.
- پارسا، علی، «سیاسی‌سازی قومیت؛ بازی مخوف اما بی‌برنده»، روزنامه ماندگار، حمل ۱۳۹۴.
- خلیل زاد، زلمی، فرستاده، از کابل تا کاخ سفید سفر من در جهان آشفته، مترجم؛ هارون نجفی، ناشر، انتشارات عازم، چاپ دوم، ۱۳۹۶.

خواتی، محمد شفق، «نگاه اجمالی به جریان‌های فکری و سیاسی افغانستان»، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۷، تابستان ۱۳۹۰.

جناب، آل، «شکست تئوری خلیل زاد»، روزنامه ماندگار، عقرب ۱۳۹۵.

دولت‌آبادی، بصیر احمد، «شناسنامه افغانستان»، تهران؛ نشر عرفان، ۱۳۸۷.

رحمانی، علی جان، «مدیریت بحران افغانستان (عوامل و راهکارها)»، ناشر؛ میراث ماندگار، چاپ اول ۱۳۹۱.

سجادی، سید عبدالقیوم، «جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان قوم، مذهب و حکومت»، قم؛ ناشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.

طنین، ظاهر، «افغانستان در قرن بیستم»، تهران، نشر شریعتی، چاپ دوم: ۱۳۸۴.

غبار، میر غلام محمد، «افغانستان در مسیر تاریخ»، تهران؛ نشر عرفان، جلد دوم، ۱۳۹۰.

فیاض، علی اکبر (کابلی)، «تاریخ معاصر افغانستان - از احمد شاه درانی تا سقوط کمونیست‌ها (۱۱۲۶ تا ۱۳۷۱ ش)»، مشهد؛ انتشارات بدخشان، ۱۳۹۴.

فرهنگ، میر محمد صدیق، «افغانستان در پنج قرن اخیر» تهران؛ نشر عرفان، جلد اول و دوم، چاپ بیستم، ۱۳۸۸.

قانون اساسی دوران حکومت ظاهر شاه، توشیح ۶/۶/۱۳۴۳.

قانون اساسی دوران حکومت کرزای، تاریخ توشیح ۶/۱۱/۱۳۸۲.

کتاب سبز افغانستان، تهران؛ وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶.

گیدنز، آنتونی؛ ترجمه منوچهر صبوری، «جامعه‌شناسی»، تهران؛ نشر نی، ۱۳۷۶.

موسوی، سید عسکر، ترجمه اسدالله شفایی، «هزاره‌های افغانستان»، نشر اشک یاس، ۱۳۸۷.

میل، جان استوارت، «حکومت انتخابی»؛ ترجمه علی رامین، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹

نجفی، علی، تنوع قومی، «فرهنگی و زبانی در افغانستان»، پژوهش‌های منطقه‌ای، ۱۳۸۹، شماره ۵.

دهشیار، حسین، «آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان»، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۲۵۸-۲۵۷، سال

۱۳۸۷.

صراف یزدی غلامرضا، نجابی جواد و صبری محسن، (پاییز، ۱۳۹۰)، «ساختار قدرت در پاکستان و علل

پایداری سیاسی آن»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۶.

ب. انگلیسی

۱- (http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2013/04/130430_k02) -

(afghan-population

۲- (<http://www.hawzah.net/fa/Magazine/View/4473/4485/34734/>)

۳- (http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id=12926)

۶

۴- (<http://goftaman.com/index.php/prs/111-siyasi/384-qowmgerayi>)

۵- (<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AD%D9%85>)

۶- (http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2015/12/151222_k02-

power-sharing-afghanistan